

شماره ۲
تابستان ۱۳۶۶

میگرد

سازمان‌ها و احزاب سیاسی

نظرات در مورد
جنگ کومله و حزب دمکرات

ت خارجي شوروي

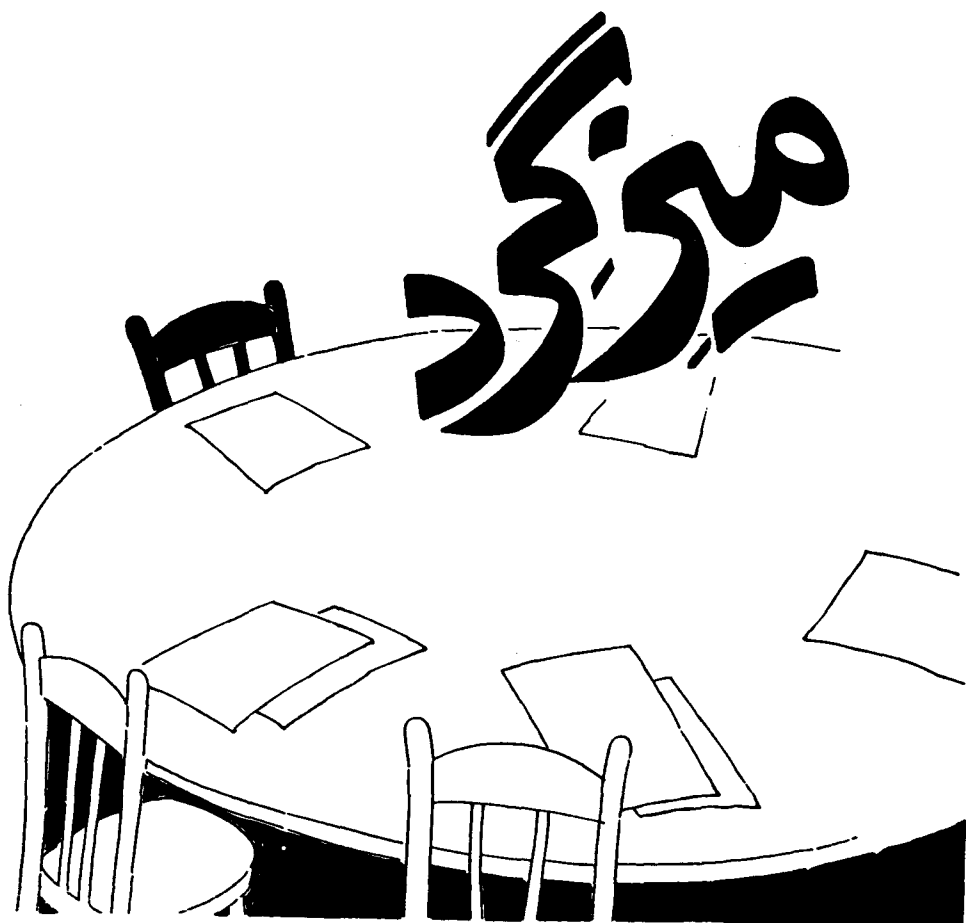
تنوع مارکسیسم (۱)

تاریخ سیاسی ارتش ایران

ریاست ریسک بزرگی میکند



شماره ۲
تابستان ۱۳۶۶



جهت همکاری با نشریه میزگرد

Postfach 300 803

با این آدرس می‌توانید مکاتبه نمایید

5000 Köln 30

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	* رفرمهای گورباچف - گلاسنوست
۱	میزگرد
	* سازمانها و احزاب سیاسی (۲)
۷	دکتريونس پارسا بناب
	* تنوع مارکسیسم
۶۷	نشریه "راه آینده"
	* تاریخ سیاسی ارتش ایران (۱۸۵۷ - ۱۵۰۰)
۷۷	دکتريونس پارسا بناب
	* آذربایجان و زبان آن از گذشته تا حال (۲)
۹۱	دکتر عبا سعلی جوادی
	* گورباچف ریسک بزرگی میکند
۱۰۷	لئوکوپلف (نویسنده روسی)
	* بهار پراگ ، بهار مسکو
۱۱۵	دغوپرینچک
	* الگوی شب
۱۱۹	فریدون احمد
	* پیروزمیشویم رفیق (شعر)
۱۲۷	امید
	* دوستت میدارم - عاشقانه (دوشعر)
۱۲۹	ریبوار
	* نظرات سازمانها و احزاب در مورد
۱۳۳	جنگ "گومله" و "حزب دمکرات"

رفرمهای گورباچف

گلاسنوست

سیاست رفرمیستی گورباچف اوضاع غیرقابل تصویری را در سطح جهانی بوجود آورده که طرفداران صلح جهانی و نیروهای مخالف شوروی پرچم مبارزه علیه این ابرقدرت را فروگذارده و به پشتیبانی و دفاع از این سیاست برخاسته اند. قابل تعمق است که امید مدافعان جدید شوروی تنها به این خلاصه نمیشود که سیاست رفرمیستی، تغییرات اساسی در زمینه داخلی کشور شوروی به همراه داشته، بلکه برایین باورند که سیاست خارجی شوروی دستخوش تغییرات عظیمی خواهدگشت. مواضع و نقطه نظریات گورباچف چنان حالتی در اوضاع بین المللی بوجود آورده که گوئی انسانها یکبارہ دردنیای دیگری بسر میبرند. کسانی که در زمانی نه چندان دور در کشورهای عضو پیمان ورشو مانند رومانی و... و یا در سایر نقاط جهان علیه قدرت گرائی ابرقدرت شوروی قد علم کرده بودند اینک خواهان سلطه گرائی این کشور شده و مخالف رفرم های گورباچف گشته اند از سوی دیگر خبرنگاران غربی خوش بینانه حضور ناوگانهای شوروی در خلیج فارس را گزارش میدهند.

واما چرا این امیدها غیر واقعی و خیالی هستند؟

برای درک بهتر از اوضاع میبایست در درجه اول به بررسی اوضاع حاکم در کشورهای عضویمان ورشو پرداخت. واضح است که حاکمین این کشورها خواستار تعیین حیطه فعالیت های سیاست جدید خارجی خود میباشند و از جانب دیگر نیروهای مخالف و اپوزیسیون در این کشورها نیز بدین امر دل بسته اند که نسیمی که این روزها از درون شوروی بر سرزمین آنان وزیدن گرفته، مواضع آنان را تقویت نموده و از این طریق آنان خواهند توانست با حدت بیشتری بر روی خواسته های خود پافشاری نمایند. بنابراین این هم طیف حاکم وهم نیروهای اپوزیسیون عمیقاً " بر این امر توافق دارند که سلطه گرائی شوروی بدون هیچ کم و کاستی ادامه خواهد یافت تا از این رو یکی از اهداف کورباچف که از یک سو غیر ضروری بودن مداخله نظامی شوروی را در کشورهای عضویمان ورشو و از سوی دیگر تامین منافع اساسی شوروی در این کشورها را متحقق سازد بیه بیان دیگر شرایطی که از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون پابرجا بوده یعنی حفظ سلطه شوروی بر اروپای شرقی و در عین حال امنیت نظامی مرزهای شوروی حفظ گردد.

اتحاد کشورهای عضویمان ورشو بستگی زیادی به آینده شورای کمکهای متقابل اقتصادی (کومه کون) خواهد داشت. کومه کون با مشکلات اساسی و بزرگی روبروست. انتظاراتی که تا بحال در ارتباط با " تقسیم کار سوسیالیستی " بوجود آمدند تنها در سطح امید و آرزو باقی مانده اند. برآورد کار اقتصادی این کشورها کماکان در سطح نازلی قرار دارد. تکنیک رشد نیافته و استاندارد کیفیت کالاهای تولیدی در سطح ابتدائی قرار دارند. اقتصاد عقب مانده این کشورها که به استثنای موارد معدودی از صادرات به غرب غیر قابل رقابت در بازار جهانی اند ناشی از موقعیت اقتصادی حاکم در این کشورها بوده که فقط به عنوان وابسته

اقتصادی کومه کون قادر به عرض اندام در درون این سازمان و بازار داخلی شوروی میباشند .

گورباچف بر این وابستگی واقف بوده سعی دارد از آن بسسه عنوان حربه ای در خدمت منافع شوروی استفاده نماید . شوروی مواد خام خود را به قیمت های رسمی در بازار جهانی بدین کشورها صادر نموده و در ازاء آنها کالاهای صنعتی دارای کیفیت همطراز در بازار جهانی را از این کشورها خریداری می نماید . بنا بر این کمبود مواد خام و وابستگی این کشورها به منابع انرژی شوروی وسیله ای در دست شوروی جهت کنترل این کشورها گردیده . اشارات و تاکیدات شوروی در این زمینه موجب عکس العمل های حاکمی از نگرانی کشورهای اروپای شرقی و عضو کومه کون گردیده است . این نکته بر روسها پوشیده نیست و به همین منظور نیز در محاسبات جدید سیاست خارجی و اقتصادی خویش از نظر دور نداشته اند که تمایل نزدیکی به اقتصاد غرب که از جانب بعضی از اقمار شوروی ابراز میگردد به صرف روابط اقتصادی امکان پذیر نخواهد بود و پیامدهای سیاسی جدیدی در بر خواهد داشت .

کشمکش در ارتباط با سفر هونکر دبیر اول شورای دولتی جمهوری دمکراتیک آلمان شرقی به آلمان غربی مبین همین واقعیت است و این موضوع موید تعیین حدود مرز حرکات و روابط خارجی کشورهای وابسته به شوروی علی رغم " آشکارگرائی و انتقاد عیان از سوی گورباچف " توسط دولت شوروی میباشد . گویا تر از این موضع شوروی در برخورد با کشورهای زیر سلطه وی چون افغانستان و جنوب آسیا (ویتنام و کامبوج) میباشد .

در این میان بسیاری از متحدین شوروی آشکار و نهان موضع مخالف خود را در مورد مداخله نظامی شوروی در افغانستان به سال ۱۹۷۹ در سطح بین المللی اعلام داشته سعی نموده اند در مقیاس جهانی استقلال ظاهری خود را حفظ نمایند .

تجاوز نظامی به کامبوج از طریق ویتنام و اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی که حاصلی جز انزوای سیاسی در صحنه سیاست خارجی برای این کشور بیارنیا ورده بشیوه های مختلف مورد انتقاد قرار گرفته است. مضافاً اینکه نمیبایست تاءثیر چنین انزوائی را بر کشورهای اروپای شرقی از نظر دوردانشتهای دیپلماسی پی در پی شوروی در زمینه تحدید سلاحهای نظامی (به عنوان مثال استقرار اکتھای اتمی امریکا در کشور های اروپای غربی عضو پیمان ناتو با تکیه به مصوبه پیمان نظامی دویل ناتو) نیز اثر منفی خود را بر اوضاع عمومی شوروی و متحدینش بر جا گذارده. نتیجتاً " استقلال کشورهای عضو کومه کون در گرا - یش به غرب در زمینه های سیاسی و اقتصادی بیش از پیش محدود گردیده و تا بحال هیچگونه راه حلی به منظور رفع چنین محدودیتی به چشم نمیخورد. وانگهی در ارتباط با مسئله افغانستان و کامبوج مناسبات این کشورها با چین و دیگر کشورهای آسیایی نیز تیره بوده و به خوبی آشکارا است که رابطه آنها با کشورهای اسلامی نیز نمیتواند حسنه باشد.

بر اساس چنین واقعیتھائی شوروی سعی نموده با طرح تحدید سلاحهای اتمی از انزوای سیاسی خارج گشته و در زمینه تسلیحاتی مافات نماید. از سوی دیگر باید در نظر داشت که راکتھای دارای برد متوسطی که این روزها در مورد آنان مذاکره میگردد تنها بخش کوچکی از ظرفیت کل سلاحهای اتمی دوا بر قدرت را در بر میگیرند و از اینرو مذاکرات موجود تا شیر کلی بر روابط فی مابین دوا بر قدرت نمیتواند بگذارد. این نکته برای کسانی که جهان را صرفاً در وجود اروپا خلاصه میکنند، قابل تعمق است، که روابط بیسن دوا بر قدرت زمانی اساساً " تغییر خواهد نمود که گامهای جدی در زمینه کاهش سلاحهای جنگی در مناطق اقیانوس آرام، جائی کسه از سالهای سال بعنوان مبداء شروع جنگ جهانی اتمی شناخته

شده برداشته شوند. اگر مسئله بر سر مرتفع نمودن زمینه های تشنج و هدف از مذاکرات ، تقلیل خطر یک جنگ جهانی است ، منشا " این گونه تشنجات کشورهای جهان سوم بوده که افغانستان کامبوج نمونه های بارز آنها میباشند. با فرض احتمالی حل این دو مسئله نیز باز به اندازه کافی مناطق انفجار دیگسری باقی میمانند که بیانگر این تشنج بوده و در حقیقت مبداء حرکت و رقابت دو ابر قدرت به منظور سلطه بر جهان میباشند.

از سوی دیگر مسئله افغانستان معیار سنجش روابط حسنه ما بین دو ابر قدرت بوده که حل چنین مسئله ای مویذ جدی بودن سیاست فرمیستی گورباچف خواهد بود. در این زمینه معیارهای تشخیصی کاملاً روشن میباشند و آن اینکه آیا شوروی حاضر است نیروهای نظامی خود را بدون قید و شرط از افغانستان خارج نموده و به حق ملت افغانستان در تعیین سرنوشت خویش گردن نهد یا خیر ؟ از زمان قدرت گیری گورباچف تا کنون نه تنها کوچکترین گام مثبتی در رابطه با حل مسئله افغانستان برداشته نشده ، بلکه علیرغم مانورهای عوام فریبانه رژیم کابل مبنی بر سیاست "آشتی ملی" در قبال نیروهای مخالف ، جنگ بیـــــ اشغالگران روسی و نیروهای اپوزیسیون تشدید شده و بر شـــــدت آن هر روز افزوده میگردد.

اینکه تا کنون جهت "افغانی کردن" جنگ به شیوه "وینامی کردن" آن حرکتی انجام نگرفته ، از این جهت است که طراحان چنین جنگی روی بخوبی پایان بی سرانجام و ناموفق این نقشه را میدانند ، بنا بر این نیروهای نظامی شـــــویژه نیروی هوائی این کشور است که جهت کسب پیروزی به تشدید جنگ کمر بسته است و این امر نیز روشن است که این پیروزی در صورت بهبود وسائل جنگی و امکانات بیشتر نیروهای مقاوم افغانی نمیتواند به این سادگی صورت بپذیرد.

پس اگر گورباچف دنبال پیدا کردن یک راه حل در مورد مسئله افغانستان است ، چه باید بکند؟

گورباچف مطابق معمول سعی خواهد کرد راه حلی از طریق برگزاری یک کنفرانس بین المللی پیدا نموده و چنین وانمود نماید که واقعا " صلح طلب بوده و به موازات این تلاش تبلیغاتی جنگ بین نیروهای شوروی مستقر در افغانستان با نیروهای پوزیسینا ادامه پیدا خواهد کرد .

مذاکراتی که تا بحال صورت گرفته نشان میدهد که شوروی خواهان حل صلح آمیز مسئله افغانستان و کامیوج نبوده بلکه هدفش کنار آمدن و سازش با ابر قدرت امریکا است که امروز بعنوان سخنگو و مدافع منافع متحدینش قد علم کرده است . ولی ایمن مذاکرات آنطور که باید و شاید پیش نرفته است ، چه ابر قدرت امریکا نیز با مشکلات بزرگی روبروست . مهمترین مشکل ، عدم دسترسی به یک موضع واحد با پاکستان و هندوستان در برخورد ب مسئله افغانستان است (در پاکستان ناشی از اوضاع بحرانی داخل این کشور عملا " پیشبرد یک سیاست واحد هم دوش با امریکا بیسش از پیش مشکل تر گردیده)

تلاش دوا بر قدرت بخاطر تسخیر ویا تحکیم مناطق استراتژیستیک تحت نفوذ خود کماکان با حدت ادامه خواهد یافت و اگر این روزها شاهد این واقعیت هستیم که کشتی های جنگی شوروی در کنار کشتی های جنگنده امریکا بمنظور حفظ ثبات و آرامش راهی تنگه هرمز گشته اند چیزی نخواهد بود جز تظاهر سیاست های قدیمی به شیوه ای دیگر . چه : سیاست رفرمیستی گورباچف با تکیه به آنچه که تا بحال تجربیات سیاست بین المللی نشان داده اند ، نمیتواند اصول و منویات ابر قدرتی چون شوروی را تحت الشعاع قرار دهد و از حدت آن بکاهد ، این اصول چیزی جز : مداخله ، تجاوز و قدرت طلبی در سطح جهانی آن نمیباشد که اساس پابرجائی ابر قدرت شوروی است .

میزگرد : ۲۵ خرداد ۱۳۶۶ - ۱۵/۶/۸۷

سازمان‌ها و احزاب سیاسی

(۲)

احزاب و سازمان‌های چپ - مارکسیستی در دوره

بعد از انقلاب : ۱۳۶۴ - ۱۳۵۷

در جریان سال انقلابی ۱۳۵۷ و بویژه از انقلاب بهمن به بعد، سازمان‌ها و احزاب چپ - مارکسیستی نیز مثل احزاب ملی و اسلامی بسرعت هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی رشد کرده و در صحنه سیاسی ایران به فعالیت‌های دامنه‌داری بین اقشار مختلف مردم پرداختند. مطالعه و تجزیه و تحلیل مواضع و اصول سیاسی - ایدئولوژیکی و تشکیلاتی این سازمان‌ها، از لابلای ارگان‌های رسمی و انتشارات متعدد آنها، ویژگی‌های چپ - مارکسیستی این دوره را در مقایسه با سازمان‌های چپ دو دوره قبلی (انقلاب مشروطیت ۱۳۰۰-۱۲۸۴ و دوره آزادی‌های دموکراتیک ۱۳۳۲-۱۳۲۰) بخوبی نشان می‌دهد.

برجسته‌ترین ویژگی سازمان‌های چپ این دوره، در مقایسه با دوره قبل کثرت این سازمان‌ها از نظر کمی و تنوع در سبک کار و مواضع ایدئولوژیکی - سیاسی آنهاست. در دوره مشروطیت تنها از یک سازمان (حزب سوسیال - دموکرات)، که دارای مواضع و یا گرایش‌های چپ - مارکسیستی بود می‌شود اسم برد. بعضی از اعضای سازمان "همت" در باکو، مثل علی مسیو و حیدر عمو و غلی، در سال ۱۹۰۵، حزب سوسیال دموکرات را در ایران بوجود آوردند. بعدها در جریان اوج گیری جنگ جهانی اول و شروع انقلاب در روسیه بخشی از بقایای آن حزب "کمیته عدالت" را پایه‌گذاری کرده و در بحبوحه جریان‌ات پرتلاطم جنبش جنگل در ۱۲۹۹ (۱۹۲۰)، اسم خود را به "حزب کمونیست ایران" تغییر دادند.

در دوره آزادی‌های دموکراتیک، افراد زیادی بودند که خود را مارکسیست

محسوب می‌داشتند. ولی تنها، حزب توده ایران بود که به اسم یک سازمان چپ مارکسیستی در ایران فعالیت داشت. درست برعکس آن دو دوره، در شش سال گذشته، نزدیک به چهل سازمان مختلف مارکسیستی در ایران بوجود آمدند. چون اکثر این سازمانها بنا به علل مختلف سیاسی وایدئولوژیکی دچار انشعاب گشتند، تعداد آنها در این دوره دوچندان افزایش یافت.

یکی دیگر از ویژگیهای جنبش چپ این دوره سن متوسط و میانگین اعضاء و کادرهای رهبری این سازمانها بوده است. باز در مقایسه با دو دوره قبل، اکثریت قریب به اتفاق اعضای این سازمانها راجوانان و نوجوانان تشکیل داده و سن متوسط آنها به بیشتر از ۲۵ سال نمیرسید. به غیبراز حزب توده ایران، در سال ۱۳۵۹ تنها در چهار سازمان (راه کارگر، سازمان مارکسیست-لنینیستی طوفان، حزب رنجبران ایران و سازمان وحدت کمونیستی) افراد انگشت شماری در رهبری یافت میشدند که نشان از ۴۵ سال به بالا بوده و سابقه فعالیت شان بدوران آزادیهای دموکراتیک میرسید.

ویژگی سوم و شاید مهمتر سازمانهای چپ این دوره در تنوع افکار و مواضع مختلف و تحلیلهای متفاوتی است که این سازمانها درباره صورت بندی اقتصادی - اجتماعی ایران، مرحله انقلاب، دورنمای انقلاب متحدین انقلاب، نقش بورژوازی و طریقه تسخیر قدرت سیاسی رشد و ارائه داده اند.

در بخش اول این فصل، سازمانهای چپ-مارکسیستی این دوره را بر حسب مواضع ایدئولوژیکی - سیاسی بطور عام به چندین طیف مهم تقسیم کرده و در بخش بعدی همین فصل، به کم و کیف تک تک سازمانهای درون و بیرون این طیفها میپردازیم.

طیف اول، که به "خط یک"، نیز معروف بود، از سازمانهای حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق (اکثریت) تشکیل میافت. این طیف معتقد بود که شوروی مهد سوسیالیسم و تکامل یافته ترین کشور سوسیالیستی بوده و رهبری و سرکردگی "اردوگاه سوسیالیستی" را بعهده دارد. بنظر این خط چون شوروی سوسیالیستی متحد طبیعی جنبشهای رهائی بخشش در

جهان و ایران است، بالطبع از انقلاب ایران و رهبری آن نیز پشتیبانی میکند. رهبری این دو سازمان بر آن بودند که برخلاف شوروی، آمریکا سرکرده اردوگاه امپریالیستی و لاجرم دشمن اصلی خلقهای جهان و انقلاب ایران میباشند.

در مورد اوضاع داخلی ایران، این طیف معتقد بود که در ایران "بورژوازی ملی" وجود ندارد و ایران بیک جامعه سرمایه داری در زمان رژیم شاه تبدیل شده و بعد از پیروزی انقلاب در راه رشد غیر سرمایه داری مشخص بخود، بحرکت درآمده است. اینان معتقد بودند که سمت این حرکت، بسوی ترقی بوده و نیروهای عقب گرای درون رژیم در این جریان، بالاخره با شکست مواجه خواهند شد.

طیف دوم را، که به "خط دو" معروف بود، سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت)، چریکهای فدائی خلق (طرفدار اشرف دهقانی)، ارتش رهایی-بخش خلقهای ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، پیرو برنامه (هویت) تشکیل میدهند.

اینان جامعه ایران را سرمایه داری وابسته ارزیابی کرده و در کل، علیرغم اختلافات بر سرمسائل تاکتیکی و استراتژیکی، محورا اصلی مبارزاتی را در برخورد به رژیم مبارزه مسلحانه چریکی میدانند. آنها شوروی را در سیاست خارجی "ضد خلقی" محسوب داشته و رهبری حزب توده را سنتی، اپورتونیستی و رویزیونیستی میخوانند. رهبری چریکها معتقد به وجود "بورژوازی ملی" در ایران نبوده و مرحله انقلاب ایران را دموکراتیک ملی میدانند.

طیف سوم، که اکثر سازمانهای مارکسیست ایران را در برمیگیرد، به "خط سه" معروف است. حدود بیست و پنج حزب و سازمان و محفل در این طیف قرار میگیرند. مهمترین این سازمانها عبارتند از:

- ۱- سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر
- ۲- سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر
- ۳- "کنفرانس وحدت"، که مجموعه ای از دوازده سازمان، منجمله اتحادیه کمونیستهای ایران، را در برداشت.

۴- " وحدت انقلابی " ، که بعد از تلاشی کنفرانس وحدت در ۱۳۵۹ از اتحاد هشت سازمان مارکسیستی منجمله چهار سازمان ازبقایای " کنفرانس وحدت " بوجود آمد، بیشتر از دیگر سازمانها نماینده این طیف محسوب میشود.

اکثر سازمانهای درون این طیف معتقد به ایجاد سازمان واحد تشکیلاتی بوده و ضعف جنبش چپ را " تئوریکی " و " معرفتی " محسوب میدانند.

بغیر از سازمان پیکار و رزمندگان، سازمانهای درون این طیف عمدتاً مرحله انقلاب را در ایران، مرحله " دوران گذار " ارزیابی کرده و ائتلاف و همکاری تشکیلاتی را مقدم به " مبارزه ایدئولوژیکی " در این دوره میدانند. در مورد مسائل جنبش جهانی کمونیستی، اکثر این سازمانها برخلاف چریکها معتقد بودند که اتحاد جماهیر شوروی یک کشور سوسیالیستی نبوده و در سیاست خارجی یک نیروی " سوسیال - امپریالیستی " است. آنها با اینکه مبارزات چریکی را رد میکردند، ولی در برخورد به قدرت حاکمه جمهوری اسلامی، دارای نظرات و مواضع مختلف بودند. اینان برخلاف " خط یک " و " خط دو " معتقد به نقش و شخصیت مائوتسه دون در جنبش کمونیستی جهانی بوده و رهبری حزب توده را " وابسته " و " رفرمیست " ارزیابی میکردند.

طیف چهارم به " خط چهار " معروف بود. این خط از طرف سازمان " راه کارگر " نمایندگی میشد. رهبری " راه کارگر " از اعتبار بزرگی بین دانشجویان و هنرمندان برخوردار بود. راه کارگر مبارزات چریکی را " آوانتوریستی " دانسته، شوروی را یک کشور سوسیالیستی ارزیابی میکرد. ولی آنها از مائوتسه دون نیز بعنوان یک شخصیت مارکسیست نام میبردند. بقیه سازمانهای چپ - مارکسیستی در چهار طیف فوق الذکر قرار نداشتند و هر یک از ویژگیهای بخصوصی برخوردار بودند. عمده ترین این سازمانها عبارت بودند از :

۱- حزب رنجبران ایران و سازمان مارکسیست - لنینیستی طوفان، که به طرفداری از اندیشه های مائوتسه دون، معتقد به تئوری سه جهل و

"وحدت چهار طبقه" تحت هژمونی پرولتاریای ایران بوده و مرحله انقلاب را "دموکراتیک نوین" و دورنمای انقلاب را "سوسیالیستی" ارزیابی میکردند.

۲- سازمان وحدت کمونیستی، که از افرادی که در اواسط دهه ۳۴۰ در درون جبهه ملی ایران در خارج فعالیت داشتند و به مارکسیسم گرویده بودند، تشکیل مییافت. یکی از ویژگیهای این سازمان مارکسیستی مواضع ضد استالینی آن بود. رهبری این سازمان مرحله انقلاب را سوسیالیستی میدانست.

۳- تروتسکیستهای ایران، که در آستانه انقلاب بعد از عزیمت به ایران "حزب کارگران سوسیالیست" را تشکیل دادند. رهبری این حزب پیرو تعلیمات سیاسی و ایدئولوژیکی لئون تروتسکی بوده و بشدت ضد استالین و ضد مائو بود.

۴- "حزب کار ایران"، که قبلا تحت نام "حزب کارگران و دهقانان کمونیست ایران" از سازمان مارکسیست - لنینستی طوفان منشعب شده بود، به تبعیت از حزب کمونیست آلبانی و انورخوجه، آمریکا را امپریالیست و چین و شوروی را "سوسیال امپریالیست" محسوب میداشت.

۵- "اتحادیه کمونیستهای ایران"، که طرفدار اندیشه مائوتسه دون بوده و بعد از جریانات خرداد ۱۳۶۰، در شمال ایران به مبارزات مسلحانه تحت نام "سربداران" روی آورد.

۶- "حزب کمونیست ایران" که از ائتلاف چندین سازمان چپ - مارکسیستی، تحت تاثیر "اتحاد مبارزان کمونیست" باکومه له (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان) در سال ۱۳۶۱ تاسیس شده و عمدتاً در کردستان فعالیت میکند. رهبری این حزب معتقد به همکاری با هیچیک از بخشهای بورژوازی و خرده بورژوازی نبوده و مرحله انقلاب ایران را سوسیالیستی - کارگری ارزیابی میکند. این حزب معتقد است که چپ ایران به مرض "پوپولیسم" بشکلهای گوناگون مبتلا شده است. در بخشهای بعدی این فصل، پس از بررسی سازمانهای درون خطوط یک و دو و سه و چهار، کم و کیف هر یک از سازمانهای مختلف بیرون از این خطوط را نیز

حزب توده ایران

حزب توده علیرغم گسترش نسبی در سه سال قبل از انقلاب، بویژه در بین دانشجویان خارج از کشور، در بحبوحه پیروزی انقلاب نقش قابل ملاحظه‌ای در تحولات داخل ایران بازی نکرد. سقوط سریع نظام سلطنتی شاه و کسب مواضع و پایه‌های توده‌ای وسیع از طرف ملایان و دیگر عناصر مذهبی، حزب توده را نیز غافلگیر ساخت. سالهای سال، بعلت وجود استبداد و خفقان، حزب توده اکثر اعضای خود را از دست داده و ضعیف شده بود. در اواخر سال ۱۳۵۶، مجموع اعضای این حزب به سختی به هزار نفر میرسید. در حالیکه سازمان چریکهای فدائی خلق، در مقایسه با حزب توده و دیگر سازمانهای مارکسیستی ایران در همان سال نزدیک به ۱۵ تا ۲۰ هزار عضو و طرفدار داشت (۱). در پایان ۱۳۵۷، حزب توده، در مقابل یسه بانیره‌های ملی‌گرا و اسلامی، پایه توده‌ای قابل ملاحظه‌ای در داخل ایران نداشت. سالها مهاجرت و تبعید در اروپای شرقی و شوروی، با اضافه سرکوب ممتد از طرف رژیم شاه، این حزب را از وجود پایگاههای توده‌ای در ایران محروم ساخته بود.

با وجود این مشکلات، رهبری حزب، که در اوایل سال ۱۳۵۷ دستخوش تحول گشته و مقام دبیر اولی حزب به نورالدین کیانوری محول شده بود، بسرعت کادرهای خود را از اروپا و شوروی روانه ایران ساخت تا از شرایط و جو انقلابی برای گسترش خود کمال استفاده را بکند.

در آغاز سال ۱۳۵۸، در جریان "بهار آزادی"، رهبری حزب نزدیک به سی نفر از کادرهای با سابقه حزب را، که تجربه کاربین کارگران داشتند به ایران فرستاد. در همین دوره اکثر کادرهای رهبری حزب، منجمله کیانوری و احسان طبری، همراه عده زیادی از اعضای با سابقه و قدیمی حزب که تا آن زمان در کشورهای اروپای شرقی و شوروی در تبعید بودند، به ایران بازگشتند. در بهار ۱۳۵۸، حزب، روزنامه مردم را دوباره بعنوان ارگان

حزب، بصورت یومیه در داخل ایران پخش کرد. قبلا در نیمه دوم سال ۱۳۵۶، حزب توده روزنامه نوید را بزبانهای فارسی و آذری و کردی انتشار داده و به تعداد قابل ملاحظه‌ای در ایران پخش میکرد. (۲)

در پایان سال ۱۳۵۷، اعضای حزب توده در خارج و داخل ایران، نزدیک به پنج هزار نفر شدند. حزب توده، علاوه بر مردم و مجله دنیا، روزنامه شعله جنوب رانیز در خوزستان، بویژه برای پخش بین کارگران نفت، انتشار میداد. پس از انقلاب، رهبری حزب جهت داشتن فرصت کافی برای استحکام و گسترش تشکیلات خود در بین اقشار مردم و همچنین به پیروی از سیاست خارجی شوروی در ایران، رژیم خمینی را پذیرا شده و به پشتیبانی جدی از آن برخاست. کیانوری "تفاوت فاحشی بین سوسیالیسم علمی و محتوای اجتماعی اسلام"، ندیده و در مصاحبات خود گفت که "برنامه آیت الله با برنامه حزب توده" یکی است. (۳) در پرتو این سیاست، حزب قاطعانه در فراندم فروردین ۱۳۵۸، از استقرار جمهوری اسلامی پشتیبانی کرده و در نشریات خود جنبش مذهبی خمینی و طرفداران او را "انقلابی" و "یاران" توده‌های زحمتکش و ستمدیده ارزیابی کرد. رهبری در توجیه سیاست خود، عمدتاً به شرح مسئله خطر ضد انقلاب پرداخت. در سراسر بهار ۱۳۵۸، "رادیو مسکو" و "رادیو صدای ملی ایران"، که از باکو پخش میشد، از دولت خمینی پشتیبانی کرده و موضع حزب توده ایران را تبلیغ میکردند.

حزب، از همان آغاز فعالیت، در عین پشتیبانی بی چون و چرای خود از رژیم خمینی کوشید که بخش بزرگی از ملیون و ناسیونالیستهای لائیک و حتی بخشی از عناصر ملی - مذهبی را در انظار مردم بی اعتبار سازد. مکرراً حزب در مطبوعات خود بطور روشن ابراهیم یزدی و ابوالحسن بنی صدر و صادق قطب زاده را "نوکران" و وابستگان غرب و آمریکا نامیده و دولت بازرگان را مورد حملات شدید قرار داده و سیاست خارجی آنرا، متمایل به آمریکا خواند.

علیرغم حمله به بازرگان و دولت او، حزب توده با بسط و گسترش خود با مذهبی‌های بنیادگرا و بخاطر پشتیبانی از رهبری حزب جمهوری

اسلامی توانست عملاً فعالیت‌های سیاسی خود را گسترش داده و در جریان سال ۱۳۵۹، نفوذ قابل ملاحظه‌ای را در داخل ادارات و نهادهای دولتی و ارتش کسب کند.

تضعیف تدریجی ولی مداوم نیروهای ملی‌گرا و غیر مذهبی و جریان‌ات گروگان‌گیری و سقوط دولت بازرگان و ازدیاد قدرت حزب جمهوری اسلامی در هیئت دولت و قدرت سیاسی، به حزب توده امکانات بیشتری داد که در ایران از جو ضد آمریکائی به سود کسب اعتبار برای اتحاد جماهیر شوروی استفاده کند. (۵)

در سال‌های پرتلاطم ۶۰-۱۳۵۹، حزب توده نه تنها مواضع خود را مستحکم ساخته و در بین روشنفکران و نویسندگان، از طریق نویسندگان با تجربه‌ای چون به. آذین (محمود اعتمادزاده) و تئوریسین‌های با سابقه خود، چون احسان طبری و بخشی از اعضای و طرفداران "راه کارگر"، نفوذ قابل ملاحظه‌ای کرد، بلکه از تفرقه و تشتت بین نیروهای چپ - مارکسیستی غیر وابسته به شوروی نیز کمال استفاده را کرده و در ارکان و سازمان‌های آنان رخنه کرده و از طریق القاء ایدئولوژیکی، توانست بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از سازمان چریک‌های فدائی خلق (اکثریت) و سپس بخشی از سازمان "رزمندگان" را بطرف خود جلب نماید.

علیرغم سال‌ها دوری از ایران، افزایش نفوذ و قدرت حزب توده در دو سال بعد از انقلاب در بین مردم، چشمگیر بود. در انتخابات برای مجلس خبرگان در زمستان ۱۳۵۸، نماینده‌کاندید حزب، احسان طبری، نزدیک به ۵۰/۰۰۰ رای در تهران بدست آورد. در انتخابات برای مجلس شورا در بهار ۱۳۵۹، نماینده‌کاندیدای حزب نزدیک به ۶۰/۰۰۰ رای در تهران بدست آورد (۶). در بهار ۱۳۵۹ بیش از ۴۰/۰۰۰ از نسخه‌های روزنامه مردم، به فروش میرسید. در حالیکه تیراژ روزنامه جمهوری اسلامی، به ۲۰/۰۰۰ نسخه هم نمیرسید (۷).

علاوه بر انتشار نشریات متعدد، حزب توده در جریان سال‌های ۵۹ و ۶۰ موفق شده سازمان‌های توده‌ای مختلف صنعتی، کارگری و فرهنگی را ایجاد کرده و در میان اقشار مختلف مردم رسوخ کند. یکی از مهمترین این سازمانها

"اتحاد دموکراتیک مردم ایران" برهبری نویسنده و مترجم معروف محمود اعتمادزاده (معروف به به، آدین)، بود. این سازمان توانست دانشجویان و نویسندگان و روزنامه نگاران زیادی را بخود جلب کرده و به انتشار روزنامه اتحاد مردم، موفق گردد.

بعد از جریانات خرداد ۱۳۶۰ (براندازی بنی صدر و سرکوب مجاهد- یمن و اکثر نیروهای چپ- مارکسیستی) سازمان فدائیان خلق (اکثریت) حزب توده و سازمان تروتسکیستی "حزب کارگران انقلابی" (به رهبری بابک زهرائی)، تنها سازمانهای چپ بودند که کماکان اجازه فعالیت آزاد و علنی داشتند.

بعلت زیرزمینی شدن اکثر سازمانهای چپ، حزب توده در طول سال ۱۳۶۰، توانست بیش از سالهای قبل در نهادهای اجتماعی و دولتی رسوخ کرده و جوانان و نیروهای لائیک را بیش از پیش بسوی خود جلب نماید. پشتیبانی حزب توده ایران از رژیم تتوکراسی خمینی، از سیاست آن حزب در دنباله روی از سیاست خارجی شوروی نشأت میگرفت. ناگفته نماند که رهبری حزب همانند گذشته برای توجیه سیاست خود به تئوریهای مدون توسط تئوریسین های حزب متوسل میشد. یکی از این تئوریها، که پشتیبانی حزب از رژیم اسلامی را در مطبوعات خود بخوبی شرح داده و توجیه میکرد، تئوری معروف به "جریان منجر" بود.

این تئوری ابتداء در مقاله ای به قلم احسان طبری منتشر شد. و سپس مضمون اصلی آن در سرمقاله ها و نوشته های کیانوری در روزنامه مردم، مکررا شرح داده شد. طبق این تئوری، سلطه جوئی ها و انحصار طلبی های روحا - نیون تحت رهبری خمینی یک "جریانی" است که بالاخره "منجر" به استقرار "دموکراتیسم انقلابی" خواهد شد. بعقیده حزب، این "جریان" با اینکه در ابتدا مذهبی و قشری "بنظر" میرسد، ولی پس از مدتی ماهیت اصلی خود را، که همان "روند انقلابی" باشد، آشکار خواهد کرد. در پیروی از این تئوری، رهبری حزب اکثر بی عدالتیها، سلطه جوئیها و جنایاتی را که از طرف حزب جمهوری اسلامی و دولت مرتکب میشد، مورد توجیه قرار داده و به نفع انقلاب محسوب میداشت. این موضع تا به آنجا رسید که مطبوعات

حزب حتی قتل عام مردم کردستان و کشتار ماهیگیران شمال رانیز "غیر عمده" ارزیابی کرده وحتی از انتقاد معمولی نیز پرهیز کردند.

در جریانات بعد از خرداد ۱۳۶۰، حزب توده یک قدم نیز جلوتر رفته و تئوری " جریان منجر" را در جهت منفی نیز توسعه داد. بعبارت دیگری، رهبری و کادرهای حزب هرگونه اظهار مخالفت و نارضایتی از رژیم را کمک به تامین منافع آمریکا تلقی کرده و درخور سرکوب دانستند. حزب معتقد شده که ابراز نارضایتی و مخالفتها " منجر" به تقویت ضد انقلاب گردیده و نتیجتا منافع آمریکا را در ایران تامین خواهد کرد. در پائیز و زمستان ۱۳۶۰، حزب توده، زمانیکه موفق نشده که در داخل سازمان مجاهدین خلق بنفع خود انشعاب بوجود آورد، کلیت مبارزات آن سازمان را یک " جریان منجر" به نفع امپریالیسم آمریکا ارزیابی کرده و از نظر ایدئولوژیکی رژیم را در جهت سرکوب آن سازمان تجهیز کرد. (۸)

حزب توده ایران، که قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ را " جریان ارتجاعی" نامیده و قیام مردم تبریز را در اسفند ۱۳۵۶، "عقبگرا" خوانده بود، پس از پیروزی انقلاب دوباره مثل گذشته در همسویی و دنباله روی از شوروی، به پشتیبانی بی چون و چرا از رژیم خمینی پرداخته و موضع خود را تحت لوای مبارزه با امپریالیسم آمریکا توجیه کرد. حزب توده هم در زمان شاه و هم در زمان خمینی، به دنباله روی از سیاست شوروی، این دو سیاست متضاد را در ایران پیاده ساخت.

پشتیبانی حزب از رژیم تا پایان پائیز ۱۳۶۱ ادامه داشت. در این زمان، تکامل جنگ ایران و عراق اوضاع را تغییر داد و این باعث تغییر در موضع حزب توده نیز گشت. در آغاز زمستان ۱۳۶۱، پس از عبور نیروهای ایرانی از مرز عراق، اتحاد جماهیر شوروی، تلویحا مخالفت خود را با ایران اعلام کرد (۹). حزب توده نیز مثل همیشه موضع خود را عوض کرده و شروع به انتقاد از دولت ایران در رابطه با جنگ ایران و عراق کرد. رهبری حزب تنها جم و حمله به خاک عراق را برنامه "مرتجعین که زیر لوای اسلام مواضع مهم دولتی را در اختیار گرفته اند" دانسته و به انتقادات خود از رژیم شدت بخشید. متعاقب این جریانات، حزب حاکم جمهوری بتدریج "پاکسازی"

ادارات از هواداران حزب توده و متحدین آنرا شروع کرد. تبلیغات در مطبوعات دولتی علیه حزب و متحدین آن (فدائیان خلق "اکثریت" و گروه میثمی و غیره)، بویژه از طرف جناح طرفدار غرب داخل حزب حاکم جمهوری اسلامی، تشدید یافت. این جناح بدون شک با کمک بی شائبه انجمن حجتیه موفق شد که سرکوب و تلاشی حزب توده ایران را در آغاز ۱۳۶۲ فراهم سازد.

سرکوب حزب توده انعکاسی از ازدیاد قدرت جناح راست در درون حزب حاکم بود. تا زمانیکه این جناح مشغول سرکوب مجاهدین و چریکها و دیگر نیروهای چپ، بویژه بعد از جریانات خرداد ۱۳۶۰، بود حزب توده نیز نمیتوانست به درد این جناح بخورد. ولیکن بعد از سرکوب وحشیانه تمام نیروهای چپ و مجاهدین دیگر حزب توده آن موقعیت را از دست داد. در واقع فرمان هشت ماده ای خمینی در آبانماه ۱۳۶۱ و حمایت آشکار در مجلس اسلامی از حق مالکیت خصوصی بعنوان یک اصل اسلامی و آزادی عمل بیشتر برای تجار در بازار و محاکمه علنی و اعدام بیست و دو تن از سربداران (اعضای رهبری و کادرهای اتحادیه کمونیستهای ایران)، چرخشی بود به راست، دایر بر ضدیت آشکار رژیم و حزب حاکم با کمونیستها و ازدیاد روزافزون تثبیت دست راستیها، در درون رژیم.

از طرف دیگر جهت گیری مشخص رهبران شوروی در جهت منافع عراق (بویژه بعد از مرگ لئونید برژنف و روی کار آمدن آندرو پوف و معاون آدریش حیدرعلی اف) و سرخوردگی ملایان از عدم موفقیت کامل در جنگ الفجر (بهمن ۱۳۶۱) و بالاخره پناهندگی ولادیمیر کوژیسکین دبیر سوم سفارت شوروی در تهران به انگلستان و افشای نام چهار صد جاسوس شوروی در ایران و نیز رو کردن فعالیت های حزب توده در داخل رژیم ایران میتواند در شمار عواملی باشد که بالاخره باعث دستگیری، سرکوب و انحلال حزب توده ایران شد (۹).

در جریان تهاجم علیه حزب توده در زمستان ۱۳۶۱، هشت تن از رهبران حزب دستگیر گردیدند. این افراد عبارت بودند از:

۱- نورالدین کیانوری، دبیر حزب

- ۲- به آذین (محمود اعتمادزاده)، سردبیر نشریه اتحاد مردم
 - ۳- غلامحسین قائم‌پناه، عضو کمیته مرکزی و هیئت تحریریه روزنامه مردم
 - ۴- رفعت محمدزاده، عضو کمیته مرکزی و هیئت سیاسی کمیته مرکزی
 - ۵- احمد علی صدری، عضو کمیته مرکزی
 - ۶- گالیک آوانسیان، عضو کمیته مرکزی
 - ۷- کیومرث زرشناس، مسئول سازمان جوانان در اروپا و عضو کمیته مرکزی
 - ۸- محمد علی عمویی، عضو کمیته مرکزی
- اکثر این اعضاء بعد از شکنجه‌های شدید در زندان در اردیبهشت ۱۳۶۲ بپای نمایش تلویزیونی آورده شدند. در این نمایشات، این افراد "اعتراف" به "خیانت" و "جاسوسی" برای شوروی کرده و مارکسیسم را محکوم ساخته و نسبت به گذشته خود اظهار ندامت کردند. (۱۰)
- بجز نام هشت تن از کسانی که در برنامه تلویزیونی ایران شرکت‌جسته و "اعترافات" آنها در روزنامه کیهان منتشر شد، خبرگزاریها به نقل از نشریه لوماتن (۱۱) چاپ پاریس، اسامی افراد زیر را نیز جزو دستگیرشدگان اعلام نمودند:

- ۱- منوچهر بهزادی، دبیر کمیته مرکزی
 - ۲- انوشیروان ابراهیمی، عضو دفتر سیاسی
 - ۳- حسین جودت، عضو دفتر سیاسی
 - ۴- رضا شلتوکی، دبیر کمیته مرکزی
 - ۵- عباس بجستانی
 - ۶- محمد پورهرمزان و
 - ۷- تقی کی منش
- در جریان دستگیری، محاکمات و "اعترافات" رهبران و کادرهای حزب، مقامات امنیتی رژیم طی یک فعالیت وسیع تبلیغاتی اکثر افسران متعلق به حزب توده را، که تا آن زمان (تابستان ۱۳۶۲) در درون ارتش باقی مانده بودند، دستگیر کرده و به بازجویی‌های سری و طولانی روانه ساختند (۱۲).

در آذرماه ۱۳۶۲، ماهها بعد از "اعترافات" رهبران حزب و بازجوییهای

ممتد ارتشی ها، محاکمه افسران طرفدار حزب در ارتش - ناخدا بهرام افضلی سرهنگ بیژن کبیری و سرهنگ هوشنگ عطاریان - بجرم همکاری و عضویت در حزب توده و شرکت در توطئه براندازی رژیم جمهوری اسلامی در داد - گاهای نظامی شروع شد. (۱۳)

بدنبال این محاکمات، در دیماه همان سال محاکمه شش تن دیگر از افسران عضو شبکه مخفی حزب توده در دادگاه انقلاب ارتش آغاز گردید. این افراد نیز مثل گروه سه نفری اول، متهم به عضویت در تشکیلاتی که هدف آن از یک سو "جاسوسی" به نفع شوروی و از سوی دیگر فعالیت برای براندازی رژیم ایران بود، شدند.

بعد از ختم محاکمات نظامی، که نزدیک به دوماه طول کشید، در روز یکشنبه ۲۶ فوریه ۱۹۸۴ (هشتم اسفند ۱۳۶۲)، منابع خارجی به نقل از کیهان (چاپ تهران) اطلاع دادند که ده تن از سران و اعضای شبکه نظامی حزب توده در تهران اعدام شدند. اعدام شدگان عبارت بودند از: (۱۴)

۱- ناخدا یکم بهرام افضلی، فرمانده سابق نیروی دریائی

۲- سرهنگ حسن آذرفر

۳- سرهنگ هوشنگ عطاریان

۴- سرهنگ بیژن کبیری

۵- نظامی، محمد بهرامی نژاد

۶- غیرنظامی، شاهرخ جهانگیری

۷- غیرنظامی، خسرو لطفی

۸- غیرنظامی، فرزاد جهاد

۹- غیر نظامی، غلامرضا خاضعی

۱۰- نظامی ابوالفضل بهرامی نژاد

بعد از سرکوب و تلاشی تشکیلاتی و رهبری حزب، بعضی از کادرهای حزب که در خارج بودند، به فعالیت ضد رژیم روی آورده و با کمک بقایای فدائیان (اکثریت) سروصورتی به وضع تشکیلاتی خود دادند. این کادرها با انتشار روزنامه راه توده به تبلیغ علیه رژیم ملایان و به نفع حزب توده پرداخته و قتل حسن حسین پور و گالیک آوانسیان، از اعضای قدیمی

در زیر شکنجه را خبر دادند. در ضمن همین روزنامه در شماره ۴۹ به نقل از "بیانیه کمیته برون مرزی حزب توده" نوشت که گویا خیلی از دیگر اعضای حزب توده، زیر شکنجه به هلاکت رسیده‌اند. در این بیانیه هم چنیسن از احسان طبری، تئوریسین معروف حزب، مریم فیروز (همسر نورالدین کیا نوری)، آصف رزم دیده نام برده شد. (۱۴)

سرکوب و تلاشی حزب توده، ماهها از طرف نهادهای دولتی ادامه یافت. در اردیبهشت ۱۳۶۳، پس از گذشت ماهها، مورخ و تئوریسین معروف حزب توده احسان طبری، نیز به پای تلویزیون آورده شد. در این مصاحبه تلویزیونی، که در دو بخش انجام پذیرفت، طبری (که یکسال قبل دچار سکت مغزی گشته بود) پس از "تحیت پرشور" به "رهبرکبیر" و "امام امت"، گفت که وظیفه اصلی حزب توده "جاسوسی" بوده و چون مارکسیسم یک ایدئولوژی "سرشار از فریب و سراب" است، حزب توده نیز آینده‌ای نداشته و "چهره‌اش بس تاریک" و پرونده‌اش "بس سیاه" است. او در ضمن اعلام کرد که تمام کتابهاییکه تا آن زمان نوشته، مخدوش و بی اعتبار و معیوب است (۱۵).

در همین زمان، در مسکو بقایای رهبری حزب طی کنگره‌ای تحت رهبری حکمت، خاوری (از کادرهای فعال حزب توده ایران که در زمان رژیم شاه نیز مدت‌ها در زندان بسر برده بود)، ایجاد "حزب کمونیست ایران" را اعلام کردند. اهداف کنگره و مصوبات آن در مطبوعات شوروی، منجمله در پراودا، نیز منعکس گردید.

طرفداران حزب نیز در خارج از ایران، به ویژه در اروپا و آمریکا، با انتشار روزنامه راه توده و با همکاری بقایای فدائیان خلق (اکثریت) بفعالیت ضد رژیم جمهوری اسلامی ادامه دادند.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

همانطوریکه در فصل ششم شرح داده شد، سازمان چریکها در جریان سالهای ۵۶-۱۳۵۵، طی یورش دستگاہهای امنیتی رژیم، ضربات شدیدی خورده و اکثر رهبران اولیه آن اعدام و یا در مبارزه رویاروی گشته شدند. باروی کار

آمدن رهبری جدید تدریجا تغییراتی نیز در مواضع ایدئولوژیک و سیاسی سازمان، ایجاد شد. رهبری جدید مشی چریکی سازمان را، که در نوشته های پویان و احمدزاده تبلور یافته بود، مورد نقد و انتقاد قرار داده و به ترویج نظرات مسلحانه شهری بیژن جزنی، بعنوان مبانی ایدئولوژیک سازمان پرداخت. (۱۶). در این جریان دو گروه با نظرات جدید به مخالفت شدید پرداختند. در سال ۱۳۵۷، و در بحبوحه آغاز انقلاب، گروهی به اسم "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق" جهت مخالفت با هر نوع مبارزه مسلحانه از سازمان جدا شد. منشعبین به جریان "مسلحانه"، بعنوان یک شیوه "خودبخودی" و "زیانبار" برخورد کرده و اعلام کردند که "در..... شرایطی از تسریع روند جهانی بسوی سوسیالیسم، صلح و ترقی اجتماعی، در متن دورانی که محتوای آنرا گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم تشکیل میدهد، زمانی بیش ارزش سال لازم نبود تا سترونی این جریان، انقلابی" که حاملهای تئوریکیش جزبانفی ضروریات روبه گسترش جامعه ما فراهم نمیگردید، آزمایش شود!" (۱۷) منشعبین که عمدتا از طرفداران حزب توده ایران در درون سازمان بودند و شدیداً تحت تاثیر رهبری حزب توده بودند مبارزه مسلحانه را بعنوان یک جریان "ماجراجویانه" و "چپ روانه" و "تبهکارانه" ارزیابی کرده و از بدنه سازمان جدا گشتند. منشعبین که از نظر تعداد نفرات، بخش کوچکی از کل بدنه را تشکیل میدادند، بعداً زپیروزی انقلاب بهمن تدریجا در داخل حزب توده ایران ادغام شدند.

بخش دیگر برخلاف "منشعبین"، با نظرات و تغییر مواضع رهبری سازمان مخالفت کرده و معتقد به مبارزات مسلحانه چریکی، به شکلی که مسعود احمدزاده و دیگر چریکهای اولیه در کتبا بهایشان تئوریزه کرده بودند، مانده و اصل "مبارزه مسلحانه هم استراتژی وهم تاکتیک" را همچنان محور شعار مبارزات خود محسوب داشتند. این بخش که در آزمون (سال ۱۳۵۷ در بحبوحه انقلاب)، به اسم گروه طرفدار خط احمدزاده، معروف شده و در مقابل رهبری جدید حزب (که طرفدار نظرات جزنی بود)، مقاومت نشان داده و رهبری را "اپورتونیست" میخواند، خود از سه گروه تشکیل مییافت. چریکهای که در زندانهای شاه بودند، ولی با خط جدید "جزنیستی" رهبری، مخالفت میکردند،

بخش دیگر در بحبوحه انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب از خارج به ایران برگشته و از مواضع سازمان مثل گذشته براساس نظرات احمدزاده، دفاع میکرد. بخشی نیز که اعضایش در داخل ایران بزدان نیفتاده و یا موفق به فرار از زندان (مثل اشرف دهقانی) شده بودند، در خارج با مواضع جدید رهبری مخالفت کرده و در جریان انقلاب بهمن ۱۳۵۷، نیز بطور فعال شرکت داشتند.

بعد از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، طرفداران احمدزاده که هنوز متشکل نبوده ولی در داخل سازمان بودند، با مواضع جدید رهبری سازمان، به مخالفت برخاستند. این مخالفتها بین رهبری و اشرف دهقانی و دیگران که مدافع نظرات احمدزاده بودند، بسرعت بالا گرفت. در اردیبهشت ۱۳۵۸، رهبری بطور رسمی اعلام کرد که اشرف دهقانی از سازمان " اخراج " شده است. پیرو " اخراج " از سازمان، اشرف دهقانی طی مصاحبه‌ای نظرات چریکی خود را، بطور مشروح مطرح کرده و خاطر نشان ساخت که شرایط طبقاتی جامعه ایران، بلحاظ سلطه سرمایه داری وابسته و بغایت فاشیستی، با سقوط رژیم شاه تغییر اساسی نکرده و ماهیت دولت جدید، مثل گذشته " ضد خلقی " است و رژیم جدید در انتظار فرصتی است که بعد از استحکام پایه های خود به یورش علیه جنبشهای دموکراتیک دست زده و سرکوب سازد. او در این مصاحبه تاکید کرد که چون دولت ایران همچنان وابسته به امپریالیسم است در نتیجه اصل " مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک " برای سرنگونی قدرت حاکمه بایستی همچنان در دستور روز چریکها باقی بماند. او همچنین در این مصاحبه بروشنی گفت که او و دیگر طرفداران خط احمدزاده، از سازمان چریکها بیرون آمده و خود مستقلا به مبارزات مسلحانه علیه رژیم اسلامی ادامه خواهند داد.

بعد از خروج اشرف دهقانی و دیگر چریکهای طرفدار خط احمدزاده، منجمله عبدالرحیم صوری و محمد حرمتی پور، تشکل " چریکهای فدائی خلق " در اوائل ۱۳۵۸ پا گرفت. در جریان سال ۱۳۵۹، چریکها به فعالیتهای دامنه داری در سراسر ایران، بویژه در ایالات اقلیت نشین در کردستان و شمال (ترکمن صحرا)، دست زده و پایه های وسیعی بویژه بین دانش آموزان و

دانشجویان کسب کردند.

از همان آغاز فعالیت تحت نام "چریکهای فدائی خلق" بخشی از درون این تشکل برخوردار شد. انتقادی به مصاحبه اشرف دهقانی داشته و معتقد بودند که مصاحبه در ارزیابی ازدولت خمینی به "چپ روی" دچار شده است. بعد از یکسال و اندی در جریان سال ۱۳۶۰، این اختلافات تشدید پیدا کرد. بخشی که بنام "شاخه انقلابی" معروف شد، طی انتقادات شدیدی از مصاحبه اشرف اعلام کرد که در واقع نظرات ورهنمودها نیکه اشرف در آن مصاحبه اعلام کرده، چیزی نیستند جز نظرات "خودجزنی بشکل دیگر". بخشی دیگر به پشتیبانی از "خط مصاحبه"، اعلام کردند که مخالفین "خط مصاحبه" نیستند. تحمیل انشعاب را دارند.

اختلافات بر سر "خط مصاحبه" گسترش پیدا کرده و بالاخره منجر به انشعاب در درون "چریکهای فدائی خلق" در او خرمستان ۱۳۶۰، گردید. طرفداران "خط مصاحبه" عمدتاً می گفتند که:

۱- ماهیت رژیم خمینی فرقی با ماهیت رژیم شاه نداشته و پایگاه طبقاتی هر دو یکی است.

۲- با سقوط شاه در ساخت اجتماعی-اقتصادی ایران، تغییری حاصل نشده، و بورژوازی وابسته همچنان در تولید نقش مسلط دارد و دولت بازرگان، هر چه میکند، در جهت تثبیت این موقعیت است.

۳- چون رژیم وابسته و ارتجاعی است، "دموکراسی" ظاهری چیزی نیست، مگر هرج و مرج و عمال رژیم در سرفرصت، بعد از استحکام پایه های خودبسه سرکوب نیروهای چپ و دموکراتیسم انقلابی خواهد پرداخت.

۴- مبارزه مسلحانه همچنان بعنوان هم استراتژی و هم تاکتیک، مطرح است و باید با پابندی باین اصل، چریکها در جهت عملی ساختن شعار "پیش بسوی سازماندهی مسلح توده ها" بین مردم، بویژه اقلیتها، به بسیج و سازماندهی بپردازند.

مخالفین "خط مصاحبه" با اینکه بارهبری "جزنیستی" سازمان چریکها مخالفت کرده و از مواضع احمدزاده دفاع میکنند، ولی در واقع همان مواضع بیژن جزنی را در شکل و شمایل دیگر مطرح میکند. اینان مطرح میکردند که

مصاحبه تضاد عمده جامعه را، تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه و بعداً خمینی مطرح کرده است.

بغیر از اختلاف بر سر "خط مصاحبه"، یک مسئله دیگر، بنام "گشودن جبهه شمال" نیز باعث رشد و بالاخره وقوع انشعاب در درون چریکها شد. "شاخه انقلابی" تحت رهبری "محمد حرمتی پور"، که به مخالفین "خط مصاحبه" معروف بودند، معتقد به ایجاد و گشودن جنگ در جبهه شمال و سراسر ایران بویژه در "جنگل" بوده و سقوط رژیم را در جریانات بعد از خرداد ۱۳۶۰، در کوتاه مدت پیش بینی میکردند. اینان به تمرکز مبارزه مسلحانه در شمال ارجحیت میدادند. طرفداران "خط مصاحبه" با اینکه با گشودن "جبهه شمال" مخالفت نمیکردند. ولی به مبارزه در کردستان و جنوب بیشتر بهاء میدادند. ۱۹ بعد از انشعاب، طرفداران حرمتی، سازمان خود را به اسم "ارتش رهایی بخش خلقهای ایران"، بوجود آورده و عمدتاً به شمال منتقل شده و به مبارزه مسلحانه علیه رژیم پرداختند. این بخش معتقد بود که بازگسترش جبهه های جنگ انقلابی بر علیه امپریالیسم و دولت دست نشانده آن است که میتواند از تمرکز نیروهای سرکوبگر بویژه در کردستان، جلوگیری کرده و نیروهایش را پراکنده نموده و ضربات هرچه کوبنده تری بر آن وارد ساخت! در جریان مبارزه مسلحانه در شمال، در سال ۱۳۶۱، حرمتی پور و صبوری دریک برخورد در ویاروی مسلحانه با پاسداران، کشته شدند. بعد از مرگ آنها، بقایای "ارتش رهایی بخش ایران"، به کردستان برگشته و بخشی از آنها به حزب کمونیست ایران (بخش کومه له) پیوستند. "ارتش رهایی بخش" اعضای این بخش را انحلال طلبان نامید. چریکهای فدائی خلق (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) در جزوه ای دو جلدی، تحت عنوان بررسی گذشته، تاریخچه پیدایش و رشد خود را، بطور جامع شرح داده اند. طرفداران اشرف دهقانی همچنان بمبارزه در جنوب و در کردستان ادامه داده، در ماههای آخر سال ۱۳۶۲، آنها نیز طی سه جلد کتاب تحت نام برما چه گذشت، تاریخچه تشکل خود را از زمان "مصاحبه اشرف دهقا- نی" در اردیبهشت ۱۳۵۸، تا پایان سال ۱۳۶۲ (دو سال بعد از انشعاب) مورد ارزیابی قرار دادند.

در زمستان ۱۳۶۲، طرفداران چریکهای فدائی طرفدار اشرف دهقانی

نشریه جدیدی بنام نبرد، را در آلمان غربی منتشر کردند. شماره اول این نشریه در چهارده صفحه حامل مقاله واخباری از جنگ ایران و عراق، مقاومت در کردستان و مقاله‌ای با یاد صمد بهرنگی، نویسنده معروف ایران بود.

در سرمقاله این نشریه گفته شده است که یکی از اهداف انتشار نشریه مبارزه با روحیه "انفعال طلبی" و یاس و سرخوردگی بوده و دیگر اشاعه و تبلیغ تئوری "مبارزه مسلحانه، هم‌استراتژی و هم‌تاکتیک"، که از طرف چریک‌های معروف بویژه مسعود احمدزاده، مدون شده بود، میباید شد. این مقاله در ضمن جمهوری اسلامی را، "وابسته به امپریالیسم" ارزیابی کرده و برای سرنگونی آن، مبارزه مسلحانه قهرآمیز، بویژه در کردستان را تبلیغ میکرد.

با اینکه جدائی "چریک‌های فدائی خلق" از بدنه تشکیلات "سازمان چریک‌های فدائی"، حادثه بزرگی در جنبش چریکی محسوب میشود، ولی خود حادثه در آن دوره پرتلاطم نتوانست "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" را تضعیف سازد. در واقع امر، سازمان در اوائل دوره انقلاب، از طریق عضو-گیری وسیع در بین جوانان و روشنفکران با سرعت رشد کرد.

در جریان سال ۱۳۵۷، چریک‌ها نقش مهمی را در مبارزه علیه رژیم شاه بازی کرده و در روزهای تاریخی ۲۰ تا ۲۲ بهمن در درگیری‌های وسیع نظامی کمک‌های شایانی به سرنگونی دولت شاه کرده بودند. بلافاصله بعد از انقلاب، سازمان نزدیک به ۵۰۰۰ هوادار و اعضای فعال داشت. و در یک تظاهرات نزدیک به ۵۰/۰۰۰ نفر را توانست بسیج سازد. بغیر از دانش-جویان و معلمین در همین دوره سازمان توانست از درون دهقانان و کارگران نیز تا اندازه‌ای یارگیری کند. ۲۰

علیرغم بسط و گسترش سازمان، چریک‌ها از اوایل پیروزی انقلاب با یک مسئله بزرگ سیاسی روبرو شدند که در آخر باعث انشعاب در درون سازمان شد. این مسئله سیاسی دور محور برخورد به قدرت حاکمه سیاسی می‌چرخید. آیا باید مبارزه تا آخر ادامه داده و بعد از سرنگونی دولت موقت، دولت دمو-کراتیک خلق را جایگزین آن ساخت، یا باید موقتاً دست از مبارزات قهرآمیز برداشته و در داخل سیستم برای تغییر و رسیدن به هدف بکار مشغول شد؟ جواب به این سؤال نزدیک به یکسال و نیم طول کشید که بالاخره در خرداد

۱۳۵۹ منجر به انشعاب و ایجاد "اقلیت" و "اکثریت" و دو سازمان متفاوت از هم شد.

در جریان این یکسال ونیم، روش و برخورد چریکها نسبت به قدرت سیاسی حاکمه از مراحل مختلف گذشته و دستخوش تحول گشت. در چند ماه اول دولت موقت بازرگان، سازمان طبق ارزیا بیهای سیاسی از شرایط ایران و مرحله جنبش از دولت بازرگان دفاع مشروط کرده و آنرا دولتی ملی ارزیا بی کرده و در شماره دوم نشریه کار، ارگان سازمان از کلیه نیروهای ضدامپریالیستی و دموکراتیک خواسته شد که از دولت بازرگان حمایت کنند. (۲۱) رهبری معتقد بود که حکومت ایران از ائتلاف تاکتیکی دوجناح بورژوازی لیبرال و خرده-بورژوازی بالقوه مترقی تشکیل شده و در برابر آن باید سیاست "اتحاد مبارزه" را بکار گرفت. بدین علت بود که چریکها در عین پشتیبانی از دولت و پرهیز از هرگونه مبارزه خشونت آمیز علیه نیروهای امنیتی در تهران، بمجرد آنکه شرایط مناسبی برای تضعیف رژیم پیش میامد (نظیر جریانات گنبد و کرد-ستان)، از درگیری حتی مسلحانه علیه دولت هیچ ابائی نداشتند.

در این دوره (از بهمن ۱۳۵۷ تا اوایل بهار ۱۳۵۹) سازمان چریکهای فدائی، که بیکی از قویترین سازمانهای چپ موجود در ایران تبدیل شده بود در باره اتحاد جماهیر شوروی و ارزیا بی از نیروهای چپ در ایران نیز مواضع خود را بیشتر از پیش فورموله ساخت. (۲۲) به غیر از برخورد به قدرت حاکمه سیاسی، تغییر در مواضع رهبری چریکها در رابطه با اوضاع جهانی و نیروهای چپ در ایران نیز، در رشد و انشعاب نقش بازی کرد. سازمان طی مقاله ای در روزنامه کسار، شماره ۵۹ (اردیبهشت ۱۳۵۹) نیروی عمده انقلاب را در سطح جهانی کشورهای سوسیالیستی و پرولتاریای جهان، ارزیا بی کرده و به چهار جریان "انحرافی" اساسی در جنبش چپ مارکسیستی در ایران برخورد کرد. این "انحرافات" از نظر سازمان عبارت بودند از: ۱- مشی چریکی معروف به احمدزاده، بعنوان هم تاکتیک و هم استراتژی، ۲- حزب توده سازمانی "فرمیست" و "اپورتونیست"، ۳- تئوری تقسیم نیروهای سیاسی در جهان به "سه جهان" و "۴- خط سه در جنبش چپ که آن را سازمانهای درون "کنفرانس وحدت" و سپس "وحدت انقلابی"، نمایندگی میکردند. ۲۳

بدنبال گسترش انحصارطلبی های حزب جمهوری اسلامی و محدود شدن تدریجی آزادیهای سیاسی و دموکراتیک و افزایش موج حمله به تظاهرات، تسخیر دفاتر گروههای سیاسی و کتابفروشیها و میزهای کتاب و نشریه جلو دانشگاه توسط حزب الهی ها و چماق بدستان، برای تمام گروههای سیاسی لائیک و دموکراتیک و چپ، خصلت و ماهیت واقعی رژیم خمینی و نوع برخورد با آن بصورت مسئله مهمی مطرح شد. در این دوره مشخصا در دوره پنج ماهه اول سال ۱۳۵۹، دو گرایش عمده در درون سازمان در رابطه با نوع و خصلت بر- خورد به رژیم رشد کرده در تیرماه همان سال با پخش نشریه کار شماره ۵۹ در دونسخه مختلف تحت عنوان "اکثریت" و "قلیت"، منجر به انشعاب شد. قبل از پخش شماره ۵۹ نشریه کار، مقالات مختلفی در جریان بهار ۱۳۵۹، محتوی و خصلت این دوگرایش را تا اندازه روشنی متبلور ساخته بود. ۲۴

بخش و گروه "اکثریت"، که عمدتاً به رهبری علی کشتگرو فرخ نگهدار بود، معتقد بود که انقلاب دولتی را سرکار آورده که عمدتاً "مستقل و ملی" بوده و با اینکه سرمایه داری است ولی وابسته به امپریالیسم نیست. رهبری این گروه بر آن بود که حاکمیت قدرت سیاسی ایران با تسخیر سفارت آمریکا و سرنگونی بازرگان و اعتلای جنبش ضد امپریالیستی، تحکیم یافته است. هیئتی از این گرایش به رهبری خود کشتگرو نگهدار با آیت اله بهشتی ملاقات نموده و ضمن اعلام حمایت رسمی سازمان چریکها از جمهوری اسلامی و "خط امام" اشتباهات گذشته خود را "بویژه در جریان درگیریهای کردستان علیه دولت"، مورد انتقاد قرار داد. این گرایش بعد از تیرماه ۱۳۵۹، با انتشار کار شماره ۵۹، از طرف سازمان فدائی خلق ایران (اکثریت)، به فعالیت خود ادامه داده و بتدریج بیکسی از متحدین حزب حاکم جمهوری اسلامی تبدیل گشت.

چریکهای "اکثریت"، چون با همکاری رهبری حزب توده ایران به پشتیبانی خود از رژیم جمهوری اسلامی شدت بخشید، از طرف نیروهای چپ به داشتن مواضع اپورتونیستی راست و "ضد انقلابی" محکوم گشت.

نشریه راه کارگر، ارگان "راه کارگر" در شماره ۲۶ (۲ مرداد ۱۳۵۹) در مورد کار شماره ۵۹ "اکثریت"، چنین نوشت.

"مشخصه کار این است که دیگر نمیخواهد علیه هیچیک از جناحهای اصلی

حکومت مبارزه کند و این یک دگرگونی از مشی سازمان فدائی است.....
 نویسندگان سرمقاله کار، با هردوجناح اصلی حکومت قصد آشتی دارند."
 "سازمان مبارزه برای ایجا دجنبش مستقل کارگری" نیز طی اعلامیه‌ای
 موضع فدائیان خلق را "سازش تاریخی" و "راست‌روانه" ارزیابی کرده
 و چنین نوشت: "چه تفاوتی بین سیاست‌های بختیار وابسته به امپریالیسم،
 بازرگان لیبرال و بنی صدر با اصطلاح دموکرات وجود دارد که سازمان فدائی
 به اولی می‌تازد، به دومی چشمک می‌زند و با سومی علیه پرولتاریا و خلق‌های ایران
 طرح سازش تاریخی میریزد... و قبای راست‌رویش را عیان میکند."
 گروه "اقلیت" در مخالفت با موضع "اکثریت"، طی تحلیلی گفت که جامعه
 ایران هنوز یک جامعه "سرمایه‌داری وابسته" است که در داخل سیستم‌جها -
 نی امپریالیسم قرارداد دارد و قدرت سیاسی نماینده خلق و زحمتکش‌ان نبوده، بلکه
 ارتجاعی و وابسته است. این اختلاف نظر در مورد ماهیت رژیم‌ناشی از دو
 برخورد کاملاً متفاوت بود که این دو گرایش نسبت به اوضاع جهانی و نقش
 اتحاد جماهیر شوروی داشت. "اکثریت" مثل حزب توده، تضاد عمده در سطح
 جهان را تضاد بین امپریالیسم بسرکردگی آمریکا و سوسیالیسم برهبری شوروی
 مطرح می‌ساخت. در حالیکه اقلیت تضاد عمده را تضاد بین امپریالیسم و خلق -
 های ستمدیده جهان میدید. روی این اصل، اکثریت برخورد قبلی سازمان
 نسبت به شوروی را که "ضد خلقی و روریزیونیستی" ارزیابی میکرد، پس گرفته
 و شوروی را یک کشور سوسیالیستی و پشتیبان انقلاب و "دوست طبیعی"
 خلق‌های ایران دانست. ۲۵

"اقلیت" در کار شماره ۶۱ (تیرماه ۱۳۵۹) رژیم را ارتجاعی و ضد -
 انقلابی دانسته و در مورد گذشته سازمان، در مواضع و نظرات چریکی بیش از
 باقی ماند. در صورتیکه اکثریت با پشتیبانی و حمایت از دولت جمهوری
 اسلامی خود را بیشتر از هر وقتی به حزب توده ایران نزدیک ساخت. تجزیه و
 تحلیل "اکثریت" و حزب توده از اوضاع بین‌المللی و اوضاع داخلی این
 دو سازمان را نه تنها بهم نزدیک کرد، بلکه آنها را به متحدین حزب حاکم
 جمهوری اسلامی نیز تبدیل ساخت. در مورد ماهیت دولت و خصلت آن "اکثریت"
 مثل حزب توده ایران، دولت و رژیم جمهوری را "ضد امپریالیستی و مترقی"

ارزیابی کرده و از "صلح عادلانه"، در کردستان، "توطئه" عراق درخوز-ستان و مبارزه علیه عناصر انحرافی در صف ضد امپریالیستی خلق گفتگو کرده و پشتیبانی از رژیم جمهوری را تبلیغ میکرد. این جناح در همسوئی با حزب توده هر نوع مبارزه چریکی و یا قهرآمیز علیه دولت و جمهوری اسلامی را ضد انقلابی دانسته و گذشته سا زمان را شدیداً انتقاد و رد کرد.

معهداً یکسوشدن با حزب توده در مواضع داخلی و خارجی امری که به آسانی مورد قبول همه اعضاء و طرفداران قرار گیرد و بخصوص با توجه به ازدیاد خفقان و ترور و رشد همه جانبه فاشیسم مذهبی بسرکردگی حزب حاکم جمهوری اسلامی، مسلماً نمیتوانست مورد توافق و پشتیبانی کل سا زمان بویژه توده های سمپات قرار گیرد. در نتیجه در آغاز سال ۱۳۶۰، بخش دیگری از کادرها و سمپاتها، تحت عنوان "جناح چپ اکثریت"، دست به انشعاب دیگر (ایین دفعه انشعاب پنجم) زده و از سا زمان چریکهای فدائی خلق "اکثریت" جدا شد. این جناح بطور مستقل به فعالیتهای خود، در کنار سا زمان چریک های فدائی خلق (اقلیت)، ادامه داد. جناح چپ اکثریت بر رهبری مصطفی مدنی، که قبلاً کاندیدای سا زمان برای مجلس شورا بود، معتقد بود که رژیم ارتجاعی است و باید علیه آن موضع گرفت. این گروه با اینکه از مشی چریکی گذشته انتقاد کرده و از شوروی بعنوان یک کشور سوسیالیستی اسم میبرد، ولی در موضع گیری نسبت به رژیم جمهوری، دارای همسوئی های فکری و عملی با چریکهای اقلیت بود. بدین جهت بعد از انشعاب از "اکثریت"، به همکاری و وحدت با "اقلیت" روی آورد.

بعد از این انشعاب، سا زمان چریکهای اکثریت، بیشتر از هر وقت دیگر به حزب توده نزدیک شده و بطور علنی در جهت وحدت و ادغام با آن حزب حرکت کرد. در ضمن تحت تاثیر و نفوذ حزب توده در این زمان، سا زمان، چون دیگر به مبارزات مسلحانه و فعالیتهای چریکی معتقد نبوده و عملیاتی از متحدین حزب حاکم تبدیل شده بود، کلمه "چریکها" را نیز از اسم رسمی خود حذف نموده و خود را بعنوان سا زمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، معرفی نمود. ۲۶

با فرا رسیدن خرداد ۱۳۶۰، ویورش قهرآمیز حاکمین به تمامی دستاورد - های انقلاب، بستن مطبوعات، اشغال دفاتر سا زمانها و گروههای غیر وابسته

به رژیم، عزل و براندازی بنی صدر و سرکوب اپوزیسیون ملی و دموکراتیک و افزایش موج دستگیریها و اعدامها، سازمان فدائیان خلق (اکثریت) در کنار حزب توده، گروه میثمی و گروه پیمان (امتی‌ها)، به دفاع قاطع از رژیم برخاسته و به حمله و سرکوب مخالفین پرداختند. فدائیان آمادگی خود را برای همکاری با رژیم جمهوری اسلامی، اعلام کرده و متحد "لودان" مبارزان داخل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) و دیگر نیروهای دموکراتیک، پیش رفتند.

در این زمان فدائیان و حزب توده، عملیاتی وحدت تشکیلاتی رفتند. این دوسا زمان نزدیک به دوسال قبل، یعنی در اسفند ۱۳۵۹، تمایل خود را برای وحدت و ادغام اعلام کرده بودند. ولی بعد از برگزاری پلنوم اسفند ۱۳۵۹، سازمان فدائیان که در آن رهبری، توافق خود را برای وحدت با حزب توده اعلام کرده بود، بر سر نحوه و روش وحدت با حزب توده، به دو بینش مختلف رسید. بینش اول بنماینده‌گی علی کشتگر، هلیل رودی، معینی و غفاری، بر آن بود که برای امر وحدت ابتدا باید برنامه حزب توده و مقام و موقعیت این حزب در جنبش چپ بدقت بررسی شده و مورد بحث اعضای قرار گیرد تا پس از حصول وحدت ایدئولوژیک، تلاش برای ایجاد تشکیلات واحد آغاز گردد.

نگرش دوم بر رهبری فرح نگهدار و اکثریت هیات سیاسی سازمان فدائیان این نوع وحدت را مایه اتلاف وقت و انرژی دانسته و مطرح کردن آن را در حقیقت، مخالفت کردن با حزب توده میدانستند و تمایل داشتند که پیرو سه وحدت خیلی سریعتر با انجام برسد. این دو بینش و اختلافات ناشی از آنها بتدریج بالا گرفته و در تمام سیاستهای اعضای رهبری سازمان تجلی یافت. در آذرماه ۱۳۶۰، گروه کشتگر که به اسم طرفداران "پروسه" معروف شده بودند با صدور اعلامیه‌ای، اعضای واحدهای سازمان فدائیان را برای شرکت در اولین کنگره سازمان، که برنامه‌اش رسیدگی و اتخاذ تصمیم در مورد چگونگی پیرو سه وحدت بود، دعوت کرد. گروه نگهدار، معروف به "وحدتیون"، چون با برگزاری کنگره مخالف بود، انتشار اعلامیه فوق را بعنوان مخالفت با نظرات اکثریت رهبری تلقی کرده و بعد از یک اولتیماتوم یک هفته‌ای، در ۲۸ آذر ۶۱ کشتگر و هلیل رودی را از سازمان اخراج کردند. با این عمل سازمان به

به انشعاب جدید (ششمین انشعاب) در درون خود، رسمیت بخشید. بعد از انشعاب گروه کشتگرا زمان، عده‌ای نیز از درون سازمان موضع با اصطلاح "میان‌ه" گرفته و بهیچ یک از گروه نپیوستند. این گروه عمدتاً بعد از مدتی به استحاله رفته و پراکنده گشتند.

حاصل دیگر انشعاب بر سر وحدت با حزب توده این شد که هر دو گروه نشریات خود را تحت نام "کارگروه نگهدار" و "کارگروه کشتگر"، از شماره ۱۴۱ به بعد منتشر کردند. ۲۷

پس از صدور بیانیه ۱۶ آذر که در آن "گروه کشتگر" اعضا را برای برگزاری کنگره دعوت کرد، واحدهای سازمان فدائیان در تهران، اهواز، اصفهان، تبریز، لرستان و سنج و همچنین کاندیداهای سازمان در انتخابات مجلس شورای اسلامی، حمایت خود را از گروه کشتگر و تشکیل کنگره اعلام کردند که در کارگروه کشتگر، شماره ۱۴۱ منتشر شد. در همین زمان عده‌ای دیگر از اعضای سازمان تحت عنوان کمیته‌های ایالتی تهران و خوزستان، از گروه نگهدار حمایت و اقدامات گروه کشتگر را محکوم نمودند که در کارگروه نگهدار شماره ۴۱ منتشر شد.

با آغاز سال ۱۳۶۱، گروه نگهدار عملاً به حزب توده پیوست و در قلع و قمع نیروهای اپوزیسیون بویژه گروه‌های چپ، توسط رژیم جمهوری اسلامی در جریان سال ۱۳۶۱، نقش مهمی بازی کرد. اکثر طرفداران گروه کشتگر در نتیجه حملات و اتهامات حزب توده به انفعال کشیده شده و همراه با بخشی از فدائیان که موضع "میان‌ه" گرفته بودند، در سرکوبها و بورشهای بی‌امان رژیم در جریان سال ۱۳۶۲، از بین رفته و پراکنده گشتند.

بعد از سرکوب و انحلال حزب توده ایران در سال ۱۳۶۲، گروه نگهدار در خارج از ایران با پخش نشریه اکثریت از طرف " هواداران سازمان فدا - ثیان خلق ایران (اکثریت)، به خیل اپوزیسیون در خارج پیوسته و به فعالیت ضد رژیمی روی آورد.

سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران " اقلیت "

بعد از انشعاب بهار ۱۳۵۹، " اقلیت " مثل سابق تحت نام " سازمان

چریکهای فدائی خلق ایران " با انتشار نشریه کار شماره ۵۹ به فعالیت خود ادامه داده و در مقابل نزدیکی و بعداً پیوستگی تشکیلاتی بین "اکثریت" و حزب توده مقابله و متکرره و حتی به افشاگری دست زد. رهبری "اقلیت" با اینکه اتحاد جماهیر شوروی را یک کشور سوسیالیستی ارزیابی میکرد، ولی از مواضع حزب کمونیست شوروی نیز انتقاد میکرد. در ضمن چریکهای "اقلیت" بهیچوجه حاضر به همکاری با حزب توده نشده و رهبری آنرا "پورتونیست" ارزیابی کرده و نزدیکی "اکثریت" با آن حزب را محکوم ساخت.

رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق با همدیگر نا همگونیهای سیاسی و ایدئولوژیکی داشتند ولی بر سر پایه‌های از مسائل عمده، نوع مبارزه، ارزیابی از خصلت ماهیت رژیم خمینی و جامعه ایران و ارزیابی از ماهیت حزب توده با هم وحدت نظر داشتند و روی این امر نیز بطور قاطع از فدائیان اکثریت فاصله گرفته و مبارزه مسلحانه در کردستان علیه دولت جمهوری اسلامی دست زدند. اما وجود گرایشهای گوناگون ایدئولوژیکی تا شیر خود را در نحوه ساز-ماندهی و مسائل تشکیلاتی گذاشت و بتدریج منجر به انشعاب در درون ساز-مان چریکهای فدائی خلق در سالهای ۶۲-۶۰ گردید.

در بهار ۱۳۶۰، سازمان چریکهای فدائی (اقلیت) که یکی از بزرگترین سازمانهای سیاسی اپوزیسیون در داخل ایران بود، با طرح شعار سرنگونی رژیم عملا در کنار سازمان مجاهدین خلق قرار گرفته و در مبارزه رویا روی علیسه چماق بدستان حزب الهی رژیم موفقیت‌هایی کسب کرده بود. علیرغم کار-شکنیهای "اکثریت" و تبلیغات سوء حزب توده و افشار مستبدین حاکم، سازمان چریکهای فدائی، نه تنها بین دانشجویان و معلمین، بلکه بین توده‌های ایالات اقلیت نشین مثل کردستان و گیلان، پایه‌های نسبتاً وسیعی بدست آورده بود.

بعد از جریانات خرداد ۱۳۶۰ او یورش وحشیانه رژیم، سازمان چریکها دست به مبارزه مسلحانه سرتاسری زد. در این مبارزه رویا روی این سازمان، اکثر کارها و اعضای فعال خود را از دست داد.

علیرغم این ضربه‌ها، سازمان در دیماه ۱۳۶۰، در بحبوحه خفقان و سرکوب رژیم، کنگره اول خود را برگزار کرد. در این کنگره رسیدگی به مسئله استعفای

پنج تن از اعضای کادرهای سازمان و سپس امربرخورد به " شورای ملی مقاومت" که در این زمان توسط بنی صدر- رجوی، در خارج اعلام موجودیت کرده بود، مورد بررسی شرکت کنندگان قرار گرفت. ۲۸

در مورد پنج تن از اعضای سازمان باید گفت که آنها با بخشی از سیاستهای رهبری در تضاد بودند، بعد از مباحثات زیاد با آخرین موافقتی بین رهبری سازمان و پنج تن حاصل نگردید. پنج نفر کنگره را ترک کرده و عملاً به فعالیت مستقل از سازمان پرداختند. اینان چندی بعد با انتشار نشریه راه فدائی، اختلافات خود را با رهبری سازمان بویژه در امور تشکیلاتی مطرح ساخته و به انشعاب صورت رسمی دادند. طرفداران راه فدائی، بعدها در شهریور ۱۳۶۳، با انتشار نبرد خلق، بعنوان ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق- پیرو و برنامه (هویت) به تشکیلات خود سروصورت داده و به "شورای ملی مقاومت" پیوستند. ۲۹

به غیر از ترک پنج نفر و ایجاد یک تشکیلات جدید، در جریان کنگره دو نظر مخالف در مقابل هم قرار گرفتند که بعد از ضربه اسفندماه سال ۱۳۶۰ با آخرین به انشعاب منجر شد.

در جریان ضربه اسفندماه، که بر سازمان وارد آمد، نیروهای امنیتی رژیم تعداد قابل توجهی از اعضای فعال و کادرهای سازمان را دستگیر ساختند. روزنامه کار، ارگان سازمان (۲۶ تیر ۱۳۶۱)، احمد عطا الهی (مسئول چاپ و مشاور مرکزیت) را عامل این ضربه معرفی کرد. عطا الهی طبق گزارش کار، با پلیس همکاری میکرد. در هر حال این ضربه باعث ظهور و رشد یک انشعاب دیگر در درون سازمان گردید، که در ابتدا، در جریان بازسازی تشکیلاتی بصورت دوگرایش در درون سازمان وجود داشت. این دوگرایش عبارت بودند از:

۱- گرایش اقلیت سازمان (۱-ق) که پس از ضربات وارده بر پیکار و مجاهدین تری مبنی بر عمده بودن بقای فیزیکی را مطرح کرده و معتقد شد که چون پلیس از انسجام نسبی برخوردار است و تشکیلات سازمان سیستم حفاظتی مشخصی ندارد، در نتیجه تحت آن شرایط "بقای فیزیکی" کادرها در دستور کار باید قرار گیرد. معتقدین به این گرایش، بر آن بودند که چریکها باید بین کارگران

رفته و به کار وسیع و عمیق سیاسی پرداخته و آگاهی طبقه کارگر را برای انقلاب آینده، ارتقاء دهند. اینها بعداً با اسم "گرایش سوسیالیستی" از سازمان جدا شدند. اینها حمایت از کمیت‌های عملی کارگری را لازم و ضروری در این مقطع میدانستند.

۲- گرایش اکثریت سازمان (۱-ک) که معتقد بود که "علیرغم ضعف تشکل و آگاهی پرولتاریا" باید کارگران را به شرکت هر چه وسیعتر و فعالانه‌تر در انقلاب برانگیخت. آنها تبلیغ میکردند که باید "پیروزی قطعی انقلاب و نه چشم‌انداز تنفس قانونی را در دستور کار قرار داد." این بخش‌ها که معتقد به اصولی بودن و درست بودن مبارزات قهرآمیز چریکی علیه رژیم بود.

علیرغم وجود تشنج، کنگره موفق شد که در مورد مسائل مختلف جنبش، مواضع نسبتاً منسجمی اتخاذ کند. در مورد مسئله رابطه سازمان با شورای ملی مقاومت کنگره اعلام کرد که ائتلاف بنی صدر و مجاهدین و دیگر نیروها نیکه به شوراپیو - سته‌اند "یک ائتلاف میان لیبرالها و خرده بورژوازی است." مادامیکه چنین ائتلافی وجود دارد، ورود به آن مجاز نیست. رهبری در این مصوبه نتیجه گرفت که سازمان باید "در جهت درهم شکستن این ائتلاف، از طریق فشار از پائین و ایجاد یک جبهه متحد از نیروهای چپ تلاش کند" تا مجاهدین خلق را از لیبرال‌ها (بنی صدر) جدا ساخته "و سپس" بر اساس برنامه حداقل پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک "با مجاهدین" بمنظور سرنگونی رژیم، متحد شود. مسلماً این موضع‌گیری از طرف چریکها، اختلافات آنها را با مجاهدین خلق بیشتر از پیش ساخت.

در هر حال این کنگره با اینکه در شرایط خفقان و سرکوب برگزار گردید و ظاهراً به چریکها اعتبار جدیدی داد، ولی از شیوع پراکندگی و انشعاب در درون تشکیلات نتوانست جلوگیری کند. در تابستان سال ۱۳۶۱، زمزمه انشعاب دیگر شنیده شد. در شهریور ۱۳۶۱، بخشی که به اسم "گرایش سوسیالیستی" معروف شده بود، از سازمان چریکها اقلیت جدا گشت.

کارهای طرفدار "گرایش سوسیالیستی" در اوایل فعالیت خود با بخشی از فعالین "جناح مبارز حزب کارگران سوسیالیست"، در خارج به همکاری دست‌زده و نشریه سوسیالیسم و انقلاب را منتشر ساختند ولی بعداً

این همکاری قطع گردید و طرفداران گرایش برای ایجاد سازمان مستقل خود دست به فعالیت زدند.

هواداران این بخش در اسفند ۱۲۶۱، طی اعلامیه‌ای در آمریکا به اسم "اتحاد دانشجویان سوسیالیست انقلابی"، اعلام موجودیت کردند. در این اعلامیه، آنها از "شکست انقلاب" بصراحت سخن بمیان آورده و اعلام کردند که "این شکست، بهای فقدان خودآگاهی اجتماعی توده‌ها و عدم رهبری طبقه کارگر و در نتیجه برجای ماندن نظام استثمارگری سرمایه‌داری" بود. سوسیالیست‌ها در این اطلاعیه راه علاج را در بر خاستن و "کندوکا و در جهت توضیح مسائل در مسیر آماجی حقیقی و راستای تحول اجتماعی پرولتری" می‌بیند. در ضمن این اطلاعیه بعد از ابراز مخالفت با سازمان چریک‌های فدائی و راه فدائی اعلام می‌کند که "تنها تحول اساسی در ایران، از طریق یک انقلاب پرولتری میسر می‌گردد" سوسیالیست‌های انقلابی در ضمن بر آنند که چپ ایران بجهت ابتلاء به بیماری "مارکسیسم روسی" و پیروی از آموزش‌های غیر علمی لنین در مورد امپریالیسم و ساختمان حزب، هیچوقت قادر نبوده و نخواهد شد که در ایران تحول اساسی بوجود آورد. ۳۰

منشعبین معتقد به ایجاد حزب بر اساس آموزش‌های لنین نیستند. آنها شدیداً از سیاست‌های لنین انتقاد کرده و تشکیل اولیه کمیته‌های کارگری و نه "یتا" شورا‌های کارگری بجای "ایجاد حزب طراز نوین" را تبلیغ می‌کنند. سوسیالیست‌های انقلابی که نظرات فلسفی و سیاسی خود را در نشریات متعدد خود منجمله در زمان نو، نظم نوین و اندیشه و انقلاب، نشریه تئوریک "اتحاد دانشجویان سوسیالیست انقلابی"، منعکس ساخته‌اند، معتقد به "انقلاب سوسیالیستی" و استقرار دولت سوسیالیستی و نه "جمهوری دموکراتیک خلق" هستند. آنها مسئله را در ایران، امپریالیسم و مبارزه برای دموکراسی و علیه امپریالیسم ندیده، بلکه مسئله را بین "کار" و "سرمایه" بعنوان یک مسئله کلیدی ارزیابی می‌کنند. آنها مخالف هر نوع همکاری و وحدت بانبروهای مترقی بورژوازی بوده و معتقدند که "طبقه کارگر" خود به تنهایی می‌تواند به "آگاهی طبقاتی" خود دست یابد. لذا آنها بر آن هستند که حزب لنینی "دیکتاتوری بر کارگران" را اعمال می‌کند و روشنفکران نباید "در جهت

تلفیق با زحمتکشان " بمیان توده ها بروند. فقط کارگران خودبه تنهایی بعد از اخذ آگاهی طبقاتی خواهند توانست به استقرار سوسیالیسم در ایران نایل آیند. ۳۱

انشعاب " سوسیالیستهای انقلابی " مسلما سازمان چریکهای فدائیی خلق (اقلیت) را تضعیف ساخت. بعد از این پراکندگی و انشعاب، چریکهای فدائیی بخاطر مواضع خود نسبت به " شورای مقاومت ملی " باعث بروز اختلافات دیگری در بین کارهای فعال خودگشتند.

در هفده خرداد ۱۳۶۲، کمیته مرکزی " سازمان چریکهای فدائیی خلق " مسئول شاخه کردستان، مهدی سامع (بیژن)، را با اتهام " لیبرالیسم " و " عدول از خط ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی " از سازمان اخراج کرد. در همان ماه نامه ای در نشریه مجاهد، از طرف مهدی سامع خطاب به مسعود رجوی چاپ شد که در آن ضمن انتقاد از گرایش " سکتاریستی " حاکم بر سازمان چریکهای خلق، نویسنده خاطرنشان ساخت که رهبری چریکها " با برخوردی به ظاهر چپ و در مضمون راست که با اصول مارکسیسم - لنینیسم نیز در تضاد میباشد "، مجاهدین خلق، حزب دموکرات کردستان و دیگر نیروهای انقلابی درون شورا را " همردیف " رژیم ارتجاعی خمینی و " جریان خائنانه ای موسوم به اکثریت " گذاشته است. سامع اضافه کرد که این نوع مواضع مورد موافقت او نبوده و بدین جهت بوده که رهبری او را از سازمان اخراج و مورد تصفیه قرار داده است. ۳۲

اخراج سامع از سازمان و همکاری او با مجاهدین، اختلافات بین این دو سازمان را به سطح پر خاشجویی و تهمت زنی ارتقاء داد. از دید اختلافات منجر به عدم هر نوع همکاری بین این دو سازمان گشت.

بعد از انشعاب سامع و همکاریش با مجاهدین، اطلاعیه ای بتاریخ اول شهریور ۱۳۶۲، در پاریس تحت عنوان اطلاعیه بخشی از تشکیلات " بامی استار " (هواداران سازمان چریکهای فدائیی خلق ایران - سیستان و بلوچستان - سیستان) منتشر شد که در آن بخشی از تشکیلات در سیستان و بلوچستان " از مرکزیت سکتاریسم حاکم بر سازمان " انتقاد کرده و یکی دانستن سازمان مجاهدین خلق و حزب دموکرات کردستان ایران با رژیم جنایتکار و فاشیستی جمهوری اسلامی را " نوعی چپ غیر مسئولانه از طرف رهبری سازمان خوانده

و نتیجه‌گیری کرد که این نوع موضع‌گیری‌ها هدفی جز انهدام جنبش کمو-
نیستی ایران و خدمت نا آگاهانه به رژیم ندارد" ۳۳

با پایان سال ۱۳۶۲ و آغاز سال ۱۳۶۳، چریکهای فدائی (اقلیت) نیز
مثل اکثر نیروهای چپ، قدرت و موقعیت دو سال بعد از انقلاب را دیگر از
دست داده و در صحنه سیاسی ایران، نقش بزرگی بازی نمی‌کردند. انشعابات
پی در پی و سرکوب و حشیانه رژیم این سازمان را که روزی از بزرگترین
سازمانهای چپ ایران (بوئیه در سال‌های ۱۳۶۰-۱۳۵۸) بود، در اواسط
۱۳۶۳، به یک سازمان کوچک تبدیل ساخته بود که فقط در کردستان فعالیت
داشت. ۳۴

در جریان ۱۳۶۳-۱۳۶۲، نشریه جهان، از طرف دانشجویان طرفدار ساز-
مان چریکهای فدائی خلق ایران در آمریکا و نشریه ریگای گن، که ویژه
چریکهای فدائی شاخه کردستان بود، نیز منتشر می‌گردید. در شماره ۱ نشریه
ریگای گن (مهر و آبان ۱۳۶۲)، حرکت و سیاست رژیم جمهوری را در کرد-
ستان "تلاش بی فرجام" ارزیابی کرده و از "عملیات قهرمانانه پیشمرگان
در کردستان علیه رژیم ستایش کرده بود. در همین شماره طی مقاله‌ای تحت
عنوان "حق تعیین سرنوشت، بشیوه مجاهدین" سازمان چریکها، مواضع
سازمان مجاهدین خلق پیرامون کردستان و انتشار اعلامیه خودمختاری از
طرف مجاهدین را شدیداً مورد انتقاد قرار داده و ضمن تحلیل، چنین نتیجه
گیری کرده بود، که موافقت سازمان مجاهدین با خودمختاری در واقع نوعی
تاکتیک و نه استراتژی است.

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

در فصل ششم شرح داده شد که "سازمان مجاهدین خلق" در اواخر سال
۱۳۵۳، دچار "تحول ایدئولوژیکی" گشته و اکثر کارهای رهبری آن تصمیم
گرفتند که سازمان را بیک سازمان مارکسیست-لنینیستی تبدیل سازند. در
سال ۱۳۵۴، آنها با انتشار "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک" خبر دادند که
بعد از سه سال مبارزه زیرزمینی و چهار سال مبارزه مسلحانه چریکی و دو سال
تفکر و تفحص در حیطه ایدئولوژیکی، به این نتیجه رسیده‌اند که مارکسیسم

(ونه اسلام)، فلسفه و راه انقلاب است. رهبری در این بیانیه شرح داد که اصولاً اسلام به طبقات متوسط خدمت میکند در حالی که مارکسیسم راه رستگاری طبقه کارگر است. این تحول فلسفی و مکتبی، بشکل روشنی در نامه ای که مجتبی طالقانی به پدرش آیت الله طالقانی نوشت، شرح داده شده است.

در سال ۱۳۵۴، به غیر از مجتبی طالقانی، از دیگر اعضای شناخته شده رهبری مجاهدین که به مارکسیسم گرویده بودند، میتوان از بهرام آرام و تقی شهرام اسم برد. در پیروسه انتقال از اسلام به مارکسیسم (سال ۱۳۵۳) بهرام آرام برخلاف شهرام، آزاد بوده و بدین جهت نقش مهمی از اول در تهیه و پخش "بیانیه اعلام مواضع ... و سپس در" تصفیه" سازمان از افرادی که به اسلام وفادار مانده بودند بعهده داشت. آرام سالها قبل از ورود به "سازمان مجاهدین خلق ایران" همراه احمد رضائی در یک گروه مذهبی فعالیت داشت. او در سال ۱۳۴۸ همراه رضائی و حبیب رهبری، به عضویت سازمان مجاهدین درآمد. بعداً در سال ۱۳۵۰، به سازمان بهرام بلافاصله مخفی شده و از جمله افرادی بود که همراه برادران رضائی (احمد و رضا) توانست بعداً زیورش سال ۱۳۵۰ سازمان مجاهدین را دوباره سازماندهی کند. آرام در جریان "تحول ایدئولوژیکی"، طبق اسناد سازمان پیکار، مرتکب اشتباهات و حتی جناحیت علیه مجاهدین، که به اسلام وفادار مانده بودند شد. علیرغم این اشتباهات، بهرام آرام تا سال ۱۳۵۵، در عملیات نظامی مجاهدین (بخش مارکسیست) نقش فرماندهی مشورتی داشت. گفته شده است که آرام بخاطر دشمنی با اسلام باعث گشت که تضادهای بین اسلامیها و چپها، بویژه در زندانهای شاه نیز تشدید یابد. در هر حال خود آرام با اینکه چندین بار از دست ماورین رژیم شاه توانست فرار کند، ولی بالاخره در ۲۵ آبانماه ۱۳۵۵، در خیابان شیوا (تهران) طی یک درگیری رویاروی توسط ماورین انتظامی رژیم به قتل رسید.

تقی شهرام بعداً زپیوستن به سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۴۷، به یکی از کادرهای فعال آن سازمان تبدیل شده و طرح قتل پنج مستشار آمریکا - سی و نیز تیمسار زندی پور، رئیس کمیته مشترک "ضدخوابکاری" رژیم شاه را رهبری کرد. شهرام در آغاز "پروسه تغییر و تحول" در زندان ساواک شهرسازی محبوس بود. او در موقع اقامت خود در زندان توانست بعداً زمدتی سروان احمد-

بیان را بطرف خود جلب کرده و برای فرار نقشه بچیند. او با فرار موفقیت آمیز خود از زندان در سال ۱۳۵۳ همراه احمدیان و عزتی و مصادره مقادیری اسلحه و وسایل مختلف، ضربه دیگری به ساواک وارد ساخت. (۳۵) شهرام در جریان تغییر و تحول که عملاً منجر به انشعاب در درون سازمان مجاهدین و ایجاد "بخش منشعب سازمان مجاهدین خلق ایران" (س.م.خ. ۱۰)، گردید، نقش مهمی بازی کرد.

"تغییر مواضع" که عملاً منجر به انشعاب گردید، اختلافات بین مجاهدین وفادار به اسلام و بخش منشعب (س.م.خ. ۱۰) را به مناقشات آنتاگونیستی و حتی برخورد های فیزیکی نیز کشانید. اکثر کارهای سازمان در رهبری تهران به پشتیبانی از "تغییر" برخاستند ولی اکثر کارها در شهرستانها به اسلام وفادار ماندند. مجاهدین "بخش منشعب" را، که هنوز از اسم و آرم سازمان مجاهدین در انتشارات خود استفاده میکردند، متهم به "کودتا" و "غصب" کرده و اعلام کردند که رهبران "غاصب" و "منافق" در جریان کودتا یکی از رهبران مجاهدین، مجید شریف واقفی، را بقتل رسانده و دو مجاهد دیگر، صمدیه لباف و مرتضی خاموشی، را به پلیس ساواک "لو" داده اند. خود رهبران "بخش منشعب" بطور ضمنی تقی شهرام را مسئول جریان دانسته و بعد از مدتی او را حتی از سازمان خود "اخراج" کردند. ۳۶

تحت این شرایط بعد از اردیبهشت ۱۳۵۴ تا سال انقلابی ۱۳۵۷، دو سازمان تحت نام سازمان مجاهدین خلق، بمبارزه علیه رژیم شاه ادامه داده و حتی در خارج نیز در بین دانشجویان ایرانی به سازماندهی و فعالیت پرداختند.^{۳۷} در این دوره "بخش منشعب" در خارج به اسمهای مختلف فعالیت کرده و دست به انتشار نشریات مختلف منجمله "توریت" و "اتحادیه های دانشجویی" در درون کنفدراسیون جهانی فعالیت کرده و دست به انتشار نشریات مختلف زدند که عمده ترین آنها عبارت بودند از: درفش، در خدمت توریت جنبش نوین انقلابی ایران، خروش، اتحادیه دانشجویان ایرانی در آمریکا و آذرخش. در داخل ایران، دانشجویان بخش منشعب تحت نام "دانشجو-یان مبارز برای آزادی طبقه کارگر" در دانشگاه فعالیت داشتند.

در سال انقلابی ۱۳۵۷ و اوچگیری مبارزات توده ای، رهبری بخش منشعب

در نتیجه ضربات سنگینی که در سالهای ۵۶-۱۳۵۴، از دستگاہهای امنیتی شاه خورده بودند، به تغییرات مهمی در تاکتیکها و سیاست خود دست زدند. آنها بطور کلی طی نقد و بر خورد به گذشته خود از مبارزات چریکی شهری دست بر - داشته و به کار فعال بین کارگران و دانشجویان روی آوردند. ضمناً رهبری تحت تاثیر تقویت روزافزون سازمان مجاهدین خلق ایران، که در این سال بعد از احیاء تشکیلات خود بطور وسیعی در بین توده های مردم، بویژه جوانان پایه پیدا کرده بود، تصمیم گرفت که نام سازمان را تغییر دهد تا از تشدید اختلافات و تضادها با سازمان مجاهدین جلوگیری بعمل آورد. رهبری "بخش منشعبا" با اینکه توانست در این موارد پیروزی بدست آورد، ولی خود سازمان در جر - بیان تغییر نام به سه سازمان مشخص تقسیم گشت.

۱- "اتحاد مبارزه برای آرمان طبقه کارگر"، به پشتیبانی و همکاری تقی شہرام. ۲- "گروه نبرد برای رهایی طبقه کارگر" تحت رهبری سروان احمدیان. ۳- "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" تحت رهبری کثرت بخش منشعب "سازمان اتحاد مبارزه...". بعد از انقلاب بهمن ۵۷، به فعالیت خود در بین کارگران شدت بخشیده و یکی از سازمانهای تشکیل دهنده "کنفرانس وحدت" بود. خود شہرام با اینکه از پایه گذاران این سازمان بود، ولی بخاطر اینکه از طرف جمهوری اسلامی به جهت قتل شریف واقفی تحت پیگردید، به زندگی مخفی خود همچنان ادامه داد. او در تیرماه ۱۳۵۸، توسط پاسداران در تهران شناسائی شده و دستگیر گردید. رژیم شہرام را بعد از محاکمه به اتهام ایجاد انحراف در سازمان مجاهدین خلق و "قتل فرزندان اسلام" (منجمله شریف واقفی) در مرداد ۱۳۵۹، اعدام کرد. در جریان محاکمه و اعدام شہرام سازمان "اتحاد مبارزه..." نیز با "سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر" وحدت کرده و در آن ادغام شد. ناگفته نماند که در اوایل خرداد ۱۳۵۸ در پی نشست عمومی اعضاء گروه "اتحاد مبارزه..." بخشی از اعضاء با انتقاد از مواضع روشنفکرانه و "کار جدا از توده ها" و "محفله گرائی" های گروه از بدنه آن سازمان انشعبا کرده و سپس در جریان تلاشی "کنفرانس وحدت" در تیرماه ۱۳۵۹، به "سازمان پیکار" پیوستند.

"گروه نبرد..." تحت رهبری احمدیان به فعالیت خود بعد از انقلاب

ادامه داده و در ۱۳۵۸، به "کنفرانس وحدت" پیوست. در پائیز ۱۳۵۹، در پروسه تلاشی "کنفرانس وحدت... " گروه نبرد چارانشعابات مختلفی گشته و منشعبین در سازمانهای "پیکار" و "رزمندگان" ادغام گشتند.

در هر حال بخش کوچکی مثل سابق تحت رهبری احمدیان بنام "گروه نبرد... " به فعالیت ادامه داد. برخلاف گروه اتحاد مبارزه... و "گروه نبرد... "، سازمان پیکار در سال ۱۳۵۸، پایه‌های توده‌ای خود را بویژه بین دانشجویان و اقلیت‌های ملی بطور وسیعی توسعه داده و در کردستان با سازمان کومه‌له به همکاری‌های نزدیکی دست زد. رهبری پیکار با اینکه برای مدتی از انتقاد به شخص خمینی، احتراز کرد، ولی روزنامه پیکار بشدت و بطور آشکار دولت بازرگان را تحت نام "محافظه کار" و "دیکتاتور" مرتباً محکوم می‌ساخت. پیکار یها در اوان انقلاب مثل اکثر سازمانهای چپ معتقد به ایجاد ارتش توده‌ای و انحلال ارتش بودند. آنها از پس دادن اسلحه‌ها نیکه در جریان هفته‌های آخر سال انقلابی ۵۷ بدست آورده بودند اما متنازع و ورزیده و در کردستان با چریکهای کومه‌له همکاری داشتند.

رهبری پیکار دولت بازرگان را یک دولت بورژوازی خوانده و انقلاب بهمن را یک انقلاب بورژوازی ارزیابی کرده و برای ایجاد انقلاب سوسیالیستی دهقانان و کارگران، تبلیغ میکرد. در ضمن سازمان پیکار در مبارزه علیه رویزیونیسم در جنبش کمونیستی بطور روشن شوروی را یک کشور متجاوز و "سوسیال امپریالیستی" ارزیابی کرده و معتقد بود که "مبارزه علیه امپریالیسم جدا از مبارزه علیه رویزیونیسم نیست" ۳۹

در مقاله‌ای تحت عنوان "سوسیال امپریالیسم شوروی و کودتای افغان - نستان" نویسنده پیکار تحلیلی از روابط آمریکا و شوروی در رابطه با افغانستان داده و چنین گفت: "سوسیال امپریالیسم شوروی، در رقابت خود با امپریالیسم تجار و زرگرم آمریکا، به جهت حفظ و گسترش سلطه‌اش در مناطقی مختلف جهان، دست به کودتای جدیدی میزند. بدون شکست کودتای کنونی افغانستان... ضربه دیگری به منافع استراتژیک آمریکا در منطقه وارد ساخته است." در همین مقاله میخوانیم که "رژیم جدید افغانستان با دونیرو درگیر است. اول جنبش انقلابی مردم افغانستان که ترکیب عمده آن دهقانان فقیر و ستمدیده است و دوم، رهبران مذهبی و مرتجع و سران عشایر و فئودالها

که کوشش میکنند جنبش را بزیر نفوذ خود بکشند. ولی علیرغم وجود این نیرو -
های مرتجع این مبارزات حقانیت دارد" ۴۰

در برخورد به ماهیت و سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی، سازمان پیکار
با سازمان چریکهای فدائی خلق در اختلاف بود. چریکهای فدائی در عین
انتقاد از سیاست خارجی شوروی، آن کشور را یک قدرت ارتجاعی و یی
امپریالیستی نمی خواندند. بدین جهت سازمان پیکار در مقاله ای تحت
عنوان " امروز دفاع شرمگینانه، فردا؟" موضع رهبری چریکهای فدائی را در
مورد ماهیت مبارزات خلق افغانستان و احزاب " پرچم" و " خلق" رویز -
یونیستی ارزیابی کرده و چنین مینویسد: " تشدید گرایش رویزیونیستی
در سازمان شما (چریکها) تا بدانجا رسیده که کودتای امپریالیستی را (در
افغانستان) حمایت میکنند، مزدوران رویزیونیست را ترقی خواه، و چپ
قلمداد میکنند و جبهه انقلاب خلق افغانستان را بدست فراموشی سپرده -
اید و در پی آن هستید تا در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا، برسوسیال امپیر -
یالیسم شوروی تکیه کنید" ۴۱

علیرغم درگیری مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی با سازمان چریکهای
فدائی خلق از یکطرف و مبارزات ضد رویزیونیستی علیه حزب توده ایران ،
از طرف دیگر، سازمان بطور چشمگیری در جریان سال ۱۳۵۸، گسترش پیدا
کرده و نفوذ زیادی در داخل محافل و گروههای دانشجویی پیدا کرد. سازمان
نه تنها از مبارزات قهرآمیز مردم در کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا عملاً
به دفاع برخاسته و بعضی از اعضای فعال خود را روانه آن ایالات ساخت،
بلکه موفق شد که سازمانهای چپ گوناگونی را با خود هم آواز ساخته و اکثر
آن سازمانها را در پروسه سالهای پرتلاطم ۵۸ و ۵۹، در خود ادغام سازد.
در آذر ۱۳۵۸، سازمان موفق شد که در جریان فعالیتهای انتخاباتی
برای فرستادن نمایندگان خود به " مجلس خبرگان" برای تدوین قانون
اساسی ایران با شش گروه مارکسیستی ائتلافی بوجود آورد. این گروه
عبارت بودند از:

۱- رزمندگان آزادی طبقه کارگر

۲- مبارزین آزادی خلق ایران

۳- اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر

۴- گروه نبرد برای رهائی طبقه کارگر

۵- پیوند

۶- مبارزان راه طبقه کارگر

این گروه‌ها یا بخشی از آنها (بغیر از "رزمندگان")، مثل دیگر محافل و گروه‌های مارکسیستی که به "خط سه" معروف شده بودند، بعدها در جریان سال ۵۹، به سازمان پیکار پیوسته و در آن ادغام گشتند. ما در جای دیگری از کم و کیف این سازمانها صحبت خواهیم کرد.

سازمان پیکار با اینکه معتقد به ایجاد "انقلاب دموکراتیک" بوده و وحدت بانبروهای مترقی، میهن پرست و ضد امپریالیست را تبلیغ میکرد، ولیکن در برخورد به افرادی مثل بنی صدر، آنها را عناصر ارتجاعی و یا ضد انقلاب ارزیابی میکرد. در مقاله‌ای تحت عنوان "مجاهدین خلق چه انتظاری از آقای بنی صدر دارند"، نویسندگان پیکار، نظرات مسعور رجوی را که بنی صدر میتواند در خط ضد استعماری و ضد استبدادی کاری انجام بدهد را مورد انتقاد قرار داده و نوشتند که بنی صدر یک بورژوا است که دارای نظرات ارتجاعی میباشد و "راه بنی صدر، راه بازرگان است و سرنوشت بنی صدر سرنوشت بازرگان است" ۴۲

با اینکه برخورد خصمانه پیکار به بنی صدر و دیگر افراد و شخصیت‌های "لیبرال" بویژه بعد از کنگره دوم سازمان (شهریور ۵۹) شدیدتر گردید ولی تغییر سریع اوضاع بعد از انتخاب شدن بنی صدر بریاست جمهوری، بخشی از رهبری پیکار را به تغییر موضع در مورد بنی صدر و ادار ساخت. بعد از انتخاب بنی صدر به رئیس جمهوری و تشدید تضاد بین او و حزب جمهوری اسلامی که در اسفند ۵۹ در جریانات دانشگاه تهران به رویارویی های قهرآمیزی بین طرفداران بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی منجر گشت، بخشی از رهبری سازمان اعلام کرد که شرایط میطلبد که از بنی صدر، که در مبارزات مردم علیه استبداد و انحصار طلبی با مردم همسوئی میکند، باید حمایت کرد. ۴۲

بغیر از تغییر برخورد به بنی صدر، این بخش از رهبری در همین شماره از پیکار اعلام کرد که شرایط برای مبارزه رویاروی مسلحانه با رژیم جمهوری

اسلامی مناسب نیست. (۴۳) در واقع با انتشار پیکار شماره ۱۱۰ (مورخه ۶۰/۳/۲۳) انشعاب بزرگی در درون سازمان پیکار بوقوع پیوست. این انشعاب بخاطر مقاله "بیانیه سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، پیرامون اوضاع و تحولات سیاسی جدید" که در شماره ۱۱۰ پیکار منتشر گردید، بوقوع پیوست.

در واقع ضرباتی که سازمان پیکار در سه ماهه اول سال ۱۳۶۰، از طرف رژیم جمهوری اسلامی خورد، این بخش از رهبری سازمان را به این نتیجه رساند که رویارویی مسلحانه با دشمن در آن شرایط مناسب نیست و جنبش افت کرده و در این مقطع که رژیم حالت تهاجمی گرفته و سرکوب و وحشیانه میکند، باید عقب نشینی فعال و متشکل انجام داده و عمدتاً با کار وسیع سیاسی بین توده های زحمتکش در دراز مدت اوضاع را به نفع جنبش چپ تغییر داد. در مقاله فوق الذکر (در صفحه ۲۶)، این طرز تفکر چنین منعکس شد: " ... باید آنچنان اشکالی از مبارزه را در پیش گرفت که تودها را از کشاندن به عرصه نبرد قطعی و وارد شدن به درگیریهای احتمالی زودرس و قهر آمیز بر حذر دارد. بویژه آنکه بحران سیاسی کنونی و حدت اوضاع که تحت تاثیر حملات حزب به لیبرالها، در جامعه پدید آمده است، بستر مناسبی است برای رشد این تمایلات آنارشیستی در میان توده ها. چه بسا که نیروهای از مواضع لیبرالی از شرایط سیاسی کنونی و با مخلوط و مغلوط کردن توهمات لیبرالی، توده ها را بمبارزه ای دعوت کنند که بهیچوجه متناسب با سطح واقعی مبارزه آنها در جهت سرنگونی بورژوازی نیست." ۴۴

این موضع در شماره های بعدی روزنامه پیکار، روشنتر و جامع تر، مورد تشریح قرار گرفت. بعد از تظاهرات ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، دستگیریها و اعدامهای دستجمعی - زمانیکه مجاهدین و دیگر نیروهای چپ بویژه سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت) و سایر انقلابیون به قیام روی آورده و برای ضربه زدن به هیئت حاکمه دست به عملیات قهر آمیز نظامی زدند، رهبری پیکار (شماره ۱۱۳، مورخه ۶۰/۴/۱۵، صفحه ۲۱) چنین نوشت: " تحت شرایط حاضر دست زدن به تاکتیک ترور و شیوه های مبارزه مسلحانه چریکی جزئی از آن تاکتیکهای انحرافی است که بکلی با روند عینی و سطح مبارزه توده ها، در

تعارض قرار داشته و با به انحراف کشانیدن این مبارزات، لطمات جدی به اردوی انقلاب وارد میسازد" ۴۵

در همان شماره روزنامه پیکار اعلام شد که :

" در شرایط کنونی، وظیفه کمونیست‌ها در این هفته است که با فرا بیزکور و خود بخودی آنارشیستی در میان توده‌ها و نیز با تمایلات و تاکتیک آنار-شیستی در میان صفوف خود و نیروهای دموکرات خرده بورژوا، به مبارزه بر-خیزند و تدارک انقلاب را بر پایه کار صبورانه و پیگیرانه، سازماندهی و تشکل دهی طبقه کارگر و تأمین سیاست مستقل آن در شرایط حاضر به انجام رسانند تاکتیک ترور و مبارزه چریکی نیروهای سیاسی در این شرایط، بر روند طبیعی مبارزه توده لطمات جدی وارد میسازد و آن را از مسیر طبیعی تکامل خود خارج ساخته و به مجاری انحرافی سوق میدهد. نیروهای پیگیر نمیتوانند با چنین تمایل و گرایش انحرافی در صفوف انقلاب به مبارزه برنخیزند!"

این موضعگیری بالطبع باعث انشعاب در درون سازمان گشت. در تا-بستان ۱۳۶۰، عده‌ای از کاردهای رهبری (مسعود جیگاره‌ای، محمدعلی صمدی و حسن احمدی روحانی) از سازمان پیکار جدا گشته و طی اعلامیه‌ای تحت نام " جناح انقلابی " مبارزات قهرآمیز علیه رژیم را تبلیغ کردند. " جناح انقلابی "، چون در اقلیت بود خواهان فعالیت فراکسیونی در داخل سازمان بود ولی اکثریت به انضباط و مرکزیت بیشتر تکیه میکرد. اکثریت از شماره ۱۱۳ روزنامه پیکار، دوباره حمله به " لیبرال‌ها " و بنی صدر را تشدید نمود.

در واقع سازمان پیکار که در سطحی تمایل به همکاری‌هایی با سازمان مجا-هدین داشت در پیروسه ضدیت بی حد خود با بنی صدر، با مجا هدین نیز به مناقشه پرداخته و با آنها نیز در تضاد افتاد. بعد از جریان‌ات خرداد ۶۰ و فرار بنی صدر و مسعود رجوی، به پاریس و ایجاد " شورای ملی مقاومت "، پیکار به حملات خود علیه بنی صدر ادامه داده و او را دوباره " ارتجاعی " و " بورژوا " خطاب کرد. این با اصطلاح افشاگرها و محکومیت بنی صدر از طرف پیکار ربحدی خشن و آشتی ناپذیر بود که سازمان مجا هدین در آذر ۱۳۶۰، در رابطه با مواضع

پیکار اعلامیه‌ای پخش کرده و سیاست آن سازمان را "ضدانقلابی" و "بیمار-گونه" محسوب داشت.

در بخشی دیگر از این اعلامیه، سازمان مجاهدین با اشاره به اختلافات سازمانی و جریان‌ات سالهای ۵۲ و ۵۳ درون سازمان (که منجر به انشعاب قهرآمیز گذشته بود)، گفت "گروهی که تا دیروز چپ‌نمایانه فرمان جنگ داخلی میداد امروز در اوج وحشیگری و انزوای سیاسی - اجتماعی رژیم ضدبشری خمینی، مقاومت و شروع انقلاب مسلحانه را با "تروریسم" تشبیه نمیکند. آنهم دقیقاً در شرایطی که رژیم ددمنش خمینی، راهی جز مقاومت مسلحانه (بمطابق شکل اصلی مبارزه انقلابی کنونی) برای خلق و انقلابیونش باقی نگذاشته، رد این تاکتیک، مضافاً بر فرار زبانونه از عمده‌ترین مسئولیت انقلابی شرایط حاضر، عملی و مفهومی جز زبح دست و پا بسته انقلابیون در قتلگاه‌های خمینی ندارد" ۴۶

رهبری پیکار با اینکه با حملات خود علیه بنی صدر باعث تیرگی روابط خود با مجاهدین گشت، ولی در رد مبارزه قهرآمیز مسلحانه و در تبلیغ کار سیاسی دراز مدت بین توده‌های زحمتکش بر روی مواضع اعلام شده شماره ۱۰ اپیکار پافشاری کرد.

علیرغم این موضع‌گیری (رد هر نوع مبارزه مسلحانه علیه رژیم) در جریان تابستان و بعداً پائیز ۱۳۶۰، ما مورین انتظامی و پاسداران طی یورشهای متعددی اکثر کاردهای فعال هر دو بخش پیکار را قلع قمع و دستگیر ساختند. این یورشهای مداوم تا یک سال ادامه داشت و در فروردین ۱۳۶۱ سازمان پیکار بکلی متلاشی گردید و رهبران آن بزدان افتادند. علی‌رضا سپاسی آشتیانی (از اکثریت) حسین روحانی، مسعود جیگاره‌ای و محمدعلی صمدی (از "جناح انقلابی")، از جمله دستگیرشدگان بودند.

در اردیبهشت ۶۱، حسین روحانی از اعضای کارمندی سازمان پیکار و از بنیان "جناح انقلابی" ضمن شرکت در یک برنامه تلویزیونی از فعالیت‌های سیاسی خود علیه رژیم اسلامی و رهبری خمینی اظهار ندامت و پشیمانی کرده و خواستار ملاقات با خمینی شد.

روحانی در این برنامه، که با حضور لاجوردی دادستان انقلاب صورت

گرفت، گفت که وی به جهت اینکه مدت‌های مدید در خانه های تیمی بسر برده بود، لذا بدور از توده ها بوده و اطلاعات غلط کسب کرده و بر اساس آن اطلاعات غلط با رژیم جمهوری اسلامی مخالفت می کرده است. ۴۷.

تسلیم شدن روحانی و مصاحبه تلویزیونی او، به جهت اهمیتی که او تا آن زمان در بین انقلابیون و چپ ایران کسب کرده بود، ضربه محکمی بر پیکر سازمان زد. از آن به بعد دیگر عمر این سازمان بسر آمد.

روحانی (متولد سال ۱۳۲۰ در شهر مشهد) در جوانی بعد از مدتی همکاری با " نهضت آزادی " به سازمان مجاهدین خلق پیوسته و بعدها از طرف سازمان به خارج سفر کرده و در دوبی در ربودن هواپیمای ایرانی (از دوبی به بغداد) نقش رهبری داشت (آبان ۱۳۴۹). بعد از دستگیری در بغداد، او به وساطت سازمان الفتح از زندان آزادگشته و بعدا همراه تراب حق شناس به نمایندگی سازمان مجاهدین چندین بار با خمینی در نجف ملاقات کرده بود. روحانی در سال ۱۳۵۳ بعد از گرویدن به مارکسیسم، از بنیان گذاران بخش منشعب س. م. خ. ۱۰ و سپس در جریان سال پرتلاطم ۵۷ در ایجاد سازمان پیکار از رهبران کادر مرکزی آن سازمان بود. روحانی همراه آشتیانی، مرتضی آلادپوش، مهری حیدرزاده و شهین قادری و دیگران از کاندیداهای سازمان پیکار برای مجلس شورا در سال ۱۳۵۹ بود.

برخلاف روحانی، دو عضو رهبری " جناح انقلابی " - مسعود جیگاره ای و محمد علی احمدی - پس از دستگیری و شکنجه در تابستان ۶۱ تیرباران گشتند. در ضمن در همین زمان علیرضا سپاسی نیز تیرباران گردید. آشتیانی نیز سابقه ممتد مبارزاتی داشته است. او در جریان سالهای بحرانی ۴۲-۱۳۳۹، به مبارزه علیه رژیم شاه روی آورد. بعد از شکست قیام پانزده خرداد ۳۴، روحانی نیز به " ناکافی بودن مبارزات غیر مسلحانه پی برده " و به " حزب ملل اسلامی " که در این دوره (۱۳۴۳) تحت رهبری کاظم جنجوردی معتقد به مبارزات مسلحانه بود، پیوست. بعد از سرکوب آن سازمان توسط رژیم شاه، آشتیانی به دو سال زندان محکوم گشت. در زندان روحانی با مسائل مختلف و مهم سیاسی آشنائی پیدا کرده و بعد از آزادی توسط دونفر از همراهان خود، گروهی بنام " حزب الله " را بوجود آورد. این گروه بعدها در سال ۱۳۵۰ به

سا زمان مجاهدین خلق ایران پیوست. آشتیانی در سال ۱۳۵۳ به مارکسیسم
 گرویده و از بنیان بخش منشعب س.م.خ.ا. شد. آشتیانی در انتقاد و طرد
 انحرافات رهبری بخش منشعب (تقی شهرام و بهرام آرام) در سال ۱۳۵۹، در
 پایه گذاری سازمان پیکار نقش مهمی بازی کرد. او نیز در سال ۵۹ همسراه
 حسین روحانی، ازگان دیدا های سازمان در انتخابات برای مجلس شورا بود.^{۴۸}
 در پائیز ۳۶، بعد از جریانات تسلیم روحانی و اعدام جیگاره ای و صمدی
 گروه " جناح انقلابی " نیز با بحران روبرو شده و عملاً بچندین گروه تقسیم
 گشت (۴۹). یکی از این بخشها تحت رهبری تراب حق شناس در سوئد تحت
 نام " گرایش پرولتری " در سال ۶۲ هنوز فعالیت داشت. حق شناس در
 اوایل دهه ۱۳۴۰ از فعالین " انجمن اسلامی " دانشجویان نهضت آزادی بود
 حق شناس نیز مثل اکثر جوانان مذهبی بعد از شکست قیام ۱۵ خرداد به سازمان
 مجاهدین پیوست. او در سال ۱۳۵۱، دو سال قبل از اینکه به مارکسیسم روی آورد
 به نمایندگی سازمان مجاهدین برای دیدار آیت الله خمینی به نجف رفته
 و در آنجا در خانه دعائی (که بعداً در رژیم جمهوری اسلامی سرپرست روزنامه
اطلاعات شد)، مسکن کرد. در آن زمان دعائی، که با خمینی در نجف همکاری
 میکرد، سمپات سازمان مجاهدین بود. در این سفر با کمک دعائی، تراب حق-
 شناس و حسین روحانی، موفق به ملاقات با خمینی گشتند. حق شناس بعد از
 گرویدن به مارکسیسم، در سال ۱۳۵۷ از بنیان گذاران سازمان پیکار گشته و در
 ۱۳۵۹ کاندیدای آن سازمان برای مجلس شورا گردید.

بعد از سرکوب و متلاشی شدن سازمان پیکار، اعضاء و کادرهای " پیکار "
 نیز به چندین بخش تقسیم گشتند. بعضی از جریانات دلسرد شده و از مبارزه
 دست کشیدند. بعضی ها نیز به درون سازمانهای دیگر جذب گردیدند. بخشی
 از کادرها و طرفداران که به زندان نیفتاده بودند، با انتشار نشریه پیکار
تئوریک سیاسی ۲، برای همراهی و همکاری با " اتحاد مبارزان کمونیست "
 آماده شدند. بخشی دیگر نیز در کردستان به سازمان کومه له پیوستند. در همین
 زمان جناح " اکثریت پیشمرگان " تشکیلات پیکار، که قبلاً از طرف سازمان
 در کردستان بوجود آمده بود، به دو بخش تجزیه گشتند. بخشی تحت نام پیش-
 مرگان به کومه له پیوستند و بخش دیگر تحت نام " فراکسیون انقلابیون

کمونیست"، به " اتحاد مبارزان کمونیست" پیوست.

در مهرماه ۱۳۶۲ از طرف طرفداران پیکار نشریه‌ای بنام پیکار اول ارد -
بیهشت منتشر شد که ارگان اتحادیه دانشجویان ایرانی در لارنس و کلاهما
بود.

سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر

سازمان رزمندگان، که " ایجاد حزب طبقه کارگر" را وظیفه اصلی مار -
کسیستها دانسته و " برقراری جمهوری دموکراتیک خلق" را تبلیغ میکرد، در
ماه‌های پرتلاطم زمستان ۱۳۵۷، شکل گرفته و بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب
بهمین ایجاد گردید. با اینکه این سازمان در مقایسه با سازمانهای مارکسیستی
بزرگ چون چریکهای فدائی و پیکار سابقه تشکیلاتی طولانی نداشت ولی در
جریان عمر کوتاه خود توانست محفلها و نیروهای مارکسیستی متعددی، منجمله
" پیکار خلق" ، " کمیته نبرد" ، بخشی از " مبارزین آزادی خلق" و
" اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر" را در خود ادغام ساخته و جوانان
زیادی را بسوی خود جلب کند.

رزمندگان، ارگان این سازمان، دولت جمهوری اسلامی را " ارتجاعی"
ارزیابی کرده و از مبارزات اقلیتهای ملی، بویژه کردها، در ایران علیه دولت
مرکزی حمایت همه جانبه میکرد. این سازمان با اینکه خواهان " برقراری
جمهوری دموکراتیک خلق" بود، ولی نقش بورژوازی ملی را بی اهمیست
محسوب داشته و بنی صدر و رهبران جبهه ملی را " لیبرال" و " ارتجاعی"
و طرفدار سرمایه داری غرب ارزیابی میکرد. (۵۰)

اکثریت رهبری رزمندگان، اتحاد جماهیر شوروی را یک کشور سوسیالیستی
نمی خواند. ولی در عین حال معتقد بود که با دید بعد از تحقیق و بررسی یک " پاسخ
دقیق و علمی" برای ساخت اقتصادی - اجتماعی شوروی و کشورهای مشابه
آن ارائه داد. بعبارت دیگر اکثریت رهبری، شوروی را کشوری ارزیابی میکرد
که در آنجا " رویزیونیست" ها بر حزب و دولت تسلط کامل دارند. آنها در
ضمن سیاست خارجی شوروی را در کشورهای مثل افغانستان و لهستان " ضد -
خلقی و ضد پرولتری و تجارانه" محسوب میداشتند. ولی این مواضع

ضرورتاً این بخش از رهبری را، معتقد به اینکه شوروی یک کشور "سوسیال-امپریالیستی" است، نمی‌کرد (۵۱).

با اینکه اکثر اعضاء و کادرهای رزمندگان، این موضع اتخاذ شده اکثریت رهبری را پذیرا بودند ولیکن بخش کوچکی از کادرها و رهبری در داخل رزمندگان اعتقاد به "سوسیال امپریالیستی" بودن شوروی داشتند. این موضع اقلیت هرازگاهی حتی در مقالات مهم نشریه رزمندگان نیز منعکس می‌شد. در یکی از مقالات همین نشریه (شماره ۲۸، ۱۷ شهریور ۵۹) نویسنده در برخورد به آینده جریان‌ات بحرانی کارگری در لهستان چنین خاطر نشان می‌سازد: " مبارزات کارگران در متن بحرانی که از یکسونا شی از وابستگی اقتصادی و سیاسی لهستان به سوسیال امپریالیسم شوروی بود و از سوی دیگر از ساخت بوروکراتیک و حاکمیت رویزیونیستی آن ناشی می‌شود، اعتلایافته و اشکال متعالی تری بخود خواهد گرفت!! (۵۲)

در داخل رزمندگان، نظر سومی نیز وجود داشت که معتقد بود که شوروی نه تنها یک کشور "سوسیال امپریالیستی" نیست بلکه یک کشور سوسیالیستی بوده و از انقلاب در ایران پشتیبانی می‌کند. طرفداران این نظریه با اینکه از نظر کمی در اقلیت قرار داشتند، ولی بخاطر تاثیر حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، باعث ایجاد عکس‌العمل‌های مختلف در سازمان می‌شدند. اختلافات این بخش کوچک با بدنه و رهبری سازمان بقدری شدت پیدا کرد که در اسفند ۱۳۵۹، افراد متعلق به آن نظر مورد "تصفیه" قرار گرفته و از سازمان "اخراج" گشتند. (با عبارت دیگر خود انشعاب کردند). این بخش بلافاصله در اوایل ۱۳۶۰، به حزب توده ایران پیوست.

رزمندگان چون با "قاطعیت" به مسئله "سوسیال امپریالیسم" شوروی برخورد نمی‌کرد، با سازمان پیکار اختلافات اساسی داشتند. علیرغم این اختلافات رزمندگان به همکاری نزدیکی در طول سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۵۹، با سازمان پیکار موفق شد. در آذرماه ۱۳۵۸، رزمندگان با سازمان پیکار روپنج‌ساز - مان مارکسیستی دیگر ائتلافی در انتخابات نمایندگان خود به "مجلس خبرگان" تشکیل داد. در همان سال با همکاری پیکار، رزمندگان نقش فعالی در تشکیل "کنفرانس وحدت..." بازی کرد. در درون آن سازمان در

جریان سال ۱۳۵۸، رزمندگان در درگیریهای ایدئولوژیکی و مناقشات سیاسی با طرفداران "کار ائتلافی" در "دوران گذار" نیز فعال بود. در داخل "کنفرانس وحدت" در جریان بحثهای تئوریکی و سیاسی درباره چگونگی ایجاد حزب طبقه کارگرایران، رهبری رزمندگان در همسویی با رهبری سازمان پیکار، معتقد به ایجاد "سازمان واحد کمونیستی" بوده و بشدت با امر "کار ائتلافی" بین نیروهای مارکسیستی، که از طرف "گروه زحمت" و "مبارزین آزادی خلق" تبلیغ میشد، مخالفت میکرد.

بعد از انحلال "کنفرانس وحدت... " بعضی از سازمانهای درون آن تشکیلات ائتلافی مثل "پیکار خلق" و "کمیته نبرد" و بخشی از "مبارزین آزادی خلق" به سازمان رزمندگان پیوستند. در تابستان ۱۳۵۹، بعد از اعدام تقی شهرام توسط رژیم جمهوری اسلامی، طرفداران شهرام و همچنین سازمان "اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر"، نیز به رزمندگان پیوستند. سازمان رزمندگان بعد از دستگیری شهرام و در طول محاکمه او توسط دادگاه رژیم اسلامی، بخاطر همکاری و نزدیکی با طرفداران شهرام، توانست نظر مثبت اکثر فعالین سازمان "اتحاد مبارزه..." را بخود جلب کند. این امر بالاخره منجر به ادغام آن سازمان در رزمندگان گردید.

در جریان حمله عراق به ایران و اوگیری جنگ، رزمندگان نیز مثل پیکار جنگ را غیر عادلانه اعلام کرده و شعار "جنگ را به جنگ داخلی تبدیل کنید" را سرلوحه تبلیغاتی خود قرار داد.

سازمان رزمندگان با اینکه در زمستان ۱۳۵۹، به یک سازمان نسبتاً بزرگ مارکسیستی تبدیل شده بود، ولی در دوره پرتلاطم اسفند ۵۹ تا خرداد ۶۰، از یک طرف دچار تفرقه و پراکندگی درونی گشت و از طرف دیگر بعد از آغاز تهاجم نیروهای امنیتی رژیم، مثل سازمان پیکار، مورد یورش قرار گرفته و عملاً سرکوب گشت. در طول این مدت، رزمندگان به سه بخش تقسیم شد و در درون سازمانهای دیگر ادغام گشت. یک بخش کوچکی که تحت تاثیر حزب توده و فدائیان خلق (اکثریت) قرار داشتند در اسفند ۵۹، انشعبا کرده و بعد از مدتی در حزب توده و اکثریت فدائی، ادغام گشتند. بخشی دیگر به نام "فراکسیون انقلابی"، که از "اتحاد مبارزان کمونیست" طرفداری میکردند،

بعد از انتشار دوشماره نشریه رزمندگان کمونیست، در پائیز ۱۳۶۰، در "اتحاد مبارزان کمونیست" ادغام شد. بخش سوم بنام " هسته مبارزین کمونیست" نیز طی اعلامیه‌ای به کومه‌له در کردستان پیوستند.

کنفرانس وحدت در راه آزادی طبقه کارگر

در بهار ۱۳۵۸، چند ماه بعد از انقلاب بهمن ۵۷، دوازده سازمان چپ مارکسیستی، دور هم گرد آمده و تحت نام " کنفرانس وحدت... " به همکاری پرداختند. این گروه‌ها عبارت بودند از:

- ۱- مبارزان راه طبقه کارگر
- ۲- مبارزین آزادی خلق ایران
- ۳- کارگران مبارز
- ۴- اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر (طرفداران تقی شهرام)
- ۵- گروه نبرد برای رهایی طبقه کارگر (برهبری احمدیان)
- ۶- کمیته نبرد
- ۷- پیوند

- ۸- اتحادیه کمونیستهای ایران - بخش داخل (که بعدها با اسم " اتحاد انقلابی برای رهایی کار" ، نشریه " زحمت" را منتشر ساخت.)
- ۹- مبارزین آزادی طبقه کارگر
- ۱۰- اتحادیه کمونیستهای ایران - بخش خارج
- ۱۱- رزمندگان آزادی طبقه کارگر
- ۱۲- سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

در بخشهای قبلی همین فصل، راجع به سازمانهای پیکار و رزمندگان، به تفصیل شرح داده شده است. و در بخش بعدی راجع به تک تک سازمانهای تشکیل دهنده " کنفرانس وحدت... " صحبت خواهیم کرد. در اینجا به کم و کیف خود " کنفرانس وحدت" ، که نزدیک به نه (۹) ماه عمر کرد، میپردازیم. " کنفرانس وحدت" دربرگیرنده طیفهای مختلف و گرایشات گوناگون جنبش چپ مارکسیستی ایران بلافاصله بعد از انقلاب بود. این سازمان بخاطر اینکه توانسته بود در مدت کوتاهی، دوازده محفل و گروه و سازمان چپ

را در داخل تشکیلات به گردهم جمع کند، حائز اهمیت بود. این سازمان، چون از سوئی علیه حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی موضع گرفته و از سوی دیگر با خط مشی مبارزاتی چریکی جدا از توده ها شدیداً مخالفت میکرد، به اسم "خط سه" معروف بود.

علیرغم اینکه سازمانهای تشکیل دهنده درون کنفرانس، در مورد مسائل مختلف - ماهیت حزب توده، سوسیال امپریالیستی بودن اتحاد جماهیر شوروی، و مبارزه علیه دولت - موافقت داشتند، در مورد چگونگی وحدت نیروهای مارکسیستی، دارای دیدگاه مشخص و متفاوت بودند که بالاخره منجر به تلاشی کنفرانس وحدت در آذرستان ۱۳۵۸ شد.

دیدگاه اول، که عمدتاً از طرف "گروه زحمت" و "مبارزان... و"مبا-رزین" تبلیغ میشد، "ائتلاف و همکاری" تشکیلاتی را بین نیروهای مارکسیستی مقدم دانسته و در ضمن "مبارزه ایدئولوژیک" در درون سازمان را نیز تأیید میکرد. این دیدگاه بر آن بوده که محفلها و نیروها مارکسیستی میتوانند و باید ائتلاف تشکیلاتی کرده و از فعالیتهای تکی بپرهیزند. (۵۳)

دیدگاه دوم، که عمدتاً از طرف سازمانهای پیکار و رزمندگان تبلیغ میشد، بر آن بوده که برای پیوند با طبقه کارگر و ایجاد حزب کارگر، مارکسیستها باید در درون یک تشکیلات منسجم و واحد کمونیستی به وحدت سازمانی و ایدئولوژیکی برسند و آنگاه در درون طبقه کارگر، به فعالیت بپردازند. درست بخاطر این امر سازمانهای پیکار و رزمندگان از طریق مبارزات ایدئولوژیکی توانستند بخشهای قابل ملاحظه‌ای از اعضای سازمانهای درون کنفرانس وحدت را بسوی خود جلب کنند. با اینکه رهبری اکثریت سازمانهای درون کنفرانس وحدت عمدتاً به "کارائتلافی" و "همکاری مبارزه ایدئولوژیک" و ایجاد "سازمان واحد"، تأکید میکردند، ولیکن فعالیتهای طرفداران دیدگاه دوم بتدریج توانست گرایش بسوی مبارزه ایدئولوژیک در جهت ایجاد حزب و سازمان کمونیستی را به خط اصلی در "کنفرانس وحدت" تبدیل سازد. تشدید تضاد بین این دو دیدگاه بالاخره "کنفرانس وحدت" را بعد از نه ماه عمر در آخر زمستان ۱۳۵۸ به تلاشی کشید. سازمانهای پیکار و رزمندگان و اتحادیه کمونیستهای ایران، به فعالیتهای مستقل خود ادامه دادند.

" مبارزان راه طبقه کارگر"، " مبارزین آزادی خلق ایران"، "گروه پیوند"، " گروه زحمت" چون هنوز معتقد به " کار ائتلافی" و همکاری تشکیلاتی و ایجاد " سازمان واحد" بودند، همراه با چهار گروه مارکسیستی دیگر (گروه کار، متحدین خلق، مبارزین آزادی طبقه کارگر و پیکارگران آزادی طبقه کارگر) که قبلاً در داخل " کنفرانس وحدت" عضویت نداشتند، بپای ایجاد " سازمان وحدت انقلابی" رفتند. بقیه سازمانهای درون کنفرانس وحدت (کارگران مبارز، اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر، گروه نبرد و کمیته نبرد) بعد از تلاشی کنفرانس در سازمانهای پیکار و رزمندگان ادغام گشتند.

سازمان وحدت انقلابی

بعد از متلاشی شدن " کنفرانس وحدت... " هر یک از سازمانهای تشکیل دهنده آن براه خود رفتند. از این میان پنج سازمان (" اتحادیه کمونیستهای ایران"، "گروه زحمت"، "مبارزان راه طبقه کارگر"، مبارزین آزادی خلق ایران" و " پیوند") جزوه ای تحت نام "وحدت مسئله مرکزی و محوری"، مشترکاً انتشار دادند که کار " ائتلافی" در " دوران گذار"، بین مارکسیستها را تبلیغ میکرد. تزا ائتلاف بر آن بود که اختلافات موجود بین مارکسیستها، عمدتاً ناشی از ضعف تئوریک و ابهامات معرفتی می باشد. این نظریه معتقد بود که شرایط برای ایجاد حزب کمونیست ایران در آن مقطع (۱۳۵۹) مناسب نبوده و اوضاع در مرحله " دوران گذار" است. در نتیجه بهترین راه حل برای مارکسیستها در آن مرحله " کار ائتلافی" است. با اینکه در اوایل سال ۱۳۵۹ " اتحادیه کمونیستهای ایران" همکاری خود را با چهار سازمان فوق الذکر قطع کرد، لیکن آن چهار سازمان با همکاری چهار محفل مارکسیستی دیگر به ایجاد یک سازمان مارکسیستی بر اساس " تزا ائتلاف" نایل آمدند. " بیانیه وحدت" در اردیبهشت ۱۳۵۹ از طرف هشت سازمان (۱- مبارزین آزادی طبقه کارگر، ۲- مبارزان راه طبقه کارگر، ۳- زحمت، ۴- پیوند، ۵- گروه کار، ۶- متحدین خلق، ۷- این محفل رسماً به اسم "مبارزان راه ایجاد حزب طبقه کارگر ایران" خوانده میشد. ۷- بخشی از مبارزان آزادی خلق ایران و ۸- پیکارگران آزادی طبقه کارگر) تشکیل "سازمان

وحدت انقلابی ... را اعلام کرد.

تذکره معروف " ائتلاف " که قبلانیز از طرف اکثر سازمانهای تشکیل دهنده " کنفرانس وحدت " تبلیغ و حمایت میشود، در سال ۱۳۵۹ در داخل سازمان " وحدت انقلابی ... " نیز پشتیبانان فراوانی پیدا کرد. این تذکره با اصل " تشکیلات دوران گذار " موافق بوده و پراکنندگی ایدئولوژییک درون جنبش مارکسیستی ایران بعد از انقلاب راناشی ازتشتت و " تنوع " تشکلهای گوناگون دانسته و برای حل این مسئله و دستیابی به وحدت ایدئولوژیکی، وحدت تشکیلاتی را تبلیغ میکرد. در واقع سازمان " وحدت انقلابی " نیز محصول چنین طرز تفکر و بخواطراشاعه چنین نظریه ای پایه گذاری شد. (۵۴)

" بیانیه وحدت "، که پلاتفرم وحدت بین هشت گروه فوق الذکر محسوب میشود، در از مدت نتوانست به خواسته ها و آمال این گروهها، پاسخ رضا-یتمندی دهد. این پلاتفرم مجموعه ای از گرایشات گوناگون درون چپ عمدتاً (معروف به " خط سه ") بوده که در رابطه با مسائل عمده جامعه ایران، ماهیت دولت، خصلت مبارزات مردم ایران، وظیفه اصلی کمونیستهای ایران، نقش آمریکا و شوروی و مشی قهرآمیز و مبارزات چریکی باهمدیگر اختلافات مهمی داشتند.

تجمع این گرایشات در این تشکل ائتلافی، طبیعتاً در جریان پرتلاطم سال ۱۳۵۹، " سازمان وحدت انقلابی " را دچار بحران ساخت. تضاد بین این گرایشات مختلف و بروز حوادث گوناگون سیاسی و رشد اوضاع، بویژه ازدیاد انحصار طلبی در ارکانهای دولتی توسط حزب جمهوری اسلامی، ظهور تدریجی دستگاهاهی خفقان و آغا زوادمه جنگ خانمانسوز ایران و عراق، مجموعه این سازمان را در بن بست تناقضات لاینحلی قرار داد. از همان ابتدا دوگرایش عمده - یکی به طرفداری از " تذکره ائتلاف " نیروهای چپ بر اساس یک پلاتفرم سیاسی و دیگری تئوریزه کننده " دوران گذار " در بدنه این سازمان هویدا گشته و رشد کردند. این دوگرایش بزودی در جریان ۱۳۵۹ به اسم دودیدگاه معروف گشته و در مقابل هم قرار گرفتند. در ضمن عده قابل ملاحظه ای از اعضای فعال این سازمان، طرفداری از هر دو دیدگاه را رد کرده و علیرغم عدم انسجام سیاسی - ایدئولوژیکی، به اسم " طیف سوم " و

بعدا " دیدگاه سوم "، معروف شدند.

در پائیز ۱۳۵۹، گرایشات یک و دو، عملاً بصورت دوجناح یا فراکسیون مجزا از هم در درون " سازمان وحدت انقلابی " فعالیت میکردند. — کزیت " وحدت انقلابی " با اینکه بطور رسمی به موجودیت خود ادامه میداد ولی در واقع اتوریته‌ای نداشت. حتی نشریه انقلاب، ارگان سازمان که تحت نظر مرکزیت پخش میشد، بعداً تحت کمیسیونی مرکب از شش نفر (دو نفر از دیدگاه اول، دو نفر از دیدگاه دوم، و دو نفر از دیدگاه سوم)، فقط برای نوشتن و تنظیم مقالات قرار گرفت. در زمستان همان سال، تشدید اختلافات بالاخره منجر به تعطیل نشریه انقلاب شد. در بهمن ۱۳۵۹، " دیدگاه ها " به انتشار " ضمیمه انقلاب "، که مسایل ایدئولوژیکی - سیاسی و اختلافات آنها را بطور علنی منعکس میساخت، دست زدند.

" دیدگاه اول " جناح حاکم در حزب جمهوری اسلامی را نماینده قشر روحانیت و مناسبات فئودالی دانسته و " لیبرالها " را ارتجاعی ارزیابی میکرد. این دیدگاه معتقد بود که قدرت حاکمه در کلیت خود ارتجاعی است ولی تبلیغ میکرد که نوک تیز حمله را باید متوجه حزب حاکم ساخت. طرفداران این دیدگاه بر آن بودند که کسانی که هر دو جناح در درون هیئت حاکمه (جناح حزب جمهوری و جناح " لیبرالها ") را یکسان میکوبند، دچار " چپ روی " هستند. روی این اصل، این دیدگاه به اخذ موضع " تاکتیک برخورد ترجیحی " نسبت به جناحهای مختلف درون هیئت حاکمه معتقد بود. " متحدین خلق " نمایندگی این دیدگاه را داشتند. " دیدگاه دوم "، که تئوریزه کننده تشکیلات " دوران گذار " بود، ساخت جامعه را وابسته دانسته و — سرمایه داری بودن مناسبات تولیدی را در ایران، رد میکرد. ولی بطور مشخص تحلیلی از چگونگی ماهیت جامعه ایران، ارائه نمیداد. این دیدگاه بر آن بود که هدف " انقلاب دموکراتیک " جایگزین کردن مناسبات تولیدی دیگری (بورژوازی آزاد) بجای مناسبات تولیدی حاکم (بورژوازی وابسته) است. در ضمن این " دیدگاه " خمینی را نوعی " بناپارت " خوانده و برای او هویت طبقاتی قائل نبود. این دیدگاه نیز مبارزه علیه شخصیت‌هایی مثل بنی - صدر را، که آن زمان در داخل هیئت حاکمه بودند، " نادرست " ارزیابی میکرد.

" مبارزین آزادی طبقه کارگر" و " مبارزان آزادی طبقه کارگر"، دیدگاه دوم را نمایندگی میکردند.

طرفداران " دیدگاه سوم" با اینکه انسجام سیاسی نداشتند و خیلی پراکنده بودند، ولیکن بتدریج نظرات خود را فرموله کرده و علیرغم داشتن نظرات مختلف بین خود نسبت به دیدگاههای یک و دو، نظرات مشترک پیدا کردند. بخشی از " پیوند" و " پیکارگران آزادی طبقه کارگر" دیدگاه سوم را تبلیغ میکردند. در واقع " دیدگاه سوم" عملاً در مبارزه علیه دو دیدگاه فوق- الذکر در درون " وحدت انقلابی"، بوجود آمد. این دیدگاه رژیم حاکم در ایران را متشکل از دو جناح " بورژوازی لیبرال" و " سوداگر" دانسته و هر دو را ارتجاعی ارزیابی میکرد. روی این اصل، این " دیدگاه" تاکتیک مارکسیستها را مبارزه " علیه دو جناح" محسوب داشته و ساخت جامعه را سرمایه داری می- دانست. در برخورد به تز " وحدت"، این دیدگاه بر ضرورت مبارزات ایدئولو-ژیکی تکیه کرده و تئوری " تشکیلات دوران گذار" را رد میکرد. درست به همین خاطر هم بود که طرفداران این دیدگاه در تضاد فاحشی با دیدگاه های یک و دو بوده و به وحدت با پیکار تمایل داشتند.

سرانجام در نیمه اردیبهشت ۱۳۶۰، " سازمان وحدت انقلابی"، کسه کوشش کرده بود مجموعه ای از گرایشات مختلف درون چپ مارکسیستی (معروف به " خط سه") را در درون یک واحد سازمانی گرد آورد، بنا بر رشد تناقضات و اختلافات از هم پاشیده و گرایشات مختلف در آن، براه خود رفتند. بخشی از طرفداران دیدگاه سوم، بعد از انحلال سازمان وحدت انقلابی طی اعلامیه ای، " هویت" خود را رسماً اعلام کرده و در آخر اردیبهشت ۱۳۶۰، در سازمان پیکار ادغام شد. بقیه اعضای این دیدگاه با پخش اعلامیه ای بطور رسمی از " سازمان وحدت انقلابی" انشعبا کرده و به اسم " سازمان رزم انقلابی برای آزادی طبقه کارگر" به فعالیت خود ادامه دادند. در این اعلامیه، به " انحلال طلبی ها" و " پراکنده کاری" های دو دیدگاه از یک طرف و به ضعف و عجز جناح دیگر خود دیدگاه سوم، که به سازمان پیکار پیوسته بود، برخورد کرده و آنها را محکوم ساخت.

بعد از جریانات خونین پاییز ۱۳۶۰، طرفداران دیدگاه اول تحت نام

"اتحاد برای آزادی کار" به "شورای ملی مقاومت" پیوست. دکتر مرتضی محیط رهبری این بخش را بعهده داشت. جناح دیگری از "سازمان وحدت انقلابی" که گویا به هیچ دیدگاهی نیپیوسته بودند به اسم "کامپیوتریستها" معروف بودند، مبارزه متشکل را رها ساخته و بعد از جریانات تابستان ۱۳۶۰، پراکنده گشتند.

"کامپیوتریستها" تمایلات زیادی به فعالیتهای علمی داشته و احتمالاً مسحور شگفتیهای کامپیوتر در جوامع بودند. آنها در آخر عمر محفلی خودبسه این نتیجه رسیدند که چپ - مارکسیست ایران، اساساً عقب مانده و بیسواد بوده و در نتیجه حقانیت پیشبرداران انقلاب را ندارد.

و اما فعالین "سازمان رزم انقلابی"، پس از خوردن ضربه از طرف ما مورین انتظامی، پراکنده گشته و پس از مدتی در سازمانهای "کومه لسه" و "اتحاد مبارزان کمونیست" ادغام گشته و راهی کردستان و خارج از کشور گشتند.

راه کارگر

بانیان "راه کارگر"، از اوایل سال ۱۳۵۸، با انتشار جزواتی چگون تئوری پیشاهنگ، رد رویزیونیسم خروشچفی و رد تزسوسیال امپریالیسم، فعالیت پیگیر و گسترده ای را آغاز کرده و در پائیز همان سال بطور رسمی با کنفرانس بزرگی که در دانشکده پلی تکنیک برگزار گردید، اعلام موجودیت کردند.

این کنفرانس که در آن نزدیک به هفت هزار نفر شرکت کرده بودند، چشم گیر بوده و خیلی از جوانان و دانشجویان چپ ایران را، که تا آن زمان به دیگر سازمانهای چپ نیپیوسته بودند، بطرف خود جلب کرد. "راه کارگر" احزاب شوروی و چین را رویزیونیستی ارزیابی کرده و مخالف مواضع حزب توده بود. علیرغم این مواضع، این سازمان با مشی چریکی سازمان چریکهای فدائی نیز مخالفت کرده و عموماً نظرات مشابه "خط سه" را داشت. چون این سازمان با پیکاریها و رزمندگان نیز اختلافات اصولی داشت در نتیجه در سال ۱۳۵۹، به اسم "خط چهار" معروف شد.

فعالین " راه کارگر " با اینکه " تئوری سه جهان " و انقلاب مرحله‌ای و اندیشه ماژوتسه دون را قبول نداشتند، ولی برخلاف حزب توده و سازمان چریکها، ماژوتسه دون را شخصیت بزرگ در جنبش کمونیستی محسوب می‌داشتند. رهبری این سازمان، برخلاف " سازمان پیکار " و " وحدت انقلابی " جنگ ایران و عراق را به نفع نیروهای ایرانی " عادلانه "، ارزیابی کرده و در آن شرکت کرد.

راه کارگر همکاری و حمایت از دولت بازرگان را " پوپولیستی " ارزیابی کرده و آن دولت را نماینده " سرمایه داری " و متحد آمریکا محسوب می‌داشت. با اینکه به مبارزات ملی ارزش قائل بود ولیکن معتقد بود که " رهبری طبقه کارگر " تنها ضامن پیروزی مبارزه ضد امپریالیستی خلق است. " علیرغم این موضع، راه کارگر شعارنا بودی دولت موقت در سال ۱۳۵۸، را نادرست میدانست.

بعد از استعفای دولت موقت و تشدید جو " رادیکالیسم کاذب "، نشریه راه کارگر ظهور و رشد " احتمالی " فاشیسم مذهبی را پیش بینی کرده و استقرار و تثبیت استبداد رادرایران " اجتناب ناپذیر " اعلام داشت. بعد از روی کار آمدن بنی صدر و افتتاح مجلس، راه کارگر در تحلیل خود از مبارزه بین طرفداران بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی، مجلس را " کانون تضادها " و مبارزات شدید بین دو جناح اصلی قدرت حاکمه محسوب داشت. رهبری راه کارگر هیئت حاکمه را متشکل از دو جناح مخالف هم - جناح " لیبرالها "، بر رهبری بنی صدر و جناح " رادیکالهای کاذب " مذهبی (عمدتا رهبری حزب جمهوری حاکم اسلامی) - میدانست. در ارزیابیهای خود، این سازمان بر آن بود که نیروهای دموکراتیک و چپ باید گاه بیک جناح و گاه به جناحی دیگر حمله کرده و ماهیت آنها را فاش سازند ولی نباید هیچکدام را تأیید کنند. مقالات منتشره در راه کارگر، حکومت جمهوری اسلامی را " وابسته " و " آمریکایی " محسوب نمیداشت ولی ماهیت آنرا " ضد انقلابی " ارزیابی میکرد. به نظر این سازمان مبارزه علیه امپریالیسم، جدا از مبارزه علیه سرمایه داری نمیتواند باشد. راه کارگر معتقد بود که چریکهای فدائی اشتباه میکنند که " اردوگاه سوسیالیسم " را مرکز ثقل انقلاب در جهان میدانند. زیرا، به نظر

رهبری این سازمان، مرکز ثقل انقلاب جهانی را جنبش‌های انقلابی خلق‌های جهان (مثل ویتنام و آنگولا) تشکیل می‌دهند، و نه "ردوگاه سوسیالیستی".
راه کارگردان تفسیرهای خود بطور مستقیم از سیاست‌های شوروی در امروربین - المللی، حمایت نمی‌کرد. ولی بروشنی امپریالیسم آمریکا را "دشمن اصلی" خلق‌های جهان منجمله ایران محسوب می‌داشت. (۵۵)

رهبری راه کارگردان تا از افراد با وجهه جنبش چپ بودند که بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ از زندان‌های ایران آزاد شده بودند بخشی از رهبران این سازمان از بقایای گروه معروف فلسطین بودند که در زمان رژیم شاه به حبس‌های طویل‌المدت محکوم شده بودند. بعضی‌ها نیز دارای نظرات چریکی بودند که در زندان در جریان بحث‌های سیاسی و ایدئولوژیکی، تغییر موضع داده و بعد از آزادی به ایجاد سازمان راه کارگر، همت‌گما شدند.

رهبری راه کارگر با اینکه علیه "رویزیونیسم مدرن" موضع‌داشت ولی بعضی از نوشتجات این سازمان، مثل رد "تزوسیالیسم امپریالیسم" بیشتر گنگی بوجود می‌آورد تا روشنی و صراحت. رهبری این سازمان، برخلاف اکثر سازمان‌های چپ که در زمان رژیم شاه در ایران بوجود آمده بودند، افراد با-تجربه و آبدیده بودند ولیکن به جهت داشتن نظرات التقاطی در سطح رهبری، نتوانستند مشکل و گرهی را از پیش پای جنبش ایران بردارند.

علیرغم این کمبود، این سازمان خدمات شایسته‌ای به جنبش چپ ایران کرد. سلسله مقالات "فاشیسم، کابوس یا واقعیت" در نشریه راه کارگر، که در آن بررسی نسبتاً عمیقی از اوضاع داخلی ایران ارائه داده شده در نوع خود کم نظیر بودند. این مقالات، که شامل پنج جزوه بود، مسائل مهمی را مطرح ساخته و از استقرار "دستگاه تک‌مرکزی"، توسط ملایان و از اجتناب ناپذیری استقرار استبداد صحبت می‌کنند.

راه کارگر با اینکه برخلاف اکثر سازمان‌های چپ، ماه‌ها بعد از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، بوجود آمد، ولی در مدت کمی توانست پایه‌های اجتماع - عی نسبتاً بزرگی در بین اقشار مردم بدست آورد.

اصغر ایزدی، کاندیدای این سازمان، در انتخابات تهران برای مجلس شورا نزدیک به ۵۲۰۰۰ رای آورد. این پیروزی بخوبی نشان داد که

چگونه در کمتر از یک سال بعد از ایجادش، این سازمان توانسته بود پایه‌های نسبتاً توده‌ای بین مردم بوجود آورد. در اوایل سال ۱۳۶۰، اعتبار و اهمیت راه کارگر گسترش بیشتری یافت، بطوریکه در مرداد ۱۳۶۰، بعد از یورش رژیم به نیروهای اپوزیسیون، بخشی از فدائیان خلق (اکثریت)، از سازمان خود بریده و طی اعلامیه‌ای به راه کارگر پیوستند.

در همین دوران یورش و سرکوب، گروه "اتحاد مبارزان خلق"، نیز، که در اردیبهشت ۱۳۵۷ بنیان گذاری شده و در مدت دو سال بعد از انتشار نشریه زاگرس بمبارزه ادامه داده بود، به راه کارگر پیوست. بجز از جذب محفل - ها و گروه‌های چپ مارکسیستی، راه کارگر در بین اقلیتها، بویژه در کردستان و آذربایجان، نفوذ کرده و پایه‌های نسبتاً قابل توجهی را بین دانشجویان و دانش آموزان کسب کرده بود. یکی از معروفترین سازمانهای دانش آموزی در آذربایجان در سالهای ۵۹ و ۶۰ "دانش آموزان هوادار راه کارگر" بود که نشریه‌ای نیز به اسم الدوز تا پاییز ۱۳۶۰، در آذربایجان منتشر میساخت.

با این همه راه کارگر نیز در جریان پاییز ۱۳۶۰ با خاطرمقاومت در مقابل یورش پاسداران از نظر تشکیلاتی مثل اکثر سازمانهای چپ از هم پاشید. در تظاهرات رژیم که تا آخر پاییز ۱۳۶۰ بطول کشید، دهه‌ها تن از اعضای فعال و کادرهای ورزیده این سازمان دستگیر و اعدام شدند. در پایان همان سال عمر راه کارگر نیز در ایران بسرآمد.

بخش کوچکی از رهبری و اعضای این سازمان، به حزب توده ملحق شد. اینان معتقد بودند که شوروی یک کشور امپریالیستی نیست و حزب توده نیز یک حزب سوسیالیستی و مترقی است. بخش مهمی از این سازمان راهی خارج شده و در کشورهای اروپائی، بویژه در آلمان، تحت نام "سازمان راه کارگر - کمیته خارج از کشور" به فعالیت سیاسی خود ادامه دادند. در جریان تابستان ۱۳۶۳، این سازمان با حزب توده و فدائیان خلق (اکثریت)، فعلاً - لیتهای مشترک ائتلافی میکردند.

پایان بخش اول از فصل نهم کتاب "تاریخ هشتاد ساله احزاب سیاسی

فصل نهم : احزاب و سازمانهای چپ - مارکسیستی (۱۳۶۴-۱۳۵۷)

۱- رجوع کنیده :

Richard F. staar, Ed ، سالنامه مسائل کمونیسم بین المللی، استاننفورد:

۱۹۷۹، صفحه ۵۴۲

۲- نیویوریک تایمز، ۲۲ فوریه، ۱۹۷۹.

۳- هرالدریون بین المللی، ۲۳ ژانویه، ۱۹۷۹، لوفیگارو، ژانویه ۲۸، ۱۹۷۹

دیلی تلگراف، ۳۰ اکتبر، ۱۹۷۸.

مورنینگ استار، ۲۷ ژانویه، ۱۹۷۹.

۵- مراجعه کنید به گزارش اریک دولو در لوموند، ۱۸ آوریل، ۱۹۸۰.

۶- تایمز لندن، ۱۶ آوریل، ۱۹۸۰.

۷- گزارش اریک دولو در لوموند، ۱۸ آوریل، ۱۹۸۰.

۸- شهاب ثاقب، "سرنوشت دردناک یک جریان منجر"، ایران شهر، سی

اردیبهشت، ۱۳۶۲ برای اطلاعات کافی درباره تئوری منجر رجوع کنید به

شماره های مختلف روزنامه مردم، از دوره خرداد ۱۳۶۰ تا خرداد ۱۳۶۱.

۹- ماه ها قبل، در آغاز بهار ۱۳۶۱، پراودا، ارگان رسمی حزب کمونیست

اتحاد جماهیر شوروی، برای نخستین بار بطور علنی از سیاست "ضد شوروی

جناح راست گرای حکومت" در ایران انتقاد کرده و گفت که "ملایان راستگرا"

با دامن زدن به این امر که "کمونیسم با اسلام ناسازگار" است علنا منافع

اقتصادی ایران را در قبال حملات امپریالیسم به مخاطره میاندازند. رجوع

کنید به ایران شهر، اول فروردین ۱۳۶۱.

۱۰- برای دسترسی به متن کامل مصاحبه ها و "اعترافات" رهبران حزب توده

مراجعه کنیده: کیهان، ۱۳ اردیبهشت، ۱۳۶۱.

۱۱- لوماتن، ۴ ماه مه، ۱۹۸۳.

۱۲- ایران شهر، ۷ مرداد، ۱۳۶۲.

۱۳- ایران شهر، ۲۵ آذر، ۱۳۶۲.

۱۴- همانجا

۱۵- برای متن کامل مصاحبه تلویزیونی احسان طبری مراجعه کنیده روزنامه

جمهوری اسلامی، ۱۷ اردیبهشت، ۱۳۶۳.

۱۶- مراجعه کنید به فصل ششم، صفحات ۱۰۲-۱۰۱.

۱۷- "گروه" منشعب از "سازمان چریکهای فدائی خلق"، اعلامیه توضیحی

مواضع ایدئولوژیک، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۷، صفحات ۴-۱.

۱۸- چریک فدائی خلق اشرف دهقانی سخن میگوید مصاحبه با رفیق اشرف

دهقانی، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۸ صفحات ۴-۱، ۳۲-۲۴، ۴۴-۳۴. بعد

از چاپ این نوشته، سازمان در طی نوشته‌ای تحت عنوان پاسخ به "مصاحبه

با رفیق اشرف دهقانی"، دهقانی و یارانش را مورد حمله قرار داد. برای

اطلاعات بیشتر درباره نظرات اشرف دهقانی مراجعه کنید به اشرف دهقا-

نی، درباره شرایط عینی جامعه، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۵۷.

۱۹- برای بررسی کامل و جامع اختلافات بین این دو جناح، مراجعه کنید به:

- چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران)، بررسی

گذشته، در دو جلد، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۶۲، جلد اول، صفحات ۲۸-۲، ۶،

- چریکهای فدائی خلق ایران (گروه اشرف دهقانی) بر ما چه گذشت؟ (تحلیلی

از انشعاب تحمیلی سال ۱۳۶۰)، در سه جلد، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۶۲،

جلد اول، صفحات ۸-۲، ۲۸-۱۱ و جلد دوم، صفحات ۲۴-۱ و ۱۴۱-۱۳۰.

۲۰- هرالد تریبون بین المللی، فوریه ۲۵-۲۴، ۱۹۸۰.

۲۱- مراجعه کنید به:

- Shahram Chubin، "نیروهای چپ در ایران" در مجله مسائل کمونیسم

بین المللی شماره ۴، سال بیست و نه (اوت و سپتامبر ۱۹۸۰)، صفحه ۱۲.

۲۲- لوموند، سوم ماه مه، ۱۹۸۰.

۲۳- مراجعه کنید به شماره های کار، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق

ایران، از اردیبهشت تا مرداد ۱۳۵۹.

۲۴- William Rijan فدائی‌های ایران انشعاب میکنند، "در روزنامه

گاردین (چاپ آمریکا) دوم ژوئیه ۱۹۸۰، صفحه ۲۰.

۲۵- درباره تشریح اختلافات بین "اکثریت" و "اقلیت" به غیر از نشر-

یات رسمی از طرف هر دو بخش، مراجعه کنید به:

- گاردین، هماهجا،

- خلیل اصفهانی، "چریکهای سابق بالاخره..."، جبهه، نشریه ملیون ایران، سال اول، شماره ۱۴ (۲۱ اسفند ۱۳۶۰)، صفحات ۵ و ۱۲.
- ۲۶- خلیل اصفهانی، همانجا، صفحه ۱۲.
- ۲۷- همانجا.
- ۲۸- "نخستین کنگره سازمان چریکهای فدائی خلق ایران برگزار شد"، کار سال سوم، شماره ۱۴۰ (دوم دیماه ۱۳۶۰)، صفحات ۲ و ۱۲-۱۱.
- ۲۹- ایران تایمز، ۱۵ فوریه، ۱۹۸۵، صفحه ۳.
- ۳۰- ایران‌شهر، ۶ اسفند، ۱۳۶۱.
- ۳۱- برای تشریح مفصل این مسائل مراجعه کنید به شماره های مختلف مجله نظم نوین و نشریه اندیشه و انقلاب که در دوره ۱۳۶۴-۱۳۶۲ توسط بخش-های مختلف این گرایش، بویژه "اتحاد دانشجویان سوسیالیست انقلابی" در آمریکا و اروپا انتشار میافت.
- ۳۲- ایران‌شهر، ۳۱ تیر، ۱۳۶۲، سامع بعدا نمایندگی "سازمان چریکهای فدائی خلق-پیرو برنامه (هویت)!" را در "شورای ملی مقاومت" بعهده گرفت.
- ۳۳- ایران‌شهر، ۲۵ شهریور، ۱۳۶۲.
- ۳۴- در دوره ۶۴-۱۳۶۳، چریکهای فدائی (اقلیت) فقط در مرزهای کرد - استان ایران - عراق فعالیت داشتند. در بهمن ۱۳۶۴، درگیری مسلحانه ای در مقر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) ما بین دو بخش از ساز-مان (بخشی به رهبری مصطفی مدنی - "جناح چپ اکثریت سابق"- بخش دیگر برهبری توکل) اتفاق افتاد که طی آن ۵ تن جان باختند و عده ای دیگر نیز زخمی گردیدند. درگیری سرانجام با دخالت اتحادیه میهنی کردستان (پوک) عراق پایان یافت. مسائلی سیاسی منجمله نوع برخورد به شوروی، حزب دموکرات کردستان و "شورای ملی مقاومت" باعث اصلی این درگیری بود. بعد از این جریان، سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت) در کردستان نیز موقعیت خود را از دست داده و عملاً به یک گروه کوچک تبدیل شد. برای تحلیل دقیق از علل اختلافات بین این دو بخش مراجعه کنید به حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) دوره دوم، شماره ۳ (فروردین ۱۳۶۵) صفحات ۲۷-۲۶.

- ۳۵- گروه نبرد برای رهائی طبقه کارگر، گفتگویی با امیرحسین احمدیان، بدون ذکر مکان چاپ، تیرماه ۱۳۵۸ و تقی شهرام، "نامه‌ای از زندان"، با پاورقی‌ها از هیئت تحریریه پیکار، در پیکار، شماره ۶۶ (۱۳ مرداد ۱۳۵۹).
- ۳۶- پیکار، شماره ۱۱ (۱۸ تیر ۱۳۵۸).
- ۳۷- Sepehr Zabih، قیام انقلابی ایران: یک نوشته تفسیری، سانفرانسیسکو، ۱۹۷۹، صفحه ۴۱ و لوموند، سوم ماه مه، ۱۹۸۰.
- ۳۸- گفتگویی با امیرحسین احمدیان، همانجا.
- ۳۹- مراجعه کنید به مقالات مختلف در شماره‌های پیکار، پاییز و زمستان ۱۳۵۸.
- ۴۰- پیکار، شماره ۲۸ (۲۴ دیماه ۱۳۵۸).
- ۴۱- پیکار، شماره ۴۱، (۱۵ بهمن ۱۳۵۸).
- ۴۲- پیکار، شماره ۴۱، (۱۵ بهمن ۱۳۵۸).
- ۴۳- پیکار، شماره ۱۱۰ (۲۳ خرداد ۱۳۶۰).
- ۴۴- همانجا، صفحه ۲۶.
- ۴۵- پیکار، شماره ۱۱۳ (۱۵ تیر ۱۳۶۰).
- ۴۶- ایران‌شهر، ۴ دیماه، ۱۳۶۰.
- ۴۷- ایران‌شهر، ۲۴ اردیبهشت، ۱۳۶۱.
- ۴۸- اطلاعات درباره زندگی و محیط سیاسی رهبران سازمان پیکار از شماره‌های مختلف نشریه پیکار دوره ۱۳۶۰-۱۳۵۹ کسب گردیده‌اند.
- ۴۹- "بخشی از بقایای سازمان پیکار"، انحلال کامل جناح "انقلابی" و راه حل ما، چاپ اوهایو، خرداد ۱۳۶۱.
- ۵۰- درباره مواضع و نظرات سیاسی رهبری رزمندگان مراجعه کنید به شماره‌های روزنامه رزمندگان در دوره ۱۳۵۹-۱۳۵۸.
- ۵۱- رزمندگان، شماره ۷ (۲۵ فروردین ۱۳۵۸).
- ۵۲- رزمندگان، شماره ۲۸ (۱۷ شهریور ۱۳۵۹).
- ۵۳- نگارنده اطلاعات درباره ظهور، رشد و تلاشی "کنفرانس وحدت..." را از منابع زیر اخذ کرده است:
- نشریات و اعلامیه‌های سازمان "کنفرانس وحدت..." در سال ۱۳۵۸،
- نشریه زحمت، ارگان "اتحاد انقلابی برای رهائی کار"، شماره‌های سال

- " پیرامون وحدت جنبش کمونیستی: یک طرح پیشنهادی از طرف ۵ گروه؛ حقیقت، شماره ۵۸ (۲۲ بهمن ۱۳۵۸) صفحات ۲۴-۲۱.
- ۵۴- اطلاعات درباره ایجاد و رشد و بالاخره تلاشی " سازمان وحدت انقلابی ... " از نشریات خود سازمان وهم چنین از نوشته های مختلفی که گروه های تشکیل دهنده این سازمان در سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ بیرون میدادند، اخذ گردیده اند. عمده ترین این منابع عبارتند از:
- نشریه انقلاب، ارگان " وحدت انقلابی ... "،
- زحمت، ارگان " اتحاد برای رهائی کار"،
- جزوه وحدت مسئله مرکزی و محوری نیروهای م - ل، تهران، ۱۳۵۸ و
- مقاله " ما و وحدت انقلابی "، در روزنامه حقیقت، ارگان " اتحادیه کمونیست های ایران "، شماره ۸۱ (۳۰ تیرماه ۱۳۵۹).
- ۵۵ - درباره نظرات سیاسی و ایدئولوژیکی رهبری " راه کارگر " رجوع کنید به نشریه راه کارگر دوره ۱۳۶۰-۱۳۵۸.

تنوع مارکسیسم (۱)

مارکسیسم سیستم واحد تکامل یا بنده‌ای است مرکب از آموزشهای فلسفی، اقتصادی و سیاسی. فلسفه مارکسیست عام‌ترین اصول قوانین تکامل جهان مادی (طبیعت و اجتماع) را بدست می‌دهد.

اقتصاد مارکسیستی بویژه قوانین تکامل جامعه سرمایه‌داری را می‌شناساند و سوسیالیسم علمی، معرفت به قانونمندیهای گذارناگزیر از سرمایه‌داری به سوسیالیسم از طریق انقلاب پرولتاریائی است.

ن
اگر مارکسیسم سیستم تکامل یا بنده‌ای است آنگاه نمیتوان آنرا به آثار و نوشته‌های مارکس و انگلس محدود و منحصر ساخت در غیر این صورت باید پذیرفت که مارکسیسم بمثابه علم تکامل نمی‌یابد و در شخصیت دو پایه گذاران آن محصور مانده و همراه با دیگر گونیهای عظیمی که از زمان درگذشت مارکس و انگلس در جامعه انسانی روی داده تکامل نیافته است. کسانی که با نقد مارکسیستی به نقد مارکسیسم برخاسته اند بر آنند که "مارکسیسم خواهان تشبیت نیست" این موضوعی نیست که بتوان در آن تردید کرد. انگلس خود با صراحت بر روی این خملت مارکسیسم انگشت می‌گذارد:

" هیچ چیز قطعی ، مطلق و مقدس نیست و فلسفه دیالکتیک گذرا بودن هر چیز و همه چیز را نشان می دهد . " مارکسیسم خواهان تکامل است و تکامل مارکسیسم در اوضاع و احوال مختلف و در واقعیت های گوناگون در خود مارکسیسم نهفته است . " مارکسیسم دگم نیست ، راهنمای عمل است . " ولی تکامل مارکسیسم که حتی میتواند بصورت تجدید نظر در برخی احکام مندرج در آثار مارکس و انگلس تجلی کند (و این در مسواری ناگزیر است) طرد مارکسیسم نیست ، عین مارکسیسم است . ارتقاء دادن شناخت بدرجه بالاتری است .

مارکس و انگلس خود وقتی پس از ۲۵ سال " مانیفست کمونیست " را ارزیابی میکنند بر این عقیده اند که " باید اینجا و آنجا در برخی جزئیات تجدید نظر کرد مانیفست خود توضیح ایمن اندیشه است که بکار بردن اصول همیشه و همه جا بستگی بسته شرایط تاریخی مشخص دارد و در نتیجه نباید به اقدامات و تدابیر انقلابی که در پایان فصل شمارش شده بیش از حد اهمیت داده شود . این قسمت امروز در بسیاری جهات بصورت دیگری نوشته خواهد شد " . و نیز اگر ملاحظات درباره موضع گیری کمونیست ها نسبت به احزاب مختلف اپوزیسیون (فصل) امروز نیز صحیح اند معذک در عمل کهنه شده اند زیرا که وضع سیاسی از بیخ و بن تغییر یافته و تحول تاریخ اغلب احزاب بر شمرده را بدست نیستی سپرده است . (مقدمه مارکس و انگلس بر چاپ جدید مانیفست به زبان آلمانی در ۱۸۷۲) (تکیه از ما است)

لازم به یاد آوری است که اگر تجدید نظر در مارکسیسم طرد مارکسیسم نیست ولی هر تجدید نظری در مارکسیسم ، مارکسیسم نیست و این آن چیزی است که انور خامه ای علیرغم تمام ادعای کاذبش نتوانسته است آنرا درک کند . او می تواند دو مفهوم " تجدید نظر " و " تجدید نظر طلبی " فرق نمی گذارد

و در نتیجه در کتاب خود تحت عنوان "تجدید نظرطلبی از مارکس تا مائو" خود مارکس را به تجدید نظرطلبی در مارکسیسم متهم ساخته است. "تجدید نظرطلبی" که در اصطلاح متعارف رویزیونیسم نام گرفته - "تجدید نظر" است منتها تجدید نظری که مارکسیسم را در تمام زمینه ها بسود حاکمیت بورژوازی تحریف و دگرگون میکنند در حالیکه تجدید نظر علمی مارکسیسم را در انطباق با شرایط تاریخی، بسود پرولتاریا و تحقق آرمانهای او تکامل می بخشد.

رویزیونیسم بهر شکلی که در آید طرفداران دیشه های انقلابی مارکسیسم است در هر زمینه ای که باشد، هدف رویزیونیسم منصرف کردن پرولتاریا از انقلاب و کشانیدن او بدنبال بورژوازی است.

مارکسیسم ایجاب میکند که قوانین، اصول و احکام مارکسیسم در شرایط مشخص اجتماعی پیاده شود و مبارزه طبقاتی تا بدست گرفتن قدرت حاکمه توسط پرولتاریا و ساختن سوسیالیسم دوام یابد. اما بکار بستن قوانین و احکام مارکسیسم بر شرایط مشخص "نوعی" از مارکسیسم بوجود نمیآورد بلکه همان مارکسیسم است ولو آنکه این انطباق منجر به احکام و قوانین تازه ای گردد که در آثار مارکسیسم از آنها اثری نیست.

"مانیفست کمونیست" سند برنامه ای حزب کمونیست است. آنچه که در این سند پایه ای و اساسی است، مشی سیاسی پرولتاریا برای نیل به قدرت حاکمه است. سیاست اساس مبارزه طبقاتی پرولتاریا است مبارزه اقتصادی و ایدئولوژیک در خدمت مبارزه سیاسی است. از این رو چنانچه مبارزه طبقاتی دولت را از مارکسیسم بزدایند و مارکسیسم را به عرصه فرهنگ و فلسفه و اخلاقیات محدود سازند دیگر سروکار ما با مارکسیسم نیست. با انحراف و رویگرداندن از مارکسیسم است؛

انگلس خطوط کلی "مانیفست" را که صحت خود را حفظ کرده اند

اینطور بر میسرمد: " اندیشه اساسی و راهنمای مانیفست یعنی اینکه تولید اقتصادی و ساختمان اجتماعی ناشی از آن ، در هر مرحله تاریخی لزوماً زیربنای سیاسی و فکری این مرحله را - تشکیل میدهد ، یعنی اینکه در نتیجه و پس از انحلال مالکیت مشترک زمین درازمنه اولیه ، سراسر تاریخ ، تاریخ مبارزه طبقاتی ، مبارزه میان طبقات استثمارشونده و طبقات استثمارگر میان طبقات حاکم و طبقات محکوم در مراحل مختلف تکامل اجتماعی بوده است ، یعنی اینکه این مبارزه اکنون به مرحله ای رسیده که طبقه استثمارشونده و ستم کش (پرولتاریا) دیگر نمیتواند خود را از دست طبقه ای که او را استثمار میکند و تحت ستم قرار میدهد (بورژوازی) آزاد سازد بدون اینکه در عین حال و برای همیشه همه جامعه را از استثمار ، ستم و مبارزه طبقاتی آزاد کند . این اندیشه اساسی فقط و منحصر " به مارکس تعلق دارد " (دیباچه انگلس بر چاپ "مانیفست" بیزبان آلمانی در سال ۱۸۸۳) نتیجه آنکه مبارزه طبقاتی پرولتاریا به سرنگونی بورژوازی از قدرت و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و در نهایت امر به ساختمان کمونیسم می انجامد . این اندیشه اساسی مارکس سند برنامه ای هر کمونیست است . سازمان سیاسی طبقه کارگر ، در انطباق با شرایط مشخص ابزار تحقق این برنامه است . آنکس که این " اندیشه اساسی " را رها کند یا ابزار تحقق آن را بهر بهانه ای که باشد به دور افکند یا از تاءثیر آن بیندازد ، از مارکسیسم بدور افتاده است .

ناگفته روشن است که وقتی مارکس از پرولتاریا سخن میگوید آن طبقه ای را مدنظر دارد که فاقد وسائل تولید است و نیروی کار خود را به مثابه کالا در بازار به سوراژی میفروشد . نقش و رسالت پرولتاریا در این است که از طریق

انقلاب پرولتری به ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم جامعه عمل بپوشاند. در تحقق این آرمان مقدس هیچ تفاوتی میان پرولتاریای کشورهای پیشرفته و کشورهای عقب مانده نیست. رسالت پرولتاریا از ماهیت آن برمیخیزد و ماهیت پرولتاریا در تمام جوامع سرمایه داری یکسان است. پرولتاریای کشورهای کم رشد برای گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم با مشکل بیشتری مواجه می شود، این گذار بیقین طولانی تر و دشوارتر است ولی اینها هیچکدام در مقام و نقش پرولتاریا تغییری نمیدهد.

"بکار بردن اصول همیشه و در همه جا بستگی به شرایط مشخص دارد" این آموزش مارکس و انگلس است که لنین آنرا با کلمات "تحلیل مشخص از وضع مشخص" بیان میدارد، نظام سرمایه داری دیری است وارد مرحله نوینی شده، مرحله امپریالیسم که در آن رقابت آزاد جای خود را به انحصار و سرمایه مالی داده است. تحلیل مشخص از سرمایه داری انحصاری که با سرمایه داری رقابت آزاد تفاوت فاحش دارد نمیتوانست مارکسیسم را به احکام و قوانین جدیدی نرساند. لنین که در عصر امپریالیسم میزیست و کار مارکس و انگلس را دنبال کرد با تحلیل مشخص از امپریالیسم به قوانین و احکام تازه ای دست یافت که چیزی جز تکامل مارکسیسم و مارکسیسم دوران امپریالیسم نیست. استالین بدرستی چکیده اندیشه های لنین را "مارکسیسم دوران امپریالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا" توصیف کرده است. امکان پذیر نیست در عصر امپریالیسم زیست و با قوانین و احکام دوران رقابت آزاد بتوان به انقلاب پرولتری و ساختمان سوسیالیسم تحقق بخشید. لنین میس عین مارکسیسم است و نه "نوعی" از مارکسیسم همانگونه که "اندیشه مائو" مارکسیسم است و "نوعی" از مارکسیسم نیست. مارکسیسم از زمان پیدایش خود مانند هر علم دیگر، حتی با دست

پایه گذاران آن تکامل یافته و در این تکامل لنین و مائو-
سهم برجسته ای ایفا کرده اند. لنینسیم "نوعی از مارکسیسم
نیست همانگونه که تئوری نسبت انشتین رانمیتوان نوعی
از فیزیک دانست، همانطور که ژنیتیک نوعی از بیولوژی نیست
مارکسیسم علم است و مانند هر علم دیگری تکامل میابد و تکامل
مارکسیسم را مانند هر علم دیگر نباید نوعی از مارکسیسم بشمار
آورد.

مغذک ارتدادی که گریبان بسیاری از روشنفکران "چپ" را گرفته،
آنهارا بر آن میدارده که برای مارکسیسم "انواع" گوناگونی
بتراشند.

نشریه "نظم نوین" (دفترهفتم) به پیروی از برخی مضغین
امریکائی سه "نوع" مارکسیسم برشمرده است: —————
"مارکسیسم غربی"، "مارکسیسم روسی" و مارکسیسم درکشورهای
پیرامونی، "براین" انواع "میتوان" مارکسیسم اسلامی،
مارکسیسم افریقائی "و حتی مارکسیسم مدیترانه ای" و غیره
را نیز افزود.

مارکسیسم غربی "چیست؟" مارکسیسم غربی "، تئوری
"مکتب فرانکفورت" که توسط عده ای از روشنفکران و از آنجمله
مارکوزه پایه گذاری شد، از لحاظ مضمون خود و از دیدگاه نظریه-
پردازان آن چیزی بود در مقابل مارکسیسم و آلترناتیوی که
میبایست به جای مارکسیست می نشست. این مکتب در سالهای
دهه ۳۰ قرن حاضر ظهور کرد، در موقعیکه فاشیسم بر آلمان مستولی
گشته، جنبش انقلابی کارگری در اروپا که با انقلاب اکتبر روسیه
و ج گرفته بود فرونشسته و وضع اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه-
داری تشبیه گردیده است.

پیروان مارکسیسم غربی "از اندیشه اساسی" مارکسیسم
یعنی از مبارزه طبقاتی، سیاست و دولت روی گردانیدند و به

فرهنگ ، فلسفه و اخلاقیات پرداختند . آنها میخواستند
"تصور جدیدی از مارکسیسم به عنوان یک تئوری اجتماعی ارائه
دهند" ولی در واقع در تقابل با مارکسیسم قرار گرفتند (نظم نوین
- دفتر هفتم ص ۳۶-۳۷) مضمون اساسی " مارکسیسم غربی " تئوری
نقد " است که با آن جامعه سرمایه داری را مورد انتقاد قرار می
دادند و در عین حال با نقد مارکسیسم ، مارکسیسم را کنار
میگذاشتند .

"مکتب فرانکفورت " یا با اصطلاح "نظم نوین " مارکسیسم غربی "
در نیمه دوم دهه شصت به اوج رشد و توسعه خود رسید و توانست
در میان جوانان دانشجویی کسب کند ولی در سالهای دهه
هفتاد بتدریج دچار بحران شد و روبه زوال رفت . "مارکسیسم
غربی " از آغاز دهه هفتاد علنا " مارکسیسم را کنار گذاشت و -
مستقیم یا غیرمستقیم به تثبیت و تحکیم جامعه بورژوازی و
ایدئولوژی آن پرداخت .

مارکوزه ، " یکی از پایه گذاران این مکتب در سال ۱۹۷۳ در

اثری بنام " ضد انقلاب و شورش " بر آنست که پیش شرط ساختمان
یک جامعه آزاد گستن از تجربه سنتی جهانی و گستن از سرشت
مثله شده انسان است . . . پیش از آنکه افراد قادر باشند

بها هم جامعه ای با کیفیت دیگری بنا کنند باید کششها

و تمایلات فردی تغییر یابند " (تکیه از ماست) .

هورکها مر ، یکی دیگر از پایه گذاران مکتب در سال ۱۹۷۰ در
اثر خود تحت عنوان "جهان فرتوت " بر این عقیده است که
در این اوضاع و احوال رفتار اپوزیسیون عمیقا " بستگی دارد با
یک فکر محافظه کارانه بویژه این فکر : ما خیر این جامعه
را میخواهیم اما قبل از هر چیز نه تنها نباید گذاشت استقلال
شخصیت نابود شود بلکه همانگونه که مارکس فکر میکرد ما
میخواهیم کوشش کنیم که آزادی کار فرما که بیک گروه نسبتا

کوچکی محدود بـــود به تمام جامعه گسترش یابـــد .

" (تکبیه از ما است) (فرهنگ لغات فلسفی جلد ۲ ص ۶۸۴) در اینجا نه تنها فکر مارکس دگرگون شده بلکه دفاع از جامعه سرمایه داری مورد نظر قرار گرفته ، همان جامعه ای که قبلا" به انتقاد از آن پرداخته بودند .

کارل کوش ، یکی از بزرگان این مکتب در سال ۱۹۷۲ در اثری ج تحت عنوان "بحران مارکسیسم " مینویسد " امروز مارکسیسم میان یک بحران تاریخی تئوریکی است ، بحران خود مارکسیسم بحران امروز ، دست آخر بحران تئوریهای خود مارکس وانگلس است " (زمان نو- شماره ۸ ص ۹۳)

نشریه "زمان نو" در دفاع از مارکسیست بودن کوش مقاله ای با عنوان "کارل کوش علیه "مارکسیسم" بر لبه مارکسیسم " - انتشار داده ولی نوشته های این نماینده مکتب فرانکفورت حاکی از بریدن او از مارکسیسم است. به تزه های اول و دوم کوش که مورد توجه نویسندگان نشریه است توجه کنید: "ا- از ایمن پس بی معنی است از خویش بپرسیم که آموزش مارکس وانگلس تا چه اندازه در دوران ما از نظر تئوری پذیرفتنی و از لحاظ پراتیک بکار بستنی است ، ۲- همه تلاشها برای احیاء دکترین مارکسیستی همچون یک کل و در کارکرد اطلیش بعنوان تئوری انقلاب اجتماعی طبقه کارگر امروزه اتویی های ارتجاعی انـــد" در تز ۴ آب پاکي را کا ملا" روی دست شما بی ریزد :

"۴- برای باز برپا داشتن یک تئوری ویک پراتیک انقلابی نخستین گام همانا گستن از این مارکسیسمی است که ادعای انحصار اینکار عمل انقلابی و رهبری تئوری و پراتیک را دارد ."
(هما نجاص ۹۸۵) از این صریح تر نمیتوان با مارکسیسم وداع کرد معذک نویسنده مجله با اصرار میخواهد این فیلسوف بزرگوار را -

در بسیاری موارد شبیه گرایشهای فعلی شماست" (همانجا ص ۸۵)
شاید "پروسه تکاملی" و مارکسیسم را چون کیش نیانگاشتن به این
معنی است که انسان‌بی‌ثبات و ناپایدار باشد و پیوسته از شاخه‌ای
به شاخه دیگر بپرد. چنین "پروسه تکاملی" بی‌یقین از آن مارکس
نیست و از آن مارکسیسم هم نمیتواند باشد.

برای کوش "مارکسیسم تئوری نقد است" چون مارکس در فعالیت
سازنده خود اسلحه انتقاد را بکار گرفت و کوش با نقد مارکسیسم کار
خود را می‌آغازد و سپس با نقد آنرا بدور می‌افکند. اما آنچه کسه
مارکس مورد انتقاد قرار میداد جنبه‌های ارتجاعی
محافظه‌کارانه و ضد انقلابی ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی بود.
و آنچه را که مثبت و انقلابی بود می‌گرفت و آنچه را که ارتجاعی
و محافظه‌کارانه بود بدور می‌افکند. مارکسیسم یک تئوری انقلابی
است و در تئوری انقلابی جایی برای جنبه‌های محافظه‌کارانه تا چه رسد
به ضد انقلابی نیست. از این رو سخن از "بحرران
مارکسیسم" بی‌جاست.

روشن است که اندیشه‌ها و نظرات "مارکسیسم غربی" بسیار
مارکسیسم بکلی بیگانه است و کسانی که میکوشند آنها را بمناب
"نوعی" از مارکسیسم جا بزنند نیتی جز مخدوش کردن مارکسیسم
و ایجاد سرگشتگی و سردرگمی ندارند. "مارکسیسم غربی مارکسیسم
نیست، انحراف از مارکسیسم است، ضد مارکسیسم است اگر چه
پیروان آن خود را مارکسیست بنا مندواز" مارکسیسم روسی
متما یز گردانند

مارکسیسم یکی است و در آخرین تحلیل تئوری انقلاب پرولتار-
یائی و ساختمان جامعه کمونیستی است. هر اندیشه‌ای که به
انحاء و اشکال مختلف انقلاب پرولتاریائی را از پراتیک
انقلابی فروگذارد و در نتیجه به تثبیت و تحکیم جامعه بورژوائی
همت گمارد، در چارچوب مارکسیسم نمی‌گنجد و لآنکه آنرا به
عناوین و دستاویزهای مختلف به مارکسیسم بچسبانند.

دکتريونس پارسا بناب

تاريخ سياسى ارتش ايران

نظري اجمالى به گذشته تاريخى نيروهاى نظامى

(۱۸۵۷ - ۱۵۰۰)

نزدیک به نهصدسال پس از سرنگونی رژیم ساسانی، ارتش ایران هنوز نظام منسجم، متحد و متمرکزی نداشته و بطور پراکنده خلعت ملوک الطوائفی" مشخص اقوام ایرانی را در خود نهفته داشت. به عبارت دیگر، ایران تا زمان تشکیل دولت متمرکز صفوی (۱۵۰۰ میلادی) بطرز ملوک الطوائفی اداره میشد. با اینکه دولت‌های مستقل ایرانی (چون صفاریان، سامانیان، و دیلمیان) در پیوند مختلف ایران برای دوران کوتاهی بوجود آمده و در تکامل جامعۀ ایران در جهت استقلال فرهنگی و قومی قدم‌های موثری برداشتند ولیکن، در کل، ایرانیان به جهت یورش و نفوذ نیروهای قهار بیگانه (اعراب، مغولان و تیموریان) نتوانستند ارتش متحد

ویکپارچه خود را بجا آوردند. در تحت شرایط ملوک الطوائفی ویژه ایران در بخش های مختلف ایران زمین، هرامیری ویا ملکی بر حسب تمایلات محدود ایلاتی و قومی خود سپاهی ترتیب داده و برای خود وروسای دیگر ایل و عشیره خود نیروی مسلح نظام خود را مهیا میسازد و در صورت امکان نیز به جنگ با همسایگان و دیگر ایلات بر میخاستد در میان این نوع دولت های کوچک و قدرتهای غیر متمرکز و پراکنده مسئله عمدتاً " تسلط بر زمین های حاصلخیز دیگر و داشتن دسترسی به منابع تولیدی، بویژه رودخانه های پرآب، بود. لذا علت اصلی اکثر جنگ ها نیز تسلط بر این منابع، که اکثر مواقع حیاتی محسوب میشدند، بود (۱)

بعد از رشد قدرت نظامی صفویان، ایران تحت رهبری شاه اسماعیل و بعدها شاه عباس دوباره به یک کشور متحد و یک پارچه تبدیل گشت. سیستم " ملوک الطوائفی " که نزدیک به ۷۰۰ سال در ایران ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه را تشکیل میداد از بین رفت. با ایجاد یک حکومت واحد تحت رهبری متمرکز، نیروهای نظامی در ایران نیز به یک نظام واحد و منسجم تغییر شکل داده و در خدمت " فئودالیسم - سلطنتی " دربار صفویه قرار گرفت.

ترکیب قزل باش و نظام دیگر نیروهای مسلح در عهد صفویه

نظام ایران در اوایل عهد صفویه از شصت هزار سوار محلی تشکیل - میافت که به جهت استفاده از کلاه سرخ به " کلاه سرخ ها " (در زبان - ترکی آذری به " قزل باش " ها) معروف بودند. سپاه قزل باش که در وحدت و یکپارچگی ایران و جلوگیری از پیشرفت عثمانی ها در خاک ایران نقش مهمی را ایفاء کرد، از هفت ایل بزرگ و معروف آذری - شاملو، تکلو، استاجلو، ذوالقدر، افشار، قاجار و بهارلو - تشکیل میافت . (۲)

بعد از مرگ شاه اسماعیل، سران قزل باش به نفوذ اعتبار خود

دوچندان افزوده و تدریجا " به زمین داران بزرگ در درون هیئت حاکمه سیاسی تبدیل شدند. این امر باعث وحشت در بین دیگر اشراف حاکمه سیاسی، بویژه درباریان، گشت. شاه عباس اول برای محدود ساختن قدرت سیاسی و اقتصادی سران قزل باش دست به ایجاد ارتش منظمی زد که بطور مستقیم تحت رهبری دربار و خود شاه قرار گیرد. بخاطر پیشبرد این امر، شاه عباس تعداد قزل باش ها را از شصت هزار کاهش و در عوض نیروی نظامی مرکب از بیست هزار سواره و دوازده هزار پیاده نظام بوجود آورد که بنام " شاهسون ها " معروف بودند.

شاه عباس در جریان جنگهای ایران و عثمانی متوجه برتری نظامی عثمانی ها از نظر وسایل مدرن نظامی و اسلحه های پیشرفته گشته و در صدد برآمد که ارتش خود را مسلح به وسایل مدرن نظامی آن زمان سازد. روی این اصل، قدرت حاکمه ایران از برادران شریعی دعوت کرد که نظام ایران را به فنون جدید نظامی آشنا ساخته و نیروهای جنگنده ایران را با وسایل و سلاح مدرن مسلح سازند. برادران شریعی از خاندان اریستوکرات و صنعتی انگلستان بودند و کمک نظامی به ایران را در تضاد با منافع امپراطور انگلستان نمیدیدند. انگلیس ها، کسه در این زمان میرفتند که بیک قدرت بزرگ دریائی تبدیل گردند، همیشه از قدرت عثمانی ها احساس خطر میکردند و بدین جهت خواهان تقویت نیروهای نظامی ایران بودند که در مرزهای شرقی عثمانی تنها حریف مقتدر آن امپراطوری محسوب میشد. (۳) روی این اصل، هیئت نظامی ۲۶ نفری، تحت سرپرستی برادران شریعی، در اصفهان با ایجاد کارخانه های توپ ریزی و اسلحه سازی شروع بکار کرده و برای اولین بار نظام ایران را مسلح به سلاح آتشین مدرن ساختند. بدون شک این تحول در فنون نظامی و معرفی وسایل نوین جنگی تعادل نیروهای نظامی و موازنه قدرت هارانه تنها در خاور میانه آن زمان بلکه در اروپا نیز برای سالها سال دستخوش تغییر و تحول قرار داد.

اصلاحات نظامی در زمان شاه عباس، نیروهای نظامی ایران را بسه چهار بخش مختلف رده بندی کرد:

بخش اول - سواره نظام متشکل که خودبه سه گروه تقسیم میشد:

۱- قزل باش ، که عمدتاً " ازایلات آذری و روستاهای آذربایجان عضوگیری میشدند. با اینکه قدرت نظامی سران قزل باش در نتیجه پروسه مدرنیزه کردن نظام تدریجاً " از بین رفت ولیکن در عوض روسای ایلات متشکل قزل باش در نقاط مختلف ایران به ملاکین بزرگ تبدیل گشتند.

۲- "قوللار" که مرکب از " غلامان " گرجی ، ارمنی ، چرکسی و داغستانی (عمدتاً "ازدهقانان ایلات قفقاز) بودند و تعدادشان به پانزده هزار نفر میرسید. اینان مسلح به تیروکمان و شمشیر و تبرزین و تفنگ فتیله‌ای بودند. قدرت حاکمه ، بویژه بعدها که جور وستم ملی و طبقاتی توسط صفویه علیه اقلیت‌های مذهبی و قومی شدیدتر گردید، به قوللار اعتماد سیاسی نداشته و از ترس اینکه ممکن است علیه دستگاه قیام کنند از مسلح کردن آنان به سلاح‌های مدرن آن روزه احتراز میکرد. فرمانده این گروه از سواره نظام را "قوللار- آقاسی " میخواندند.

۳- " قورچیلر " که گارد ویژه دربار سلطنت در پایتخت را تشکیل میدادند و فرمانده این گروه رانیز " قورچی باشی " خطاب میکردند این سواره نظامان عموماً " از میان با اعتمادترین اعضای شاهسون‌ها سربازگیری میشدند و در حفظ تاج و تخت صفویه و قلع و قمع جنبش‌های ضد فئودالی و ضد دربار صفویه نقش بزرگی داشتند.

بخش دوم - پیاده نظام ، که عموماً " مسلح به سلاح‌های مدرن زمان بویژه " تفنگ " بودند. تعداد این بخش از ارتش به بیست- هزار نفر میرسید و به اسم "تفنگچیلر" معروف بودند. فرمانده کل این بخش را "تفنگچیرباشی " میخواندند. تفنگ‌های این پیاده نظامان شامل تفنگ‌های فتیله‌ای بود که ایرانیان در کارخانه‌های اسلحه سازی خود در اصفهان از آنها به اندازه کافی تولید میکردند. بخش سوم - "توپچیان " ، که حدوداً " به چهار هزار نفر میرسیدند. این نیرو مسلح به چهار هزار توپ و پانصد "عراده " بود. انواع این

سلاحها در خود اصفهان تولید می‌شد. این بخش در جنگ‌های بزرگ ایران علیه عثمانی‌ها در شمال غرب ایران و ازبک‌ها در شمال ایران نقش استراتژیکی مهمی را بازی کرده و از تجزیه و انقباض ایران جلوگیری کرد.

بخش چهارم - نیروهای انتظامی، که حفظ امنیت و آرامش در راه‌ها و کاروانسراهای خارج از شهر، که در واقع مسافرخانه‌های مدرن آن عصر بودند جزو مسئولیت آنها محسوب می‌شدند. در عهد صفویه، بویژه در زمان شاه عباس، این بخش از نیروهای نظامی در رشد و حفظ بورژوازی نو بر خاسته بازرگانی ایران نقش عمده داشت این نیروها نه تنها با ایجاد امنیت و استقرار آرامش در راه‌های مهم به تجارت ایران در داخل مرزها رونق بخشیدند، بلکه آنها در زمان صلح نیز با حراست از مرزهای ایران باعث ثبات سیاسی شده و نتیجتاً به آهنگ رشد تجارت خارجی و ازدیاد فوق العاده صادرات ایرانی، بویژه ابریشم و فرش ایران، به کشورهای اروپائی و روسیه کمک کردند (۴).

قدرت حاکمه سیاسی صفویه، با ایجاد یک ارتش منظم و متمرکز از یک طرف، و باتکیه به ایدئولوژی اکثریت دهقانان و روستا-نشینان ایران (تشیع) از طرف دیگر، توانست در ایران در جریان قرن شانزدهم بعد از قرن‌ها "ملوک الطوائفی" و خانخانی یک دولت واحد و مقتدری تحت ستم "فئودالیسم سلطنتی" (دولتی)، که دارای ابعاد و ریشه‌های ویژه ایران در خود بود، بوجود آورد. صفویان با اتکاء به دهقانان ایران، که استخوان بندی نیروهای نظامی ایران را تشکیل می‌دادند، توانستند در مقابل هجوم قهار ازبک‌ها از شمال و تهاجمات سیطره جویانه امپراطوری عثمانی از غرب مقاومت کرده و تن به انقیاد قومی و ملی ندهند.

با حفظ استقلال ایران به عنوان یک کشور مستقل آسیائی، دولت صفویه برای مدت درازی با حفظ و بسط و مدرنیزه ساختن نیروهای نظامی خود توانست با کشورهای اروپائی و روسیه برپایه برابری

وارد مبادلات تجارتي و سياسي گشته و حاکمیت خود را در مقابل یورش اقتصادی و تجارتي استعمارگران اروپائی ، که در قرن شانزدهم به کشورهای آسیائی تشدید میافت ، حفظ نماید .

رژیم صفوی با اینکه توانست ایران را از زیوغ امپراطوری عثمانی نجات داده و انقیاد قومی را در سازدولی در اشرفی شدن در تجملات و زندقی اشرفی و ملاکی تجاوز به حقوق اقلیت های مذهبی و قومی و دور شدن از خواست های اقتصادی اکثریت دهقانان بتدریج پایه های اجتماعی را در داخل نهادهای فرهنگی و سیاسی ایران از دست داده و در پیروسی این امر مرتکب جنایات و ستم های زیادی علیه مردم ایران گشته . این روال که از اوایل قرن هفدهم بشدت رواج پیدا کرد باعث بروز یورش ها و قیام های دهقانی در نقاط مختلف ایران ، بویژه آذربایجان شد . (۵)

این خیزش ها ، که در بطن خود بحران های اقتصادی و اجتماعی را حمل میکرد ، بعدها به جهت فساد دربار و گرویدن پادشاهان و دیگر اولیای طبقات حاکمه به " دعاخوانی " تشیع صفوی " و توکل گوئی " زمینیه را برای تضعیف و زوال دولت و یورش بیگانگان ایران آماده ساخت . تضعیف حکومت صفویه در اوایل قرن هیجدهم و حمله افغانها بیه به ایران و بالاخره سقوط صفویه دوباره ایران را بسوی خاننسی و چند مرکزیت و هرج و مرج ملوک الطوائفی سوق داد . این مرحله از تاریخ ایران که از ۱۷۲۲ تا ۱۷۸۵ طول کشید نظام ارتش ایبران را نیز مثل سابق از هم پاشیده و وحدت و انسجامی را که برای نزدیکی به دو بیست سال از ویژگی های نیروهای نظامی ایران محسوب میشد از بین برد . (۶) .

رجعت به " ملوک الطوائفی " و پراکندگی نیروهای نظامی

درست به خاطر این شرایط ، که شرح مختصرا " گذشت ، و به جهت جو حاکم عقب گرد در این دوره ، نظام نیروهای مسلح بصورت پراکنده

مانده وعلیرغم مساعی نادرشاه وکریم خان زندآن انسجام وتشکل اداری درامورنظامی، که درعصرصفویه بوجودآمده وحتی سالها رشد سالم ومناسبی داشته، نتوانست حفظ گردد. برخلافطبقات حاکمه وقدرت سیاسی صفویه، نادرشاه وکریم خان متعلق به ایلات وعشایری بودند که از نظر تکامل صورت بندی اقتصادی - اجتماعی بسطح صفویه هانرسیده بودند و از نظر امور کشوری و اداره نظام ارتش درک نازل وعشیره ای از امور اداری وکشورداری داشته وبرخلاف صفویه بدون برنامه بوده وعملاً" نیز قادر به پولیتیزه کردن نیروهای نظامی خود نبودند. بدین جهت، سالها بعد از سرنگونی صفویه وحدت ارضی وسیاسی در ایران وجود نداشت.

هیئت حاکمه در اشرجهان بینی ملوک الطوائفی وایلاتی وداشتن درک عقب مانده وناقص از وحدت قومی وتمايلات شدید خاننسی ایران رابسوی تجزیه وانشقاق ارضی سوق داده وشرايط مادی رابرای نفوذ نیروهای خارجی به ایران آماده ساخت. (۷)

در این دوره تجارت خارجی ایران تنزل کرده ومقدار صادرات ایران به اروپا بطور قابل ملاحظه ای کاهش یافت. بوروزاری تجاری ایران، که نسبتاً بازارهای متعدد وپردرآمدی رادرشهرهای اروپای برای محصولات خود بدست آورده بود، ضعیف گشته وبیشتر به فعالیت های محلی ومنطقه ای روی آورد. تا اینکه با ظهور تکامل رژیم قاجار دوباره ایران در تحت یک مرکزیت واحد قرار گرفت ونظام نیروهای مسلح ایران نیز تدریجاً بصورت واحدی درآمد.

در زمانیکه روسای قاجار برهبری آغا محمدخان، قدرت سیاسی را تسخیر کرده وبتدریج در جریان سالهای ۱۸۰۵ - ۱۷۸۵ یک دولت مقتدر استبدادی بر اساس "فتووالیسم سلطنتی" از نوع "استبداد شرقی" را ایجاد کردند، ایران یک کشور مستقل آسیائی بوده ونیروهای خارجی هنوز نتوانسته بودند بنحوی که مورد دلخواه آنان باشد ایران را تحت نفوذ خود در آورند. در این دوره نظام ارتش ایران بطور عمده از دوتخس تشکیل میافت

بخش اول نیروهای پایتختی را شامل میشدند که به اسم "پارکابی‌ها" معروف بودند. وظیفه اصلی این قوا عبارت از حفظ و حراست از قدرت سیاسی بود که تحت رهبری قاجارها در تهران، پایتخت جدید، مستقر شده و داشتند پایه های قدرت استبدادی خود را بر کلیه نواحی ایران بسط میدادند. این بخش نزدیک به هفتاد و پنج هزار نفر چریک داوطلب داشت و مقرشان عموماً "پایتخت" بود.

بخش دوم، که به اسم قوای ولایتی معروف بودند، تقریباً تعدادشان به ۱۰۰ هزار نفر چریک میرسید. عمده وظایف این قوا حفظ و حراست از شهرهای بزرگ ایالات مختلف و حفاظت از سرحدات ایران بود. آغا محمدخان بعد از استقرار قدرت مطلقه خود بلافاصله دست به بسط و گسترش نیروهای نظامی در ایران زده و در مدت نسبتاً کمی تعداد سربازان پیاده نظام ایران را به ۶۰ هزار سرباز و قدرت سواره نظام را به ۱۴۴ هزار نفر افزایش داد. با اینکه در این زمان هنوز صاحب نیروی بحری نبود ولی شماره توپچی های نظام ایران، که وظیفه داشتند در سواحل خلیج و بحر خزر از مرزهای آبی ایران حفاظت کنند به ۲۵۰۰ نفر رسید. با در نظر گرفتن این نکته که در آغاز عصر قاجاریه جمعیت ایران بمراتب کمتر از جمعیت ایران در آستانه انقلاب بهمن ۱۲۵۷ بود، تعداد نفرات درون نظام ایران نشان میدهد که در صد قابل توجهی از مردم (جمعیت) ایران در آن عهد مشغول کار در ارتش ایران بودند. این امر بدون شک در تحکیم و گسترش قدرت سیاسی و نظامی قاجارها نقش مهمی را بازی میکرد.

ولی بعد از مرگ آغا محمدخان شرایط دگرگون گشت. اتوریته رهبری از بین رفت و رقابت شدیدی بین شاهزادگان دربار و دیگر اعضای طبقات حاکمه برای جانشینی و تسخیر قدرت در گرفت. این امر همراه با روحیه و جونیم قرن خانگانی و تمایلات عشیره‌ای از یک طرف و رقابت و تبانی قدرت‌های بزرگ اروپایی (روسیه، انگلیس و فرانسه) برای نفوذ در ایران از طرف دیگر، درهای ایران را بسوی نیروهای خارجی جهت نفوذ باز کرد.

در تحت این شرایط تاریخی ، ایران در جریان قرن نوزدهم ،
مخصوصاً " بعد از جنگ های ایران و روس در ۱۸۱۲ و ۱۸۲۷ به جولانگاه
رقابت های بی امان روس و انگلیس درآمده و تدریجاً " به کشوری
نیمه مستعمره و وابسته تبدیل گشت . در این پروسه ، ارتش نیز
بالتبع مثل اکثر نهادهای مهم جامعه ، استقلال خود را از دست داده
و علیرغم کوشش های بعضی سیاستمداران و سرداران دورانندیش و میهن -
پرست ، به حربه در دست خارجیان جهت توسعه و نفوذ درآمد . (۹)

مبارزه در راه استقلال نیروهای نظامی:

نقش عباس میرزا و میرزا تقی خان امیرکبیر

علیرغم پراکندگی ها و عدم انضباط و عقب ماندگی ، بعضی از سیاست -
مداران ایرانی ، با وجود مشکلات اقتصادی و کارشکنی های درباریان
و نیروهای استعماری در این دوره تاریخی (۱۸۶۰-۱۸۰۰) کوشیدند
که نیروهای نظامی را از سقوط کامل بدامن وابستگی و انقیاد نجات داده
و از طریق مسلح کردن نظامیان به فنون نظامی جدید و وسایل مدرن
جنگی از پروسه نیمه مستعمره گوی ایران جلوگیری نمایند . در بین
این صالحین و دولتمردان باید اینجاکوشش های دو شخصیت تاریخی
عباس میرزا و امیرکبیر - یاد کرد .

بعد از نبرد اعلان دوز (۱۸۱۲) قوای نظامی ایران ، علیرغم زحمت -
های عباس میرزا و جانبازی بیدریغ مردم ، به جهت خیانت آشکار
شاه و دربار از دست نیروهای نظامی روس ها شکست خورده و متلاشی گشت
بعد از انعقاد معاهده گلستان بین ایران و روس در ۱۸۱۳ ، عباس میرزا
و لیهده برای اینکه ارتش ایران را از انحلال کامل نجات داده و در -
جنگهای حتمی آینده از نفوذ بیشتر نظامی روس ها در خاک ایستادگان
جلوگیری کند دست به اصلاحات در نظام ارتش ایران زد . او در این
امراز کوشش های دیگر ایرانیان صالح و باتدبیری نصیب نمود . (۱۰)
عباس میرزا با کمک افرادی مثل میرزا ابوالقاسم قائم مقام

وفداکاری مردم ایران توانست قدم های مهمی را در جهت رونق و پیشرفت ارتش بردارد. نتیجه این اصلاحات این بود که نیروهای نظامی تحت رهبری او توانست در جنگ علیه عثمانی ها فاتح بیرون آیند. عثمانی ها که در این موقع میخواستند از ضعف نظامی ایران، که در معاهده تحمیلی گلستان منعکس بود، استفاده کرده و آذربایجان ایران را به متصرفات خود ضمیمه سازند در سال ۱۸۲۳ از ارتش ایران شکست خورده و عقب نشینی کردند. در همان سال انعقاد "معاهده آبرومند ارزته الروم نتیجه وجود همین قشون نیرومند" بود. (۱۱)

با وجود این پیروزی و کوشش مردم و بعضی از سیاستمداران در جهت اصلاح و پیشرفت ارتش، فتحعلیشاه و دربار او صدراعظمی حاجی میرزا آقاسی هرگز خواهان این پیشرفت ها نبوده و به علت غرق شدن در تجمل پرستی و عیاشی از یک طرف و "دعا خوانی و توکل گوئی" از طرف دیگر به هیچ نحوی به آنها تکیه سخت میکوشیدند که نیروهای نظامی ایران را برای جنگ حتمی آینده با روسیه آماده سازند، کمک نکردند. در واقع پادشاهان و دربار ایران که تا آن زمان پیوسته به استثمار و ستم علیه اکثریت مردم ایران بویژه دهقانان و تهیدستان شهری پرداخته بودند از زمان فتحعلیشاه به بعد با قبول انقیاد ملی و سرسپردگی به بیگانگان میهن فروشی و وابستگی به بیگانه رانیز به خصوصیات طبقاتی و ارتجاعی خود افزودند.

همانطور که دوران ایشان و افرادی مثل عباس میرزا پیش بینی کرده بودند روسهای تزاری تهاجم و یورش نظامی خود را در ۱۸۲۶ به خاک ایران شروع کردند. این جنگ دو سال طول کشید. علیرغم دلیری و جانبازی خلق ولی به جهت خیانت دربار، ایرانی ها دوباره از ارتش روس شکست خوردند. عهدنامه تحمیلی ترکمانچای، که در فوریه ۱۸۲۸ منعقد گردید، به وسیله اثری در دست نیروهای خارجی بسرای نفوذ در داخل ایران از آن زمان به بعد تبدیل گشت بعد از شکست ایران، عباس میرزا به مرض سل درگذشت. بعد از فوت

عباس میرزا، صدراعظم میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز بدستور محمدشاه به قتل رسید. در اواسط دهه ۱۸۴۰، خیانت آشکار دربار و انقیاد طلبی عناصری چون حاجی میرزا آقاسی ایران را به صحنه رقابت های خانمانسوز بین ایران و انگلیس درآورد. ارتش ایران در زمرستان صدارت حاجی میرزا آقاسی کا ملا "متلاشی گشته و وضع فلاکت باری پیدا کرد بطوریکه در سال ۱۸۴۷ (سال مرگ محمدشاه) تعداد نیروهای نظامی ایران به دوهزار نفر نیز منیر رسید و از سواره نظام در این موقع فقط اسمی باقی مانده بود. (۱۲) به احتمال قوی تحت این شرایطی که در این زمان استعمارگران نتوانستند ایران را نیز مثل کشورهای افریقائی و آسیائی کا ملا "تسخیر کرده و به متصرفات خود ضمیمه سازند میتوانند رقابت بین خود این استعمارگران در ایران و در اروپا از یک طرف و مقاومت و مبارزات مردم علیه نیروهای خارجی از طرف دیگر باشد.

بعد از مرگ محمدشاه پسرش ناصرالدین میرزا در شانزده سالگی به سلطنت رسید. در آغاز سلطنت او صدارت ایران بدست میرزا تقی خان امیر نظام، که بلافاصله به لقب امیر کبیر معروف شد، افتاد. زمانیکه امیر کبیر به صدارت رسید سستی وضع، تمایلات انقیاد طلبانه و داددگی سرپای ارتش را فرا گرفته بود. امیر کبیر با تکیه بر کرسی صدارت خواست از طریق استحکام و تثبیت نهاد های دولتی بویژه با ایجاد مرکزیت سیاسی و ارتش قوی و مسلح به وسایل نوین نفوذ انگلیس و روس را در ایران کمتر ساخته و با اتخاذ سیاست "موازنه منفی" در مقابل استعمارگران مواضع مستقل کسب کند. اصلاحات امیر کبیر در دوره کوتاه زمامداری اش در امور قضائی، اجتماعی امورات شهری و فرهنگی و رواج صنعت جدید در ایران و پیشرفت کشاورزی در آن عصر در نوع خود در مقایسه با کشورهای خاور میانه تحت تسلط عثمانی و آسیائی بی نظیر بود. (۱۳) بررسی این اصلاحات خارج از حوصله این کتاب است. در اینجا فقط به اصلاحات این دولت مرد ضد استعمار و مستقل در امور نظامی می پردازیم.

امیرکبیر در اصلاحات نظام ارتش ایران قدم های موثری برداشت
اول از هر چیز او طرز نظام فرانسویها و اصول نظامی انگلیس ها را که
در جریان سالهای ۱۸۲۸-۱۸۰۵ در ایران رسم شده و ترویج یافته بود
متروک و ملغی کرده و بجای آن اصول نظام سنتی "بنیچه" را رواج داده
و قانون جدید نظام را بنانهاد. در آغاز اصلاحات نیروهای نظامی شامل
بخش های زیرین بود:

چینجاه هنگ پیاده نظام

- دوازده هنگ سواره نظام

- دویست تن زنبورکچی

- چندین هنگ جماره سوار برای منطقه بلوچستان و کرمان

- چندین هنگ مرزی برای حفظ سرحدات: این بخش در قلعه هائیکه
بدستور خود امیرکبیر ساخته شده بودند متمرکز داشتند.

وقتی که این نیروهای نظامی در نتیجه اصلاحات نظامی متمرکز بیشتر
یافته و سرو صورتی بخود گرفت، در سال ۱۸۵۰ ارتش ایران به بخش-
های متفاوتی تقسیم شد که به اسم "تومان بندی" معروف بود. طبق
این تقسیم بندی کلیه نیروهای نظامی ایران به ده "تومان طبقه-
بندی" میشدند. هر "تومانی" بتفاوت از ۴ تا ۱۱ "هنگ" را شامل میشد.
در جلد سوم کتاب معروف منتظم ناصری، صنایع الدوله در مورد

این تومان بندی چنین نقل میکند: "حسب الامر مقرر شد تومان بندی
کل افواج قاهره را نمایند و روی بیرق ها اسم و عدد تومان و افواج نقل
گردد. (۱۴)

دیگر اقدامات امیرکبیر ایجاد تاسیسات نظامی و اسلحه سازی
بود. ساختمان کارخانجات باروت سازی، توپریزی، اسلحه سازی
و تهیه سازو برگ در تهران و تبریز و مشهد و اصفهان از اهم ایس-
تاسیسات بودند.

امیرکبیر برای اینکه ارتش ایران به مستشاران نظامی خارجی
وابستگی پیدا نکرده و در نتیجه بصورت یک نظام مستقل رشد کند
دست به تاسیس "دارلفنون" در تهران زد. سالها "دارلفنون"

به پایگاهی جهت تربیت افراد نظامی و غیرنظامی مستقل و ملی درآمد که در مقابل توسعه و بسط خارجی هادرایران مقاومت میکردند. دولت امیرکبیر در اول کار لاجرم از بعضی خارجیان دعوت کرد که در "دارالفنون" محصلین ایرانی را به فنون جدید نظامی آموزش دهند. برای اینکه از نفوذ روسها و انگلیس هادر "دارالفنون" جلوگیری کند، امیرکبیر از کشور اطیش افسران و معلمین لازم را استخدام کرد.

سیاست " موازنه منفی " امیرکبیر و ندادن امتیاز به هیچ کدام از نیروهای بزرگ و اقدامات او در جلوگیری جدی از نفوذ روسها و انگلیس هادر ایران طبیعتاً " آن دنیروی استعماری را بهم نزدیک ساخت. روس و انگلیس که تاکنون به رقابت خانمانسوزی در ایران مشغول بودند از آن پس به تیبانی و همکاری روی آوردند که دشمن مشترک خود یعنی امیرکبیر را از سر راه خود دور کنند. تیبانی روس و انگلیس خیانت درباریان و بخشی از ملاکین و علمای مذهبی ارتجاعی که شدیداً " اقدامات و اصلاحات امیرکبیر را تهدید نسبت به منافع طبقاتی و ضدا ایرانی خود میدیدند دست به دست هم داده و بالاخره حکم عزل او را از ناصرالدین شاه در ۲۲ نوامبر ۱۸۵۱ گرفتند. (۱۵) دشمنان استقلال ایران و نیروهای ارتجاعی که با اصلاحات ترقیخواهانهای امیرکبیر سخت در مخالفت بودند به عزل او اکتفا نکرده و امیرکبیر را پنجاه و دوروز بعد در حمام فین کاشان بقتل رساندند. پروسه نیمه مستعمره‌گی و وابستگی نیروهای نظامی

با سرنگونی دولت ضدا استعماری امیرکبیر، انقیاد طلبانی چون میرزا آقاخان اعتمادالدوله دوباره در ارکان دولت جانی تسازه گرفته و چهار نعل بسوی وابستگی تاخته و درهای ایران را بیشتر از هر زمانی در گذشته به سوی نیروهای استعمارگر بویژه روس و انگلیس باز کردند. تیبانی روس و انگلیس نیز بعد از قتل امیرکبیر دوباره به رقابت بین این دو کشور جهت تسلط بیشتر بر منابع طبیعی و انسانی ایران تبدیل شد. این رقابت ها، که منجر به یک رشته

جنگهای بی برنامه و بی هدف بین ایران و خوانین آسیای مرکزی چون خیوه و خان خوارزم شد، بنوبه خود نیروهای نظامی ایران را فرسوده تر و ضعیف تر ساخته و زمینه شکست ایرانیان را در جنگ ایران و انگلیس در ۱۸۵۶ آماده ساخت. این جنگ که به اسم "جنگ هرات" - معروف است آخرین جنگی بود که ایرانیان بایک نیروی خارجی درگیر شدند. بعد از شکست ایران و انعقاد "معاهده پاریس"، که در سال ۱۸۵۷ بین ایران و انگلیس منعقد گردید، ایران استقلال خود را کاملاً از دست داد و بیک "نیمه مستعمره" آسیائی مثل چین و تایلند تبدیل گشت. نتیجتاً ارتش ایران نیز تدریجاً "مثل اکثراً" نهادهای مهم جامعه تحت نفوذ و کنترل سیاسی و مالی نیروهای بیگانه بویژه روس و انگلیس، قرار گرفت.

در جریان نیمه مستعمره شدن ایران، که مخصوصاً "بعد از جنگ - هرات" و انعقاد "معاهده پاریس" (۱۸۵۸) تسریع گشت، ارتش ایران در حال پراکندگی و چند مرکزیت به حربه هائی در دست روس و انگلیس جهت سرکوب مقاومت مردم تبدیل شده و رهبری آن عموماً "وابسته و پابسته" به دولت های کشورهای خارجی گشت. در بررسی هر یک از ارکانهای ارتش در این دوره خواهیم دید که چگونه نیروهای نظامی عوض اینکه مستقل بوده و از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران دفاع کنند عموماً "در خدمت منافع سیاسی و تامین اهداف اقتصادی و سیاسی روس و انگلیس انجام وظیفه کرده و بعدها ضربات مهلکی بر پیکر انقلاب مشروطیت وارد ساختند.

۱- اجها نگیر قائم مقامی، تاریخ تحولات سیاسی نظامی ایران، تهران، ۱۳۲۶، صفحه ۱۰۵. این کتاب یکی از جامع ترین آثار است که درباره گذشته تاریخی ارتش ایران از نظر تحولات سیاسی بزرگان فارسی نگاشته شده است. نگارنده از توضیحات مفید این کتاب درنگار فصل اول و دوم کتاب حاضر استفاده کرده و به منابعی که قائم مقامی در کتابش از آنها استفاده کرده - مراجعه نموده و به ترتیب در پاورقی های بعدی به اصل آنها نیز اشاره کرده است.

۲- نصرالله فلسفی، تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، تهران، ۱۳۱۶، صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷. با اینکه فلسفی عمدتاً "به روابط دیپلماتیک ایران و کشورهای اروپائی بویژه انگلستان پرداخته ولی بخش های قابل توجهی از کتاب ایشان اطلاعات مفیدی درباره ساختن تشکیلاتی نیروهای نظامی ایران در عهد صفویه را ارائه میدهد. در ضمن مراجعه کنید به **Yahya Arma Jani**

خاورمیانه: گذشته و حال چاپ Englewoodcliff در نیوجرسی، ۱۹۷۰. این کتاب شامل فصلی است تحت عنوان "صفویان ایران" (صفحه ۱۶۳ به بعد) که در آن ارتش دوران صفوی بطور خلاصه مورد بررسی قرار گرفته است.

۳- قائم مقامی، همانجا، صفحات ۷ و ۸.

۴- برای شرح جامع تر ترکیب تشکیلاتی نظام ایران در عهد صفویه بویژه در دوره حکومت شاه عباس مراجعه کنید به **Chevalier Chardin** سفر مسیو شوالیه شاردن به ایران و کشورهای مشرق، در سه جلد چاپ امستردام، جلد دوم، صفحات ۲۳-۲۲۵.

۵- مراجعه کنید به صدبهرنگی، مجموعه مقاله ها، تهران، ۱۳۴۸، صفحات ۱۵۳ تا ۱۷۴.

۶- سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، در چهار جلد - تهران، ۱۳۳۶، جلد اول، صفحات ۷۶ تا ۸۵.

Ann Lambton "جامعه ایران در عهد قاجاریه" در مجله ژورنال

جامعه های آسیای مرکزی، جلد ۴۸ (آوریل ۱۹۶۱) صفحات ۱۲۳ تا ۱۲۹.

۸- به آلفرد گاردن، ما موریت سرتیپ گاردن، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۰ مراجعه کنید.

۹- قائم مقامی، همانجا، صفحات ۱۵ تا ۲۲.

۱۰- برای اطلاعات کافی در مورد اصلاحات عباس میرزا در دوره بین دو جنگ ایران و روس (۱۸۲۷-۱۸۱۳) به منابع زیر، که قائم مقامی نیز مورد استناد قرار داده، مراجعه کنید:

جمیل قوزانلو، جنگ های ایران و روس، دو جلد، تهران، ۱۳۵۸ هجری

شمسی.

طهاسان الملک سپهر، ناسخ التواریخ، تهران، ۱۳۵۱ هجری قمری، جلد

۱۱.

- میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی، مدشات قائم مقام، ۱۲۸۱، هجری شمسی چاپ خطی. نسخ این کتاب های نادر در بعضی از کتابخانه های معتبر جهان، منجمله در کتابخانه مجلس ایران، موجودند.

- ۱۱- قائم مقامی، همانجا، صفحه ۴۸.
- ۱۲- جمیل قوزانلو، تاریخ نظامی ایران دردو جلد، تهران، جلد دوم - صفحه ۴۴۹، صفحه ۱۰۵۱. یک نسخه از دو جلد این کتاب در کتابخانه مجلس ایران موجود است.
- رضاقلی میززا (فرمانفرما) وقایع بعد از وفات فتحعلیشاه، نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورای ملی در تهران، بدون ذکر تاریخ چاپ و یانگارش. به قائم مقامی، همانجا، صفحات ۴۸ و ۴۹ مراجعه کنید.
- ۱۳- برای تحقیقات مفصل و جامع درباره اصلاحات امیرکبیر به فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، دردو جلد، تهران، ۱۳۲۴-۱۳۲۳ - مراجعه کنید.
- ۱۴- صنایع الدوله، منتظم ناصری، درسه جلد، تهران، ۱۳۰۰-۱۳۹۸، جلد سوم، صفحه ۲۳۱. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به قائم مقامی همانجا، صفحات ۴۸ به بعد.
- ۱۵- درباره جزئیات عزل و بعداً "قتل امیرکبیر به کتاب فریدون آدمیت که در پاورقی شماره ۱۳ ذکر گردیده، مراجعه کنید. کتاب آدمیت یکی از موثق ترین آثار است که درباره محیط سیاسی و زندگی امیرکبیر نگاشته شده است.

آذربایجان و زبان آن از گذشته تا حال (۲)

۲- برادری و نابرابری

ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما

مسئله اقلیتها و زبان آنان یکی از آن مسائل مهم قرن بیستم است که باعث اختلافات، دشمنی ها، مناقشات، مبارزه ها، ستم ها، سرکوبها، جنگها و خونریزیهای بسیار شده است. کمتر کشوری است که به نوعی با این مسئله روبرو نباشد. ولی تناقضات ملی و زبانی و پیرویه تکامل تاریخی در هر کشور تا بیج کنکرت دیگری داده است.

در کشورهایی نظیر سوئیس سه زبان و کانادای دوزبان، مسئله چندزبانی، تقریباً میشود گفت بدون آنکه یکی از زبانهای مورد بحث دچار حق کسبی و نابرابری و زیان و ضرر یک جانب شود، حل شده است. آموزش، مطبوعات، رادیو تلویزیون و غیره، همه از طرف کلیه زبانهای موجود و رسمی در این کشورها مورد استفاده قرار میگیرد. حتی در این نوع کشورها نه دادن حقوق به این و یا آن زبان، بلکه برابری حقوق بین زبانهای مربوطه تا حد وسیعی تا مین گشته است. بطوریکه مثلاً در سوئیس هیچکدام از زبانهای فرانسوی، آلمانی و ایتالیائی به تنهایی زبان رسمی و دولتی و اداری نیست و هیچکدام از آنان از نظر حقوقی امتیازی بر دیگری ندارد.

در بعضی از کشورهای دیگر از قبیل کثیرالمله ترین کشورهای جهان یعنی اتحاد شوروی و هندوستان یک یا دوزبان رسمی و دولتی وجود دارد (در شو- روی روسی و در هندوستان هندی و انگلیسی)، چه در تئوری و چه در عمل به این زبانها ارجحیت قائل میشوند. یعنی همه ناچار به آموزش آن زبان مشترک میشوند و بدون یادگیری و بکار بردن این زبانهای رسمی امکان رشد و ترقی اجتماعی برای اشخاص (حداقل در سطح کشوری) موجود نیست. ولی حقوق زبانهای دیگر هم تا مین داده میشود. آموزش، مطبوعات و غیره به زبانهای ملی آزاد است و مثلاً ترکی آذربایجان در شوروی حتی زبان اداری و رسمی جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان بحساب میاید. البته این

نوع تامین یک سری حقوق، برابری حقوق نیست و در نتیجه نقشی که به زبان رسمی داده شود همین زبان در مقابل دیگر زبانهای ملی حالت ممتاز و حاکم دارد و باعث استحاله تدریجی زبانهای غیر سرتا سری و اعتبار نسبتاً کمتر آنان نسبت به زبان عمومی میگردد. ولی بهر حال یکرشته از حقوق زبانهای ملی تامین شده است.

در بعضی کشورهای دیگر نه برابری حقوق مطرح است و نه حداقل تامین یک سری حقوق و اختیارات به زبانهای ملی. در این کشورها شدت و درجه ستم و فشار بر زبانهای غیر رسمی از همدیگر متفاوت است. در بعضی کشورها نه تنها مطبوعات، آموزش و پرورش، برنامه های رادیو-تلویزیونی به زبانهای ملی و اقلیت ممنوع است، بلکه وابستگان این یا آن اقلیت حتی حق اختیار نامهای ملی برای خود را ندارند و یا اعلان وابستگی به این اقلیت ملی و زبانی "تجزیه طلبی" حساب میشود. وضعیت زبانهای غیر رسمی در ایران ما هم جزو طبقه بندی سوم بحساب میآید. گرچه در بعضی کشورهای دیگر ستم و فشار به مراتب بیشتری نسبت به زبانهای غیر رسمی اعمال میشود. ترکی آذربایجان زبان عموم مردم آذربایجان (شرقی و غربی) و زنجان (ایالات خمسه) و زبان مادری بخشی از اهالی سایر نقاط ایران (تهران، قزوین، خراسان، اراک، ساوه، همدان، فارس، کرمان و غیره) است. غیر از ترکمنان (که زبان آنان نیز جزو شاخه جنوبی و اوغوز ترکی است) زبان بقیه ترک زبانان ایران (از آن جمله ترکان خراسان، قشقای و...) بر اساس ترکی آذربایجان است. در ایران بیش از یک سوم جمعیت کشور ترک زبان است. اگر طبق آمار ۱۳۶۵ جمعیت ایران ۴۸۱-۴۷ میلیون نفر حساب کنیم، از این جمعیت کل بیش از ۱۶ میلیون نفر ترک زبانند. اگر تعداد کرد زبانان و عربی زبانان ایران را هم به همین رقم اضافه کنیم، اگر حتی بلوچها را نیز داخل محاسبه نکنیم و گیلکی و مازندرانی را هم فارسی حساب کنیم باز باید گفت که فارسی ("استاندارد") حتی زبان نصف جمعیت کل ایران هم نیست. یعنی اولاً ترکی در ایران اقلیت بزرگی است و ثانیاً فارسی هم اکثریتی را تشکیل نمی دهد. البته در طرح مسئله حق و حقوق یک زبان

* در صفحه بعد

تعداد جمعیت نباید نقش چندان مهمی بازی کند. یعنی از نظر اصولی حتی اگر متکلمین یک زبان فقط چند هزار نفر هم میبودند، میبایست حقوق زبانی و فرهنگی آن جمعیت تامین میگردد و نسبت به آن زبان هیچگونه حق کثی نمی شد. منظور آنست که وضع ترکی آذربایجانی حتی از نظر تعداد جمعیت متکلمین آن هم طوری نیست که مانند سرنوشت خیلی از زبانهای اقلیتها در بسیاری از کشورها به نوعی "از قلم افتاده باشد".

اوضاع و امکانات ترکی آذربایجان و متکلمین آن از چه قرار است؟ پیشتر هم گفتیم که "شوونیزم زبانی" در ایران در حقیقت باروی کار آمدن رضا شاه شروع شده ولی بعد از سرنگونی پهلوی هم ادامه یافته و امروزه در وضعیت ترکی آذربایجان و حقوق اجتماعی - سیاسی آن تغییر چندان بوجود نیامده است.

با این حساب قریب ۶۵ سال (منهای یکسال دوره حکومت پیشه‌وری)، آذربایجانیان عملاً "بی زبان" مانده، یعنی از حق طبیعی خود مبنی بر استفاده از زبان مادری در سطح رسمی و دولتی (مدارس، آموزشگاهها، ادارات، مطبوعات، مکاتبات) محروم شده‌اند.

اولا این وضعیت یک نابرابری و حق کثی آشکار است. چطور میشود که زبان یک بخش از مردم رسمی و دولتی اعلام میشود و زبان مادری بخش دیگر مردم از حق رسمی و دولتی بودن در سطح ملی و محلی محروم میگردد؟ چطور میشود که حسن فارسی زبان از این نعمت برخوردار میشود که به زبان مادری خود بنویسد و بخواند و صحبت کند ولی حسین ترکی زبان فقط حق دارد که در خانه خود و بادوستان و آشنایان همزبان خود ترکی حرف بزند ولی ناچار میشود که در خواندن و نوشتن فقط و فقط از زبانی استفاده کند که زبان مادری او نیست؟ چطور میشود که تدریس و مکاتبات رسمی به فارسی چیزی بدیهی و طبیعی و غیر قابل شک است ولی حتی طرح خواست رسمی

* از صفحه قبل: حتی به نوشته دکتر جواد هیات (۱۳۶۵) ترکی زبان اکثریت نسبی مردم ایران است.

شدن زبان ملی در سطح محلی و تدریس و تعلیم و تربیت به ترکی آذربای -
یجانی با هزار ریسک و خطر و هراس همراه است و باید هزار دلیل و منطق
آورد و جواب هزار بهانه جوئی جا هلانه و عظمت طلبانه را داد و به اقتضای
سیاست روز سیاستمداران دل بست؟

این خواست و حق انسانی و طبیعی و اولیه در تمام مدت ۶۵ سال اخیر
نه تنها سرکوب شده بلکه حتی طرح آن نیز جزو "تابو" های اجتماعی درآمده
است. این بصورتی آشکار تبعیض زبانی است، حق کشتی و فرقی گذاری بین
انسانهای یک جامعه است که فقط و فقط مبتنی بر زبان این و یا آن دسته از
افراد جامعه میشود و هیچ شکی نیست که تبعیض زبانی بهیچوجه از تبعیض
نژادی و دینی و ملی و جنسی و طبقاتی بهتر نیست.

جالب است که وظیفه توجیه این تبعیض زبانی در عرض ۶۵ سال اخیر
فقط بعهد حاکمین وقت و ارباب علم و قلم و ابسته به هیئت حاکمه هم نبوده و
بعضی از "اهل قلم" و حتی بعضی ترک زبانان ایران نیز همصدا با هیئات
های حاکمه در توجیه عقیدتی و تبلیغاتی این تبعیض زبانی کوشش کرده اند.
اساسی ترین بهانه های این توجیه از چه قرار است؟

* گویا رسمیت یافتن ترکی آذربایجانی باعث تجزیه آذربایجان و دست -
اندازی کمونیسم و شوروی در ایران میشود! آیا عکس این ادعا صحیح نیست؟
آیا تجربه گذشته نیز نشان نداده است که سرکوب ترکی آذربایجانی بهانه
عمده تجزیه طلبان و دشمنان وحدت و یکپارچگی ایران شده است؟ از طرف
دیگر آیا به بهانه ای عجیب و غریب و ساختگی و یا حتی احتمالا مدلل میتوان
یک حق انسانی و طبیعی مردم - حق استفاده رسمی از زبان خویش - را
پایمال کرد؟ تازه چرا عکس این بهانه صادق نیست؟ چرا استفاده از ترکی
آذربایجانی در شوروی باعث تجزیه طلبی و رشد الحاق گرائی نسبت به
ایران و ترکیه نمی شود؟ و یا چرا رسمیت زبان فرانسه در سوئیس باعث
تجزیه طلبی و الحاق گرائی نسبت به فرانسه نمیشود؟ بجای آنکه با عرضه
نمونه ای مثبت تر نسبت به شمال، جلوی تجزیه طلبی احتمالی گرفته شود، با
سرکوب حق استفاده رسمی از ترکی آذربایجانی بهانه بدست چنین تبلیغا -
تی داده میشود.

**** گویا رسمیت چند زبان در یک کشور باعث تضعیف وحدت ملی میشود!** **اولا** ایران کشوری یک زبانه نیست. چه بعضی ها خوششان بیاید و چه نه، زبان مادری تمام ملت ایران فارسی نیست و در ایران حداقل به چهار الی پنج زبان تکلم میشود. ثانيا وحدت ملی با سرکوب و حق کشی تا مین نمیشود که هیچ، بلکه سرکوب حقوق ملی و زبانی افراد بزرگترین زیان را به وحدت ملی میزند. تجربه آذربایجان در مقابل چشم همگان است. به تجربه کشورهای دیگر هم میتوان مراجعه کرد. هر جا ستم و سرکوب ملی بوده و هست تجزیه طلبی نیز قوت داشته و دارد. برعکس در کشورهایی که حقوق همه زبانها و اقوام تامین شده جایی برای تجزیه طلبی نیست.

**** گویا ترکی آذربایجانی زبان " اصلی " مردم آذربایجان نیست و در قرون ۱۰-۱۱ با کوچ اقوام و قبایل ترک زبان، به این منطقه " تحمیل شده "!** **اولا** زبان کنونی آذربایجان دیگر آن ترکی اقوام و قبایل ترک زبان نیست که بهنگام کوچ آنان از آسیای میانه به آذربایجان آورده شده. ترکی آذر - بایجان دچار تغییر و تحولات بسیاری شده که در اثر شرایط جدید زندگی مردم، آمیزش اقوام و قبایل، تاثیرگذاری و تاثیرپذیری زبانی بوجود آمده است، گرچه هم آن زبان و هم زبان کنونی آذربایجان جزو زبانهای ترکی بشمار میرود و نه فارسی. ثانيا فارسی کنونی هم زبان دوره پیش از عرب نیست، حالا باید با همان " استدلال " زبان پهلوی را زنده و به ایرانیان تحمیل کرد؟ زبان هر ملت و قومی همان هست که هست. نمی توان به بهانه اینکه هزار سال پیش زبان " فهلوی " و تاتی آذربایجان جزو زبانهای فارسی بوده آن زبان مهجور و یا فارسی کنونی را به آذربایجان کنونی تحمیل کرد والا باید در آمریکا هم انگلیسی را بزور لغو کرد و بجای آن زبانهای سرخپوستان را نشانید، چرا که از استیلای آمریکا توسط اروپائیان و رایج شدن انگلیسی حتی نه هزار سال بلکه فقط قریب، پانصد سال میگذرد!

**** و بالاخره میگویند گویا ترکی آذربایجانی اصلا زبان نیست، بلکه معجونی است از فارسی و عربی و ترکی (!؟). در اینکه ترکی آذربایجان شاخه ای از زبانهای ترکی است، بغیر از برخی از " مشاهیر علم و ادب پارسی " (که بیشتر از بررسی علمی دنبال غرض ورزی و توجیه سیاسی ایدئولوژیک هستند)**

هیچکس و هیچ عالم و محققى در هیچ کجای دنیا شک و شبهه‌ای بیان نکرده است. ثانیاً اگر به مسئله تاثیر پذیری ترکی از فارسی و عربی استناد میشود بیجا نخواهد بود که به تاثیر پذیری فارسی از عربی و ترکی (چه از نظر لغت و چه حتی از دیدگاه ساختار دستوری) اشاره کرد و بعنوان مثال یک فرهنگ فارسی را باز کرد و دید چند درصد لغات از عربی و دیگر زبانها گرفته شده است. حقیقت اینست که تاثیر پذیری معقول یک زبان از زبانهای دیگر (و عـلـیـه الخصوص همجواری یا بین المللی) چیزی طبیعی و بدیهی است و اصلاً مایه ننگ و شرمساری نیست که هیچ، آن زبان را غنی تر و قدرتمندتر هم میکند. این تاثیر گذاری و تاثیر پذیری در تقریباً کلیه زبانهای جهان (منهای زبانهای اقوامی که بصورت منفرد و متروک زندگی میکنند) مشاهده میشود.

ابعاد ترکی ستیزی

آذربایجانیان حداقل به اندازه فارس ها خود را ایرانی می‌شمارند. آنها نه تنها در زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی کشور منفعل، گوشه‌گیر و منزوی نیستند، بلکه در تمام زوایا و ابعاد این زندگی اجتماعی بطور فعال شریک بوده و هستند. آذربایجانیان هم در افتخارات و قهرمانیها و رخسند - گیها و جوانب مثبت و امیدبخش تاریخ کشور و هم در پس رفتها و تاریکیها و سقوطها و جهات منفی و مایوس کننده گذشته ایران، هم در پیروزیها و هم در شکستها، هم در ثروت و هم در فقر، هم در سرکوب و هم در مبارزه، هم در واپس گرائی و هم در تجدد خواهی، هم در فعالیتهای اقتصادی و تجاری و هم در زندگی ادبی و فرهنگی، هم در دربار و هیئات حاکمه و هم در صفوف مخا - لفت و مقاومت با هم میهنان فارسی زبان خود شریک و حداقل به اندازه آنان در چگونگی و روند اوضاع سهیم و دخیل بوده و هستند. شاید عمده‌ترین تعلق دیرین و پیوسته آذربایجان به جامعه ایران و وسعت سرزمین آذربایجان و قدرت اقتصادی، تجاری و کشاورزی آن، حاکمیت ترک زبانان (از قبیل قاجار و صفویه) در گذشته اشتراک در مذهب، شیعه، موقعیت مهم جغرافیائی آذربایجان (بر سر راه اروپا و روسیه) و کثرت نسبی جمعیت آن، در شکل گیری نقش آذربایجانیان در ایران موثر بوده است.

این وضع، صرفنظر از یک چندمرحله از حاکمیت رضا شاهی و محمد رضا شاهی (که خواسته اند آذربایجان و آذربایجان را به قصد و عمد در سطوح سیاسی و اقتصادی بی اعتبار کنند) کم و بیش بلا تغییر بوده است. در جنبه ایی برابری و برادری از زمان رضا شاه با این طرف یک نابرابری زبانی و فرهنگی گریبانگیر آذربایجان بوده است، بطوریکه آنان همانند همینان فارسی زبان خود نتوانسته اند از حق طبیعی استفاده رسمی از زبان مادری خود بهره مند شوند.

وضع کنونی از چه قرار است؟ در مدارس و دانشگاهها، ادارات و مراجع رسمی استفاده از زبان ترکی مانند قبل ممنوع است، یعنی در این نهادها اگر چه در سطح شخصی و غیر رسمی (مثلا بین رئیس اداره و ارباب رجوع، معلم و شاگرد) مکالمه به ترکی ممنوع نیست، منتهی جنبه رسمی ندارد. در دادگاه اگر کسی ترکی حرف بزند، صورت جلسه به فارسی نوشته میشود. در مدارس کتب درسی، زبان امتحانات و حتی گفتگوی رسمی در کلاسها فارسی است (که عین آنست که معلم فارسی زبان با شاگردان فارسی زبان خود مثل عربی حرف بزند!) نشر کتاب و مجله با اندازه دوره پهلوی ممنوع نیست. یعنی (صرفنظر از ملاحظات سیاسی) صرفا نشر یک کتاب به ترکی آذربایجان باعث پیگرد و حبس و شکنجه ناشر و موءلف و خواننده نمیشود. دولت کنونی انتشار کتب و مجلات ترکی زبان را - تا حد معینی - "تحمل میکند"، گرچه آنرا به هیچ وجه تشویق و ترغیب هم نمیکند، در صورتیکه دستگاه حکومتی با در دست داشتن انبوهی از ادارات انتشارات و تبلیغات و موءسسه ها که همگی روزنامه ها و جزوات و کتب و مجلات و اوراق فارسی زبان منتشر میکنند، عملا کار برد فارسی را تشویق و از نظر مالی و سیاسی تامین میکند.

تألیف، نشر و پخش کتب و مجلات ترکی تنها و تنها بسته به همت و فداکاری بیش از حد فرد - فرد اشخاصی است که در قبال زبان، ادبیات و فرهنگ آذربایجان احساس مسئولیت می نمایند. این همت و فداکاری (صرفنظر از مقاومت در برابر فشارهای سیاسی و مالی) بخصوص از آنجهت سنگین است که رسمی بودن فقط زبان فارسی، لزوم و نیاز اجتماعی به خواندن و نوشتن ترکی آذربایجان را از بین برده، بطوریکه فقط افراد متعهد و مسئول

(نسبت به ترکی آذربایجانی) این مجلات و کتب را میخوانند و یا چینی—مینیویسند و منتشر می کنند. از طرف دیگر رسمیت نداشتن ترکی و عدم آموزش آن در مدارس و دانشگاهها کارخواندن و نوشتن را بسیار سخت کرده، بطور—یکه حتی اغلب روشنفکران آذربایجان در خواندن و نوشتن ترکی دچار سختی و سپس یأس و رها کردن آن میشوند. در عین حال رسمی نبودن ترکی آذربایجانی و عدم نیاز اجتماعی به آن، باعث محدودیت شدید دایره فعـا—لیت های ادبی— فرهنگی— انتشاراتی در این زمینه شده است. اگر قبول کنیم که از ۱۹۷۸ باین طرف فقط حدود ۲۰۰ جلد کتاب و مجله بزبان آذربایجانی چاپ و پخش شده است، به سادگی میتوان دید که این رقم در مقابل انبوه کتب، مجلات و روزنامه هائی که در همین مدت به زبان فارسی منتشر شده چقدر ناچیز است. نتیجه دیگر رسمی نبودن ترکی آنست که مؤلفین، احتمالاً مترجمین، ناشرین و موعسات پخش، چاپ و نشر کتب و مجلات آذربایجانی زبان را از نظر مالی همیشه بعنوان یک ریسک ارزیابی میکنند و چنین اقدامی اغلب فقط به حس مسئولیت و تعهد آنان متکی است. از طرف دیگر این حق کشی در مورد زبان ترکی آذربایجانی باعث آن شده که دایره موضوعات انتشارات ترکی (علاوه بر محدودیت کمی آن) بسیار تنگ تر شود. بطوریکه اغلب کتب منتشر شده به ترکی آذربایجانی بیشتر مربوط به شعر و ادبیات است و مثلاً در زمینه—های علمی، تحقیقی، سیاسی، اقتصادی و یا ترجمه از زبانهای خارجی (به ترکی آذربایجانی) کار چشمگیری انجام نشده است.

در رادیو—تلویزیون هم وضع کم و بیش بهمین منوال است. از زمان محمد رضا شاه باین طرف بخش کوچکی از برنامه های رادیو و تلویزیون آذربایجان به زبان ترکی آذربایجانی اجرا میشود. بنظر میرسد منظور اصلی از این کار که اساساً متوجه آن اکثریتی از آذربایجانیان بوده وهست که اصلا و یا بقدر کافی فارسی نمیدانند این است که همین طبقات مردم زیر پوشش تبلیغاتی قرار داده شوند. تمرکز روی برنامه های دینی و روستائی دلیل این مدعاست. بهر تقدیر این خود نوعی تأکید اجباری استقلال زبان ترکی آذربایجانی نسبت به فارسی بوده وهست، اگر چه مقامات رسمی

پیوسته اصرار داشته اند که این برنامه ها به " لهجه محلی آذربایجان " (؟) است (نه ترکی آذربایجانی). سطح و کیفیت زبانی که در این برنامه ها بکار برده میشود اغلب آنچنان نازل بوده که باعث تمسخر مردم شده است، آنان که تا حدی از آذربایجانی استاندارد و کتبی مطلع هستند زبان رادیو-تبریز را معجونی از فارسی و ترکی میدانند و برای این نظرند که اینگونه بکاربرد ترکی آذربایجان بیشتر از آنکه به استحکام و توسعه زبان کتبی و استاندارد کمک کند باعث تقویت استحاله آن توسط فارسی میشود. اینهم البته آنچنان حیرت انگیز نیست و حتما تهیه کنندگان و نویسندگان برنامه-های ترکی چندان گناهی ندارند زیرا کار آنان نه برتحصیل در زبان مادری، لغت و دستوری سیستماتیک و معین بلکه برتجارب (اغلب التقاطی و پراکنده) شخصی استوار است و تحت تاثیر شدید فارسی و پروسه استحاله ترکی توسط فارسی قرار دارد. قابل توجه است که آنان که زبان استاندارد کتبی ترکی آذربایجان را میدانند و در این زمینه اهل قلم و نظر هستند (از قبیل اکثر نویسندگان ثابت "وارلیق" و "آذری صحیفه سی" روزنامه "فروغ آزادی) در تهیه و ترتیب برنامه های رادیو-تلویزیون شرکت داده نمیشوند. در این مورد به نکته دیگری هم باید اشاره کرد: اکثریت مطلق برنامه های جالب تر رادیو-تلویزیون (از قبیل اخبار، فیلم های تلویزیونی و سینمایی، برنامه های علمی و تحقیقاتی، کارتون و برنامه های کودکان، شو-در زمان پهلوی - و غیره) به زبان فارسی تهیه میشوند و برنامه های ترکی زبان عمدتاً خسته کننده و یکنواخت هستند. سینماها هم تقریباً فقط فیلم های فارسی- و یا با دوبلاژ فارسی - نشان میدهند. این عوامل هم باعث رکود کار ترکی آذربایجانی، عدم رشد آن و تقویت روحیه منفی و بی تفاوتی نسبت به این زبان شده و به پروسه استحاله آن توسط فارسی یاری میکند.

عوارض ۶۵ سال بی زبانی

اگر از فراز و نشیب های گذرای تاریخی و سیاسی صرف نظر کنیم -
 براحتی می بینیم که از زمان رضا شاه تا کنون، یعنی در عرض این ۶۵ سال

(باستثنای یکسال حکومت پیشه‌وری) تقریباً کلیه ابعاد ترکی ستیزی (که فوقاً بدان اشاره کردیم) موجود بوده‌اند. البته که این ترکی ستیزی و تبعیض زبانی تصادفی و بی برنامه نبوده و نیست. هدف این سیاست هرچه هم که بوده، بهر صورت در عرض این ۶۵ سال سیستمی پدید آمده که علی الظاهر جا افتاده و بدیهی جلوه میکند، سیستمی که بدون بروز مسئله چندان مهمی از دوره پهلوی به جمهوری اسلامی میراث مانده، در خطوط کلی خود ادامه داده شده و حتی در کشاکش‌ها و مناقشات سیاسی - اجتماعی موضوعی چندان حاد و مورد اختلاف نبوده است. چندو چون سیاست و برنامه ترکی زدائی را باید جامعه‌شناسان مورد تحقیق قرار دهند. آنچه که در این نوشته مورد توجه قرار داده میشود عوارض این بیماری مزمن، این زخم کهنه، نتایج تبعیض زبانی از نقطه نظر زبان‌شناسی اجتماعی است.

* بیسوادی در زبان مادری. "بیسوادی" از نقطه نظر آذربایجانیان دو جنبه و بعد دارد: یکی بیسوادی در زبان فارسی و دوم بیسوادی در زبان مادری یعنی ترکی آذربایجانی. بنا به آخرین آمار رسمی ۳۸ درصد جمعیت ۶ سال به بالای ایران (از مجموع ۴۸ میلیون نفر) بیسوادند، یعنی قادر به خواندن و نوشتن به فارسی نیستند. در مورد آذربایجان و آذربایجانیان رقم دقیقی در دست مان نیست. منتهی بیسوادی در نزد آذربایجانیان بعد دیگری هم دارد و آن اینست که در نتیجه همین ۶۵ سال ترکی ستیزی اکثریت قریب با تفاق آذربایجانیان در زبان مادری خود یعنی ترکی آذربایجانی - بیسواد بار آمده‌اند. تا عسف انگیز است که حتی اکثریت بزرگ روشنفکران و تحصیل‌کردگان آذربایجانی نیز - در نتیجه همین سیاست ترکی ستیزی - حتی قادر به نوشتن یک نامه به زبان مادری خود نیستند و یا متون آذربایجانی را به سختی میتوانند بخوانند. تنها عده بسیار قلیلی قادر به خواندن و نوشتن در زبان مادری خود هستند و این وضع هم - همچنانکه پیشتر گفته شد - تنها محصول کوشش و تلاش فردی و شخصی آنان (بعلمت حس مسئولیت و تعهد آنان نسبت به زبان مادری خویش) است و به هیچ سیستم و آموزشی مبتنی نیست و بهمین جهت خواندن و بخصوص نوشتن همین اقلیت باسواد در ترکی آذربایجانی نیز اغلب تابع یک سیستم و

نظام واحد لغوی و دستوری نیست.

* دو زبانی کاذب . دو زبانی وضعی است که یک فرد (مثلا فرزند دونفر با دو زبان مادری متفاوت) در زندگی روزمره با هر دو زبان رو برو میشود، هر دو را یاد میگیرد و از هر دو استفاده میکند. دو زبانی ویا چندزبانی میتوا- نند در مورد گروه های مختلف مردم (مثلا جامعه ترکان در آلمان و یی- ارمینان در ایالات متحده) و یا در مورد کل کشورها (از قبیل کانادا، بلژیک و یا سوئیس) صادق باشد که در این صورت کشورهای مزبور نه یک، بلکه حداقل دو زبان رسمی دارند. از نقطه نظریک فرد دو زبانی کامل آنست که فرد مزبور به هر دو زبان همانقدر وارد باشد که افرادی که فقط یکی از این زبانها زبان مادری آنان است وارد هستند. این وضعی است که در عمل به ندرت یافت میشود ولی اگر از "کامل" بودن دوزبانی صرف نظر کنیم می بینیم که (مثلا در سوئیس) کم نیستند افرادی که در محیط دو (ویا سه) زبان قرار میگیرند و هر دو (ویا هر سه) زبان را چه از نظر گفت و شنود و چه در سطح زبان کتبی به خوبی یاد میگیرند. منتهی هر محیط بالقوه دو زبانی لزوماً به آموختن و تسلط بر هر دو زبان از طرف افراد منجر نمی شود. برای مثال حداقل بخشی از کودکان خانواده های (فارسی زبان) ایرانی در فرانسه که فقط در محیط خانواده فارسی حرف میزنند ولی در بیرون (مدرسه، رادیو - تلویزیون، مطبوعات، کوچه و بازار) مجبور به استفاده از فقط فرانسوی هستند. فارسی را فقط در سطح محدود و ناقص خانوادگی و محاوره ای یاد میگیرند. در این گونه موارد اغلب کودکان و نوجوانان یا هر دو زبان (مادری رسمی) را ناقص یاد میگیرند و یا زبان مادری تا حد زیادی به نفع زبان رسمی کنار می رود یعنی افراد مزبور مثلا بیشتر فرانسوی زبان با رمیا پندت فارسی زبان. وضع آذربایجانی که در محیط فارسی زبان بار میابند (مانند آذربایجانیان مقیم تهران) هم مشابه همین وضع است: نسلهای مسن تر که در آذربایجان و محیط ترکی زبان بزرگ شده اند در ترکی محاوره ای اشکالی ندارند ولی کودکان و جوانان آذربایجانی که در محیط فارسی زبان بزرگ میشوند ترکی را فقط در محیط خانوادگی و حداکثر در مراد به با بعضی از دوستان و آشنایان و احتمالا بقال و قصاب سرکوچه مورد استفاده قرار

میدهند. هرنسلی که از آذربایجانیان مقیم تهران، اصفهان و دیگر محیط‌های فارسی زبان میگذرد فاصله آنان از زبان دراصل مادری شان یعنی ترکی آذربایجانی دورتر میشود. میدانیم که از ۵۰-۶۰ سال پیش به اینطرف هزاران خانواده آذربایجانی برای کار، تجارت، تحصیل، مشاغل اداری و غیره راهی شهرها و مناطق فارسی زبان شده و بسیاری از آنان در همانجا ماندگار شده‌اند. نسل‌های دوم، سوم و جوان‌ترین کوچیان آذربایجانی الاصل کسه تعدادشان سربه ملیونها میزنند را دیگر عملانمی توان ترکی زبان نامید، چه تسلط اغلب این افراد بیشتر در زمینه فارسی است و اگر آنها از پدران و مادران خود یک مقدار ترکی هم به ارث برده باشند، این "ترکی" محدود و ناقص در مقابل تسلط آنان بر فارسی بیشتر شبیه یک زبان خارجی است که کسی آنهم بطوری بدونا کافی آموخته باشد.

در خود آذربایجان (بعلاوه زنجان) یعنی محیط ترکی زبان شرایط دیگری حکمفرماست. در اینجا محیط محاوره‌ای (نه رسمی و کتبی) ترکی زبان است. مردم چه در چارچوب خانواده و چه در خارج از آن، در کوچه و بازار و حتی (اگر مخاطب فارسی نباشد) در اداره و موسسات (در سطح شفاهی) اصولاً ترکی حرف میزنند. بنا بر این ترکی شفاهی در اینجا مانند آنچه در نزد آذربایجانیان مقیم محیط‌های فارسی زبان شاهدش هستیم دچار پیرویه مستقیم و شدید و سریع استحاله توسط فارسی نیست. اینجانب نوع و شکل دیگری از پیرویه استحاله در جریان است. عدم رسمیت ترکی آذربایجانی و محدود ماندن آن در سطح شفاهی و غیررسمی از سوئی و نفوذ همه جانبه و روز افزون زبان رسمی یعنی فارسی از سوی دیگر وضع نابرابری ایجاد کرده است. بطوریکه فارسی تدریجاً زبان شفاهی ترکی آذربایجانی را نیز تحت تاثیر هرچشمه بیشتر خود قرار داده و میدهد.

شاید بهترین کیفیت دو زبانی را بتوان در میان تحصیل کردگان آذربایجان یافت. اغلب آذربایجانیان که به فارسی (علی‌الخصوص فارسی کتبی) تسلط دارند جزو تحصیل کردگان و روشنفکران آذربایجانی هستند. ولی این دوزبانی هم اغلب ناقص و یکجانبه است، زیرا توان استفاده از این دو زبان در بسیاری از روشنفکران یکی نیست: فارسی غیرفعال (خواندن

فهمیدن) بعضی ها بهتر از فارسی فعال (نوشتن، صحبت کردن) آنان است، در حالیکه اکثریت آنان قادر به نوشتن و خواندن ترکی نیستند ولی راحت‌تر صحبت میکنند و می‌فهمند. علی‌الاصول میتوان گفت که هر قدر میزان تحصیل افراد کمتر باشد توان استفاده آنان از فارسی نیز ضعیف‌تر، برعکس ترکی محاوره‌ای آنان " تمیز" تر است.

صرف نظر از تحصیل کردگان، روشنفکران، دبیرستان‌نیا، دانشگایان و دانشجویان، کارمندان دولتی، ارتشیان و اقشار و افراد دیگر مردم که بنوعی در تماس روزمره با فارسی هستند بخش مهمی از آذربایجانیان یعنی روستا-نیان، کارگران و دیگر زحمتکشان شهری، درصد قابل توجهی از زنان خانه‌دار، کسبه و اصناف علی‌الاصول یا کاملاً از فارسی بی‌خبرند و یا - اگر هم دبستان و یا کلاس اکابرو مبارزه با بیسوادی را هم تمام کرده باشند - عملاً قادر به استفاده شفاهی و کتبی از زبان فارسی نیستند.

بطور خلاصه میشود گفت که اگرچه روبرویی آذربایجانیان با دو زبان ترکی آذربایجانی و فارسی آنانرا بالقوه در محیط دو زبانی قرار داده، شرایط این محیط عملاً آنچنان است که آذربایجانیان نه تنها قادر به استفاده از این فرصت مناسب برای آموزش هر دو زبان نشده اند بلکه اکثریت آنان - صرف نظر از فارسی - زبان کتبی و استاندارد خود را نمی‌دانند.

* نابرابری در زندگی اجتماعی

نه در دوره پهلوی و نه در جمهوری اسلامی هیچ قانونی موجود نبوده و نیست که آذربایجانیان را به صرف ترک و ترک زبان بودن از کار، اشتغال، تحصیل، احراز فلان پست و منصب و دیگر حقوق اجتماعی و مدنی محروم کند. ولی این فقط ظاهراً مسئله است. قوانین هیچ کشوری فرزندان طبقات و اقشار فقیر و بی‌چیز را از تحصیل محروم نمی‌کند، اما شرایط عملی طوری است که آنان - با محرومیت از تساوی شانس و امکان با دیگران - علی‌الاصول قادر به ترقی و تعالی اجتماعی نمی‌شوند و یا در مقایسه با دیگران با مشکلات - به مراتب بیشتری روبرو میگردند. وضع آذربایجانیان در ایران هم کمابیش بهمین منوال است. در اینجا نابرابری اصلی در شانس و امکان عبارت از زبان فارسی است که تنها زبان رسمی، اداری و دولتی کشور است، ولی زبان

مادری آذربایجانیان نیست. کارها و مشاغل اداری و رسمی بدون دانستن فارسی میسر نیست. در مشاغل و مراتب رسمی هرچقدر بالاتر بروییم لزوم تسلط بر فارسی (محاوره و کتبی) بیشتر میشود. کارهای خصوصی هم (حتی در خود آذربایجان) بدون دانستن فارسی مشکلتر است و یا برعکس دانستن فارسی عاملی است که میتواند کارهای حتی کوچک خصوصی را موفق تر بکند (ترقی در بخش خصوصی و توسعه آن به تهران و دیگر مناطق فارسی زبان، البته باز، بدون فارسی میسر نیست). نتیجتاً دو ایرانی با شرایط و امکانات مشابه ولی یکی فارسی زبان و دیگری ترکی زبان دارای شانس و امکانات مشابه و مساوی در ترقی و تعالی اجتماعی نیستند. ترکی زبان باید انرژی و وقت بیشتری صرف کند تا از نظر زبان با هم وطن فارسی زبان خود کما بیش مساوی الحقوق باشد. تازه استعداد و امکانات همه در فرا-گیری یک زبان خارجی (بهر صورت غیر مادری) یکی نیست. طبیعی است که خیلی از آذربایجانیان حتی بعد از ۲۰-۳۰ سال تحصیل و کارهنوز با اکراه و عدم اطمینان فارسی حرف میزنند و هم نشینی با هم زبانان خود را ترجیح میدهند و در این شرایط است که راحت و صمیمی و فعال میشوند. حتی کمروئی، گوشه گیری، کم حرفی، خجالتی بودن و غیره که به "شهرستانی" ها نسبت میدهند بنظر میرسد که بیشتر مربوط به همین عامل زبان مادری باشد. این مظاهر علاوه بر جوانب روانشناسی و فردی آن بر تکامل و تکوین شخصیت اجتماعی افراد و در نتیجه موفقیت و یا عدم موفقیت آنان نیز تاثیر میگذارد. اینک آذربایجانیان در زمینه های مختلف فعالیت اجتماعی، سطوح علمی، آکادمیک، تحقیقی و فنی، اجتماعی، سیاسی، تجارت و صنایع، هنری و ادبی و غیره (که همه مبتنی بر زبان و فرهنگ فارسی هستند) فعال بوده و هستند - حقیقتاً نشانه درایت و استعداد آنان است. ولی شکی نمی توان کرد که محرومیت آذربایجانیان از ترکی آذربایجان بعنوان زبان ملی و رسمی خودشان جلوی پیشرفت و ترقی بمراتب بیشتر آنان را گرفته و میگیرد.

* "بحران شخصیت"؟

"- ملت تو چیست؟

- من مسلمان و درعین حال ترک هستم.

- عثمانی هستی؟

- خیر، من بیجانی هستم .

- موطن بیجانی ها کجاست؟

- تا جائیکه اطلاع دارم، آنطرف ارس آذری ها زندگی

می کنند، اینطرف ارس بیجانی ها . این دویا هم

آذربایجانی ها را تشکیل می دهند . ولی ما به تنهایی بیجا -

نی هستیم .

- زبان توترکی است، یعنی توترک هستی؟

- وضعیت مرا نمی توان با یک اصطلاح بخصوصی توصیف

کرد . من ترکم ، ولی بیجانی هستم .

- حالا بجای ترک بیجانی بودن، چرا بخودت ترک آذر-

بایجانی گفته و مشکلت را حل نمی کنی؟"

این نقل قول متعلق به روزنامه " کشکول " شماره ۲۲ (سال ۱۸۹۱) است که

در آذربایجان شمالی چاپ میشد . در عرض این تقریباً ۱۰۰ سالی که گذشته

خیلی از مسائل و سئوالهای مربوط به شخصیت و هویت ملی و فرهنگی و زبانی

آذربایجانیان طوری حل نشده (و نتوانسته حل شود) که مورد رضایت و توافق

همه باشد . حتی در مورد نامگذاری زبان ملی آذربایجان هم اختلاف نظر

موجود است . " لهجه محلی آذربایجان " ، ترکی ، ترکی آذربایجان ، آذربایجانی

، آذری ... هر طرف ذینفع (بیشتر با ملاحظات و پیش داوریهای سیاسی)

یکی از این نامگذاریها را انتخاب میکند (در صورتیکه این مناقشات مثلاً

در مورد فارسی ، انگلیسی ، چینی و یا ایتالیائی مطرح نیست) . تبلیغات

شوونیستی فارسی از سوئی و (با درجه ای شاید ضعیفتر) تبلیغات ناسیونال-

لیستی آذربایجانی و ترکی از سوی دیگر باعث تزلزل و تردد در انسجام

طبیعی و قانونمند هویت و شخصیت و آگاهی ملی آذربایجانیان میشود .

این گونه تبلیغات ، آذربایجانیان را که اغلب خود را ایرانی و در عین حال

ترک و ترک زبان میدانند بزور و بصورتی مصنوعی به یک دو راهی هل میدهد

و میخواهد آنرا و ادار به انتخاب یکی از شاخص های هویت و شخصیت

ملی شان نمایند که اینهم ، به سهم خود ، باعث آشوب در فکر و آگاهی و شعور ملی

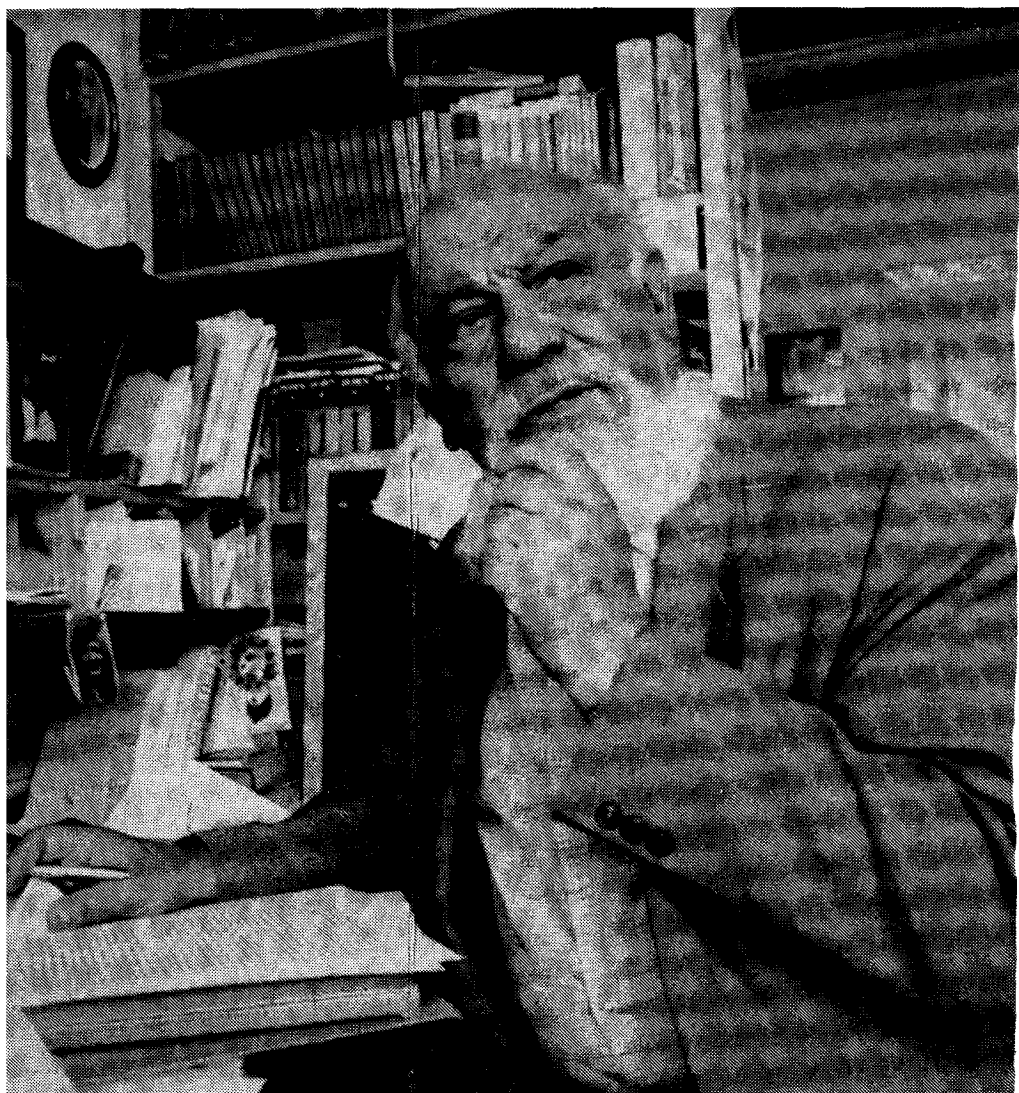
و قومی و زبانی آذربایجانیان میشود.

ادامه دارد

توضیح مولف :

بعضی از اطلاعات این بخش از سلسله مقالات "آذربایجان و زبان آن" از کتاب جدید انتشار و مفضل "سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی" نوشته جواد هیأت (تهران ۱۳۶۵)، ارقام مربوط به جمعیت و درصد بیسوادی از روز-نامه اطلاعات مورخه ۲۴-۲۰ مهر ۶۵ و برخی دیگر از اطلاعات پایه ای از مناسبت-مع مذکور در پایان بخش نخست مقاله گرفته شده است. اغلاط تایپی و چاپی فاحش و یا نسبتاً بی اهمیتی که حتماً از نظر خوانندگان نیز پوشیده نخواهد ماند، انشاءالله یا در پایان آخرین بخش این سلسله مقالات و یا در کتابی که امید است همه این مقالات را دربرگیرد، تصحیح خواهد شد.

گورباچف ريسك بزرگی میکند



مصاحبه روزنامه Tages-Anzeige با نویسنده خلع تبعه شده روسی

لئوکوپلف

س - آقای کوپلف آیا در روسیه نسیم جدیدی می‌وزد؟

ج - من امیدوارم که این یک نسیم نباشد بلکه یک تغییر آب و هوایی باشد. اما اینها همیشه امیدهای نامعلوم هستند.

س - آیا بازگشت زاخاروف به مسکونقطه عطفی یا آغاز یک نقطه عطف است؟
ج - در این باره نیز من امیدوارم. بازگشت زاخاروف ناگهانی و غیرمنتظره بود. و خوشحالی از این بازگشت نیز بسیار زیاد بود. اما من سعی می‌کنم برخورد منم که خوشحالی طبیعی از این جریان تبدیل به خیالات واهی نشود. اینکه زاخاروف بعد از هفت سال تبعید غیرقانونی و بی‌معنی به مسکو بازگشت یعنی اینکه دولت متوجه شده که نگهداشتن او در آنجا بی‌نتیجه است. کمک دیگر به این بازگشت فشاری بود که از داخل و خارج وارد میشد، از طرف دانشمندان و سیاستمداران و انسانهای بسیاری که برای صلح و خلع سلاح مبارزه می‌کنند.

اما در این جریان یک نکته منفی نیز وجود دارد: تا بحال فقط زاخاروف و چند طرفدار دیگر حقوق بشر مورد عفو قرار گرفته و آزاد شده‌اند.

مهم چیز است که زاخاروف در اولین صحبت خویش با گورباچف گفت و چیزی که در تمام مصاحبه‌ها تکرار کرده است: اینکه یک عفو عمومی سیاسی باید به اجرا دربیاید. که تمام زندانیان سیاسی آزاد شوند و اینکه این موضوع بر اساس یک جریان حقوقی به اجرا دربیاید.

چیزی که برای من مورد تعجب است اینست که تمام این چیزهای خوب که آنجا اتفاق می‌افتند به گونه عفو و دل‌رحمی دستگاه‌های بالانشان داده می‌شود. ولی این عفو نیست شناخت اشتباهات گذشته و سعی در رفع آنها است.

س - عقیده شما درباره قانونیت جدید گورباچف چیست؟ آیا اینها نکته‌های اولیه یک جریان حقوقی قانونی در شوروی با توجه به گذشته هستند یا فقط تبلیغات؟

ج - خیر. فقط تبلیغات نیست، زیرا واقعیات موجود نشان می‌دهد که برای اولین بار درباره لزوم رفرم‌های اساسی در دستگاه حقوقی نوشته و گفتگو میشود. اما اینها فقط نکات اولیه هستند که تا بحال قابلیت حقوقی ندارند. با این وجود مهم است که امروز در وسایل ارتباط جمعی روسیه خیلی بیشتر و غیر قابل مقایسه با سابق انتقاد میشود. نه فقط افراد مافوق حزبی، بلکه دستگا‌ه‌های مختلف و خصوصیات اساسی سیستم بدون ملاحظه زیر ذره بین قرار داده میشوند. من گورباچف را شخصاً نمی‌شناسم و نمی‌خواهم خصوصیات خوبی را که ممکن است داشته باشد اساس قرار دهم، ولی انسان میتواند روی اصولیت پراگماتیک او حساب بکند. و همینطور روی هوشی که او و همکارانش ظاهراً دارا می‌باشند. اینها برداشت من از صحبت‌های او و عملکرد او است. موقعیت اجتماعی و اقتصادی در روسیه غیر قابل تحمل گشته است. اگر در این محیط رفرم‌های اساسی و عمیق نشود، فاجعه‌هایی بوقوع خواهند پیوست.

س - مسئله اساسی در شوروی امروز چیست؟

مسائل حیاتی بسیاری موجود است.

بحران موجود در کشاورزی، کمبود بزرگ در مواد غذایی. وجود فقر در بسیاری از شهرها و مناطق بطوری که اینجا در اروپای غربی قابل تصور نیست. همین‌طور در صنعت، در بازرگانی در موسسات فرهنگی و پزشکی.

امروزه بخصوص دیده میشود که تمام این مسائل مادی فقط همراه با مسائل داخلی و خارجی، حقوقی و انسانی قابل حل میباشد.

اینکه چگونه رهبری جدید روسیه این مشکلات را حل میتواند بکند به عقیده من درسه لغت خلاصه میشود: زاخاروف، افغانستان، استالین.

این بدین معنی است که: آزادی برای زاخاروف و عفو عمومی سیاسی.

دیگر اینکه پایان بخشی به این جنگ ننگ‌آور و خروج نظامی از افغانستان و چکوسلواکی و مجارستان.

دیگر اینکه پایان بخشی به این تسلیح بی معنی که همه چیز را می‌بلعد. در کنار این مهم است که گذشته باز بشود. باید حقیقت‌رانه فقط درباره اعمال استالین بازگو کرد یعنی نه آنصورت که خروشچف در آن زمان مطرح کرد

بلکه درباره سیستم دیکتاتوری و استالینیستی درباره ازبکستان و ازبکستانها دهقان، درباره ترور جمعی، درباره قرارداد استالین و هیتلر، درباره تسخیر کشورهای بالکان، درباره تقسیم لهستان .

درباره تمام اینها باید بتوان حقیقت را گفت و نوشت .

یک مسئله اساسی دیگر اینست که به مردم قبولانده که به خود اطمینان داشته باشند و با وجدان خود در این پاکسازی کشور خود شرکت کنند. که این انقلاب صلح آمیز بدون نفرت و انتقامجویی و بدون فشار به پیش برود .

س - فراخوان گورباچف به مردم شوروی درباره میهن پرستی نیز به همین شیوه است و همینطور به زاخاروف، هنگام بازگشت او به شوروی .

ج - گورباچف لازم نیست به زاخاروف درس میهن پرستی بدهد. زاخاروف در تمام زندگی خود میهن پرست بوده است .

س - چگونه میتوان تضاد بین عدم مرکزیت و نگهداری قدرت همه جانبه حزب را حل کرد؟

ج - بله این مسئله مشکل است. اما وقتی در مملکت و در حزب یک انتقاد واقعاً آزاد موجود باشد وقتی آزادی حق بیان قانوناً تضمین شده باشد، شاید حزب و دستگاه دولتی چنان عمل کنند که این تضاد قابل تحمل باشد .

س - اما اپوزیسیون در این کشور مسئله کلا ناشناخته‌ای است؟

ج - در روسیه از زمان رفرم‌های تزار الکساندر دوم و بخصوص در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ جریانات قانونی اپوزیسیون سیاسی موجود بودند . مطبوعات اپوزیسیون نیز در دهه‌های آخر قرن نوزدهم وجود داشتند. ادعای‌های بعضی نویسندگان اروپای میانه و غربی که در روسیه سنت‌های دمکراتیک موجود نیست و اینکه روسیه هیچگاه به اروپا وابستگی نداشته و هیچگاه قابلیت آزادی و دمکراسی نداشته، اساساً غلط هستند .

در تاریخ روسیه جنبشهای آزادیبخش زیادی موجود بوده‌اند. در تاریخ روسیه جمهوری‌های آزاد شهری (مانند نوگورود و پسکو) که تا قرن شانزدهم ادامه یافتند موجود بوده‌اند و از آن به بعد جنبشهای آزادیبخش قزاقستان، دهقانان که به جنگ‌ها یا به سبیری فرار میکردند که در آنجا آزاد زندگی کنند .

س - رفتار غرب در مقابل شوروی چگونه باید باشد؟

ج- اگر بخواهید با یک کلمه جواب بدهم خواهی گفت عاقلانه .
باید اطلاعات واقع بینانه بدست آورد و عاقلانه تحلیل کرد . تسلیم کلیشه ها و تخیلات موجود نشد و از " رادیکال های چپ و راست " تبعیت نکرد .
شعارهای سابق درباره امپراطوری شرارت امروز کمک نمی کنند و فقط ضرر میرسانند . شوروی امروز یک کشور واحد نیست . در شوروی امروز خلق های زیادی زندگی میکنند . دولت و جامعه آن میتوانند تحت تاثیر غرب قرار بگیرند . شوروی باید خلع سلاح بکند . زیرا اگر تسلیح ادامه پیدا کند فاجعه - هایی اتفاق خواهند افتاد . آندسته از سیاستمداران آمریکایی که از سال ۱۹۴۱ تا بحال این سیاست را در پیش دارند که بایده شوروی را از بین برد سیاست عاقلانه ای نیست . زیرا یک فاجعه در شوروی فقط برای خود این کشور و همسایگانیش خطرناک نیست .

س - آیا سیاست عاقلانه لازم بدون تشنج زدائی ممکن است ؟
ج - خیر . تشنج زدایی باید بدون قید و شرط بدست بیاید ولی نه یک تشنج - زدائی ظاهری به هر قیمت ممکن . آنچه که تا بحال در بعضی محافل سیاسی به چشم میخورد . اینگونه تشنج زدائی فقط به درد اطاق های پذیرایی - دولتها میخورد . تشنج زدائی واقعی یعنی که تمام طرفین با آزادی و آزادی با زهم بیشتر با هم برخورد کنند . و این بدین معناست که روابط بدون تشنج بین خلقها ، بین موسسات اجتماعی و بین انسانها بوجود بیاید . باید دوستانه ، آرام ، بدون تنفر ولی با سختی تمام تقاضا کرد که تمام کسانی که برای تشنج زدائی فعالیت میکنند دارای حقوق مساوی باشند .

س - نظر شما درباره نا آرامی هایی که بتازگی در آلمان اتفاق افتاد چیست ؟

ج - این نا آرامی ها اکنون علنا بوقوع پیوسته اند و سیاست رفرم باعث آن شد . سیاست ملیتهای استالینیستی عمیقاً غیر انسانی بود . دولت استالین در سالهای سی بزرگترین قسمت خردمندان ملی رادر کاکا زوس ، آسیای میانه و نزدیک و قزاقستان از بین برد . و در آن زمان گفته شد که تمام روشنفکران آنجا ملأ و فرزندان قشر بالای فئودال بوده اند ، امروز باید خردمندان جدید روسی تربیت شوند . اما بخصوص در بین این روشنفکران یا نیمه روشنفکران

شوروی احساسات ملی قوی تر و غیر قابل مقایسه‌ای با سابق بوجود آمده. در این بین شخصیت ملی خرد شده از سابق و تمام ناراحتی‌هایی که سیا - ست شوروی برای این خلقها آورده نقش بازی کرده است و این اتفاق در قزاقستان بوقوع پیوست. من امروز نمی‌دانم که چگونه باید بیماری ملی - گراییی افراطی را معالجه‌میتوان کرد، شاید فقط وقتی که امپراطوری از بین برود. شرایط آما آتا در وینیوس، ریگا، تالین، یعنی در کشورهای بالتیک و در کاکوزوس، در اوکراین، در مولداوین وجود دارد.

تضادهای ملی توسط طرز عمل بدون ملاحظه مقامات امنیتی، توسط تمام سیستم نامحق مرتباً تشدید پیدا کرده‌اند. امروز روسها مورد تنفر هستند. هر چند روسها بعنوان خلق بیشتر از همه تحت فشار این سیستم بوده‌اند و هستند.

س - راه نجات چیست؟

ج - امیدوارم که راه نجات صلح آمیز باشد.

س - امروزه گورباچف مرتباً با خروشچف مقایسه میشود که در جای خود ماند و بعد ریشه‌اش زده شده و سقوط کرد. آیا گورباچف نیز یک چنین سرنوشتی خواهد داشت.

ج - او ریسک بزرگی میکند. اما تفاوت آنها در چه است؟

خروشچف تحت رژیم استالین مقام بزرگی داشت. ولی او بعنوان شخص معمولی ای نکات مثبت شخصی داشت که ریشه در این گذشته داشتند. او ناگهان نمیتوانست کار خوبی نیز بکند. و او واقعاً به کمونیسم اعتقاد داشت و به این که این هدف همه وسیله‌ها را تبرئه میکند. ولی او هیچ چیز از مسائل کشورهای دیگر، از نسلهای دیگر در کشور خود، از فساد سیستم نمی‌فهمید. او اعتقاد داشت که با این سیستم و کمی آرایش آن میتوان به جایی رسید. و تمام اینها با دستور سیاست کادرها. با این سیاست و در حزب برای خودش دوستان کمی و دشمنان زیادی درست کرد.

گورباچف اساساً با خروشچف فرق دارد. او در ترور جمعی شرکت نداشته است و مقصر نیست. شاید به این دلیل که در آن زمان مصدر کار نبود. ولی او از بیماری‌های اساسی سیستم بیشتر از خروشچف آگاه است. اینکه آیا

او همه چیز را میفهمد نمیدانم. هرچه او میکند نیز اغلب فقط تصحیح ظاهری است. او باهوش است اطلاعات بیشتری دارد و بدین دلیل میتوان امید داشت که او بیشتر موفق خواهد شد. او حتما دشمنان زیادی نیز دارد و نه فقط در دستگاه، در خلق نیز امروز ناراضیان زیادی موجود هستند و فروشگاههای مواد غذایی مثل سابق کماکان خالی هستند. در بعضی نقاط شاید خالی تر. من به او حسودی نمیکنم.

س - شما در موعظه کتاب خود "و برای من یک بت ساخت" نوشته اید که از گذشته نمی توان فرار کرد. و بایک نقل قول از آنا آخمتوا شاعر گفته اید که گذشته نیز آینده را به بار میاورد. آیا این احساس را دارید که اکنون به آینده ای میرسیم که چیز جدیدی به تکامل میرسد؟

ج - بین آرزوها و محاسبات عقلانی فرق گذاشتن مشکل است. من امیدوارم و این امید بیشتر روی اعتقاد تاروی دانستن متکی است که آنچیزی که امروز به جلومیرود نطفه های یک آینده بهتر را در خود پرورش بدهد. اما من متاسفانه این راهم میدانم که مقاومت های بسیاری و ترمزها و موانع بیشتری موجود است.

من به قدرت کلام اعتقاد دارم. من به قدرت روح اعتقاد دارم، با تمام ملاحظات انتقادی تصور میکنم که در صحبت گورباچف - ساخاروف اشعه نوری برای آینده دیده ام. من اعتقاد عمیق دارم که انسانیت امروزه فقط هنگامی میتواند مطمئن زندگی کند که قدرت کشور وی، علم و اخلاق متحد بشوند و از هم جدا نشوند. این وحدت سه گانه سیاست، علم و اخلاق لازمه اصلی زندگی بشریت است. در ۱۶ دسامبر ۱۹۸۶ برای اولین بار یک رئیس کشور خواهان رفرم بایک مرد که تواما یک دانشمند بزرگ و یک انسان از خود گذشته است برخورد کردند. من این برخورد را بعنوان یک ندا برای آینده تلقی میکنم.

بهار پراگ بهار مسکو

"بسیوی سال ۲۰۰۰"

۹- ۳ Mai ۱۹۸۷- سال ۱۸ شماره

"دوغو پیرینچک"

پس از بهار، تابستان میاید. اما بعد از "بهار پراگ" در سال ۱۹۶۸ از مستان چکسلواکی فرار سیده بود. نوشته های "جیری پلیکان" (Jiri Pelikan) نشان دهنده این بود که رهبر "بهار پراگ"، (دوبچک) امیدوار بوده است که "رفقای شوروی" روزی معنی رفرمهای ۱۹۶۸ چکسلواکی را خواهند فهمید. امروزه تفسیرهای رفرمهای گورباچف در سه کلمه خلاصه میشوند: بهار پراگ در مسکو... اما اینبار صحبت از "بهار پراگ"ی است که تانکهای پیمان ورشو نمی توانند سرکوبش کنند.

بسیار خوب، ولی آب و هوای شوروی تا چه اندازه برای این "بهار پراگ" مناسب است؟

"سوسیالیسم دموکراتیک انسانی" دوبچک بر روی حقایق چکسلواکی بنا میشد. در حالیکه نقش شوروی در رابطه با سیستم در مقیاس جهانی است و در این نقش پیدا کردن خطوط یک مظلوم غیر ممکن است.

علیرغم همه این بحثها، میتوان گفت که جناح حاکم بر شوروی فرق چندانی با طراحان رفرمهای ۱۹۶۸ چکسلواکی ندارد. در صورتی که دوبچکی که در مسکو سرکار آمده، راهی را طی کند که منطبق بر شرایط خاص شوروی باشد. تحلیلگران ساخت حکومتهای شوروی و کشورهای اروپای شرقی، متفکرینی مثل کارلو، (Carlo)، کورون (Kuron)، مدویدوف (Medvedev)، اتاشیک (Otasik) و سلیسکی (Voslenski)، کلمان (Kolman)، باهرو (Bahro)، هاومان (Haveman)، پلیکان که در پستهای مهم این کشورها بوده اند، همگی برای این عقیده اند (به استثنای کارلو) که در درون احزاب به طور اساسی دو (بعقیده بعضی ها سه) گرایش، علیرغم نامهای مختلف آنها وجود دارد.

غربیها این دو گرایش را گرایشهای ارتجاعی و لیبرالی نام نهاده اند. ارتجاعیها اکثر نمایندگان دستگاه حزبی و بوروکراسی مرکزی، لیبرالها مدیران

اقتصادی و نسبت به دسته اول طرفداران گرایش عدم تمرکز قدرت محسوب میشوند.

- بدون شک، در شوروی حکومتی که دستگاه حزبی را در اختیار ندارد، نمیتواند مورد بحث باشد. بلکه باید از گروهی که سفت و سخت حافظ منافع دستگاه و گروهی که نسبت به گروه اول اجتماعیتند، صحبت کرد.

- در گذشته، برژنف و کاسیگین به عنوان نمایندگان این دو جناح متفاوت شناخته میشوند. در جریان اشغال چکسلواکی دفتر سیاسی حزب با اختلاف یک رای (۸ به ۷) رای به اشغال نظامی داد. این تقسیم به عنوان نشان دهنده تناسب قوای این دو جناح تفسیر میشود. امروزه حاکمیت گرایش کاسیگین که زمانی مخالف سرکوب دوبچک با تانک بود، به عنوان خط حاکم دیده میشود و خط برژنف به شدت مورد انتقاد قرار گرفته و براعتبار خرو- شچف افزوده میشود.

- گورباچف یک مخالف تبعیدی نیست. رفرمیستی است که در راس سیستم قرار گرفته و به این سبب هر قدر هم انجماد و انسداد سیستم را به وضوح بیان کند در تشخیص های خود باز هم در درون سیستم قرار دارد. ولیسی جهت گیریش باعث شکاف پوسته میگردد.

آمدن بهار به مسکو، بیست سال پس از بهار پراگ، بدون شک رابطه ای با تاخیر نزول گورباچف از آسمان ندارد بلکه تولیدات اقتصاد انحصاری دولتی با نیازهای فعلی اقتصادی متناسب نیست.

حیف و میل بیش از حد و عدم تناسب بین سرمایه گذاری و مصرف، صنایع و کشاورزی، صنایع سنگین با صنایع متوسط و سبک، به صورت یک بیماری درآمده است و سیستم نمیتواند بازده کار و استاندارد زندگی را بالا ببرد و قطبی شدن حزب و جامعه افزایش مییابد. بر طبق آمار و ارقام متخصص مشهور شرق، ورنر ابست، اقتصاد شوروی در رقابت با همتایش دچار مشکلاتی میباشد.

اساس واقعی این تلاش در یافتن راه حلی جدید، همانا انسداد سیستم میباشد. در حقیقت فرمولهائی که در آخرین کنگره حزب کمونیست شوروی آورده شده اند این واقعیت را تأیید میکند. روبنا به حالت پوسته ای در آمده که

رشد اقتصادی را خفه میکند.

تمام این واقعیات، نشان میدهند که شوروی وارد مرحله‌ای شده که دیگر نمی‌تواند به روش برژنف، اداره شود.

سؤال قرن از زاویه تحولات شوروی موجود بودن و یا نبودن راه خروج در درون سیستم است.

افکار عمومی در گذشته برای مینا شکل گرفته بود که تضادهای طبقاتی در شوروی سازش ناپذیرند و در این جامعه طبقاتی از طریق رفرمها، امکان جهت‌گیری دوباره به سوی اهدافی که در سال ۱۹۱۷ تعیین شده بودند وجود ندارد.

تئوریسینهای مثل مائوتسه تونگ، بتل‌هایم، کارلو، کورون، اتاشیک در این نقطه نظر مشترک بودند. همزمان با گورباچف نوعی خوشبینی بوجود آمده که از طریق رفرمها، برای سیستم، شانس قرار گرفتن دوباره در مسیر پیش‌رفت پیویا و سمت‌گیری تدریجی به سوی اهداف ۱۹۱۷ را قائل میشود. برای مثال رودلف باهروی مشهور و کوپولوف برای عقیده‌اند.

رهبران می‌آیند و می‌روند. اینبار در کرملین رهبری هست که قاطعانه برای موضع می‌باشد که پیشروی به روش سابق امکان ناپذیرست.

سؤال این است: آیا رفرمهای گورباچف در خدمت تحکیم سیستم حاکمیت طبقه و ادامه آن در شوروی می‌باشد یا بسان امیدواریهای خوش‌بینان، در مقابل خلق شوروی افقهای تازه‌ای را باز میکند؟

- فاکتور تعیین‌کننده در این جا این است که توده مردم تا چه اندازه وارد میدان خواهند شد.

اگر خط گورباچف تا آن درجه پویائی کسب کند که بتواند در سیستم حاکمیت بوروکراتیک شکاف ایجاد نماید، این بسان سالهای آغازین قرن با به میدان آمدن توده‌های وسیع زحمتکش توأم خواهد شد.

خلقی که تا به امروز مشتغالیهای شلوارش گره کرده بود، به‌مراه سیاست باز شروع به سخن‌گفتن کرده است. ولی بزرگترین نقص شوروی در این است که به صورت سازمانی درآمده است که خلق را از سیاست بدور نگه میدارد. منافع تحکیم‌شده بزرگترین مانع را در راه ادامه وضعیت کنونی

تشکیل میدهند ولی آس برنده گورباچف این است که آلترناتیو انسداد سیستم میباشد. میتوان گفت که گورباچف آلترناتیو دیگری ندارد. با در نظر گرفتن تحلیل زدنگ ملینار مبنی بر دیکتاتوری نظامی که بن بست است تاریک، امتیاز گورباچف، بیشتر به چشم میخورد.

رنگ شوروی سال ۲۰۰۰ جواب این سؤال را تعیین میکند: آیا خلقی که در آغاز قرن به صحنه آمده بود در پایان قرن سرنوشت خویش را بدست خواهد گرفت؟

اقتصاددان معروف لهستانی، بروس و معمار اقتصاد "بهار پراگ"، اتا-شیک، به عنوان پدران این سیاستها شناخته شده اند. از نظر تاریخی برقراری ارتباط بین گورباچف و بخارین نیز نباید تعجب آور باشد.

ولی این همسویی در خطوط اقتصادی را بطور طبیعی نمی توانیم در تشخیص سیستم ببینیم. معاون اسبق نخست وزیر چکسلواکی، اتا شیک، سیستم شوروی و کشورهای تحت کنترلش را به عنوان "کاپیتالیسم دولتی یا به عبارت بهتر انحصار دولتی و سیستم بوروکراتیک مطلق" تعریف کرده بود. سیستم خودش را در بی تفاوتی توده های زحمتکش نسبت به بازدهی بیشتر اقتصادی، استثمار شدید دولتی و عمیق تر شدن بیگانگی انسان، نشان میداد. از نظر سیاسی نیز سیستم "بوروکراسی حزبی" مورد بحث بود.

از دیدگاه اقتصادی، حکومت گورباچف به جای بیماری گرایش به تولید مداوم و نظامی شدن اقتصاد، که از نشانه های بن بست سیستمی-باشد به سیاست هائی متمایل شده که حل مشکل رفاه مردم، کارائی موثر اقتصادی و فاکتور بازار را مد نظر دارد، عدم تمرکز را به حرکت در آورده، متناسب با موفقیت در تولید و بازار از جذب های مادی در مقیاس وسیع استفاده میکند و برای حل بحران کشاورزی تمایلات خصوصی را تشویق میکند.

الگوی شب

فریدون احمد

پنداری شب پایان نخواهد گرفت و جای خویش را به صبح نخواهد سپرد.
از پنجره که نگاه میکنی انگار مقوای کلفت سیاه رنگی چسبانده —
اند، یا یک پرده سیاه .

صدای جیرجیرکهاست که هر دم خاطر نشان میکنند شب است . یکی
در میان می خوانند و همه خارج از نت! اگر شب است پس بهرحال
صبحی در راه . اما کی ؟ دارم خسته میشوم .

از این پهلو به آن پهلو . زیر سیگاری سفید رنگ از جرم سیگار رنگ
حنا گرفته . قوطی سیگار را پیش میکشم . کبریت تمام شده . فنسک
ندارم . دلم نمی آید برای پیدا کردن کبریت بیدارش کنم .

گفته بود: کلیه ام درد میکند، انگار چرک کرده ، اعصابم
کشیده میشوند، شبها خیلی دیروخت خوابم میبرد . بی خوابم!
از اینکه صدای نفسهای مرتب و آرامش را می شنوم خو شالم . بالاخره
خوابیدم . بی انصافی است به این راحتی، برای کبریت بیدارش
کنم .

برخاسته و روی پنجه پا می روم به آشپزخانه . اولین کشو
را که می کشم کبریت را می یابم . همانجا روی چهارپایه اهدائمی
صلیب سرخ می نشینم به دود کردن . بوی چای کهنه دم . هوس میکنم
استکانی چای بنوشم . گفته بود: چایم ایرانی است اسر شیب

تجربه کردم. عطر و طعم چای خودمان را داشت. مادرش فرستاده بود. با سبزی خشک و کشک. کتری را سبک سنگین می‌کنم آب دارد اجاق را می‌زنم به برق. از بیرون بوی بدمیاید. پنجره را می‌بندم بوی طالبی گندیده. حتما " بوی آشغال مانده است. اینجا که طالبی پیسندانی شود.

دود سیگار شیرین می‌رود پای پیسندانی می‌چسبد به در و پیکریه‌ها می‌آزای در نگاهش می‌کنم. دلم می‌خواهد بیشتر بخوابد.

باور نمی‌کردم قد و قواره به این جمع و جوری بتواند با تیر آهن‌ها میلگردها، نبشی‌ها و ناونادانی‌ها کنار بیاید. گفته بودند جوشکار است. خیال کرده بودم جوشکارها و آهنگرها با ایستی آدم‌های تنومند و بلند بالائی باشند. در ذهنم کاوه آهنگر بود. یقین آدم بلند قامت با سینه ستبری بوده که توانسته دخل ضحاک را بیاورد. رهبر قیام شدن که کار هر کسی نیست. بعد دقت که کردم دست‌هایش را دیدم. و چروک صورتش را و سرخی چشمان بیرون زده‌اش را و کمی باور کردم. قطعا " جوشکار بود اما من کمی باور کرده بودم!

صدایش زدم. برخاست و آمد جلو. متعجب و منتظر بود. سلام و علیک کردیم و نشانی دادم. مرا با خوشروئی پذیرفت. چون خودم را بالاتر از او حس می‌کردم بی رودربایستی شروع کردم:

- شما واقعا " جوشکاری؟!

خندید و سرش را انداخت پایین:

- چطور مگر، به قیافه‌ام نمی‌خوره؟

گفتم راستش را بخواهی نه! برای اینکه تصور می‌کردم جوشکارها و اینجور کارگرها باید آدم‌های گنده‌ای باشند!

گفت: حتما " تو کتابها خوانده‌ای یا اینکه توفیلما دیده‌ای!

آدمم خودم را جمع و جور کنم و جوابی بدهم که ادامه داد:

تازه، منم گردن کلفتم، حاضری می‌چ بیاندا می‌آیم؟!

ترسیدم اول آشنائی کلفت بشوم. گفتم: باشد بعدا حالا چه می‌کنی؟

کجای کاری؟

گفت: همینطوری علاف تازه کارمان تمام شده. منتظر کارربعدی هستیم، شاید رفتیم شهرستان، چای که میل دارید؟ نشستیم به نوشیدن چای. موهای خوش حالت و جوگندمی اش با چهره چروکیده و کوسه اش متناسب نبود. زیرچشمانش پف کردن بودند. قدش تاشانه من. هم من، هم خودش خیال میکردیم من باید بیشتر از او بدانم و سرازکار دنیا در بیاورم. برای چندسال بیشتر درس خواندم و نرم و لطیف بودن دستهایم و عینکی که به چشم داشتم و سفارشی که از بالاشده بود.

پول چای را حساب کرد و آمدیم بیرون. پاساژ احمدباده پربود از کارگرهای رستورانها، بافندهها و جوشکارها. دوچاپخانه روبرویهم پاتوق قدیمی این عده از کسانی بود که ساعات بیکاری و فراغتشان را به دنبال گپی و درد دلی، دیدار دوست و آشنائی و ردوبدل کردن اخبار و شنیدهها دورهم جمع می شدند. شلوغ و پرهیاهو. چه حوصله ای دارند این قهوه خانه چی ها!!

گفتم: می بخشی اجراتا حالا مجردمانده ای؟ خیال نمی کنی ممکن است دیر بشود؟

گفت: ای بابا! همه ش گرفتاری بوده تا حالا، وقت نکردم!

گفتم: برای چه می خواهی به تشکیلات ما بپیوندی؟
گفت: برای اینکه با سرمایه دارجماعت مخالفم؟ می خواهم نباشند!
از این خلاصه و مفیدتر نمی شد. می گشتم سؤال دیگری بیا بسم که طولانی شد سکوت ما بین ما. پرسید:

- می شود سؤال بکنم؟

- بفرما! در خدمتم

- به نظر شما آخرو عاقبت این حکومت به کجا میکشد... آخرا از آخوند

جماعت چه انتظاری باید داشت?... من سردر نمی آورم.

شروع کردم به تشریح و توضیح. مهلت نمی دادم. یکساعتی اظهار فضل کردم.

یکساعت تمام ساکت ماند. سرآخر پرسید:

- پس دوراه بیشتر نیست ، یا سوسیالیسم یا سرمایه‌داری ! اگر
۲ اینها هیچکدام نبودند چه ؟

گفتم : خودشان را دست می‌اندازند . راه دیگری نیست !

گفت : اما من به این آخوندها نظر خوشی ندارم . این درست که
کارگرم ، اما کتاب خیلی خوانده ام از مذهبی جماعت خیری ندیده
کسی !

گفتم : منم با توهم عقیده‌ام این مباحث را در حوزه خودت مطرح

می‌کنی ... من ترا وصل میکنم ! ... تازه شش هفت ماه بیشتر

نیست که سرکار آمده اند برای قضاوت خیلی زود است ... اما

راستش را بخواهی منم به این جماعت نظر خوشی ندارم !

گذشت . دختر دوم من بدنی را آمد ، آمد برای دیدن . هدیه هم

آورده بود . یک پتوی قهوه ای رنگ لطیف . رفتم از کوچه پائینی از

میناس ارمنی یک بطر عرق خریدم و پرده هارا کشیدیم و پنهانی بساط

را پهن کردیم . بطری اول تمام شد . رفتم بطری دوم را هم خریدم .

مست کرده بودیم و سردرد دل باز شده بود .

می‌گفت : دیگر خسته شده ام . می‌خواهم زن بگیرم . چندساله

امانمی شود . به من زن نمیدهند . یکی دوبار جلورفته ام اما هر دفعه

یکجور نمی‌شود . یکی خانه میخواهد ، یکی شغل ثابت میخواهد . یکی

سابقه خوب میخواهد که سیاسی نباشی . یکی هم تیپ ! خوب حق

دارند ما در مرده‌ها ! من که قیافه آلن دلون را ندارم که اسن و سال هم

قوز بالا قوز !

در عالم مستی احساساتی شدم . گفتم : غلط میکنند ! از خداشونه

که آدم زحمتکش و شریفی مثل توشوهرشان باشد ... خودم ترتیبش

رامی دهم ، توهم در حوزه خودتان مطرح کن !

گفت : مطرح کرده‌ام ، از حوزه کاری بر نمی‌آید !

گفتم : خودم ترتیبش را می‌دهم ! ساده لوحانه خوشحال شد .

گفت چطور است از دخترهای خودمان باشد. یک زن سنگین و باسواد
میان سال که با سن من جور باشد، انقلابی باشد و هم مرام، اختلافی
نداشته باشم.

این کار دست خودت را می بوسد! دخترهای تشکیلاتی کم توقعند!
او خیال بافی میکرد و من هم هیزم به آتشش می گذاشتم. تصور
میکردم کار آسان باید پیش برود. مگر دخترهای انقلابی مساجه
می خواهند؟ یک شوهر انقلابی! و دوست من هم از هر نظر مناسب بود.
فقط کمی ظاهرش و کمی سنش نا جور می نمود.

دوسه روز بعد در هوشیاری به سراغ آمد و یادآوری کرد. من هم با
همسرم افتادیم در به در برای پیدا کردن زن برای دوستان.

به هر کس که می رسیدم و ظاهرش را و شرایطش را مناسب میدیدم مسئله
را مطرح میکردم. با هر زبانی که میتوانستم. آسمان و ریسمان. منطق
و حکمت. گذشت و فداکاری. آسایش و انقلابیگری. دوست و رفیق بودن
به پای هم پیر شدن و فرزندانی لایق به جامعه تحویل دادن.....

با هر چهار زن و دختری که صحبت میکردم روی خوش نشان میدادند
و قرار می گذاشتیم برای دیدار و مذاکره حضوری. یعنی خواستگاری.

توهم برم داشته بود که همه مثل من درک میکنند در قفسه کوچک
سینه دوستم چه قلب بزرگی نهفته است. زندگی نشان میداد که او چه
مرد خوبی است!

اما بی انصافها. همه در ملاقات و مجلس صحبت جا می زدند. شاید
چهره اش، شاید طرز حرف زدنش که وقتی هیجان زده می شد گوشه
لبهایش کف میکرد و شاید..... باعث میشدند که جواب رد مودبانه
و مودبانه ای بدهند.

او همانطور مجرد و بیالقول زمانند. اما انقلابی و پرکار. با وجود آن همه
کار برد آمد شماه بیکاری کشید. تمام وقت بدنبال و وظایفی
بود که به او محول میشد.

خبر داد کار خوبی در بوشهر پیدا کرده. حقوقش بالاست. چند ماهه
میشود ماشین خرید. اما شب آخر که صبحش حرکت میکرد. رفقا خبرش

کردند که کارداریم .

دلخور شده بود . می‌گفت قرار مان این بوده که زودتر خیرم کنند گفته بودند : بهر حال کار اینطور پیش آمده ... خودت می دانی !
واوعلیرغم دلخوری رفته بود دنبال کاررفقاییش . به بوشهر نرفت دستگیر شد . شلاقش زدند . مردانه ایستاد . مدرک نداشتند و هنوز نوبت دیگران بود . شب تولد امام زمان بعد از یازده ماه عفو خورد و آزاد شد .

کم کم سروصدای طوفان به گوش ما هم رسید . اوضاع داشت عوض میشد یورش ، دستگیری تعقیب و پیگرد . سابقه دارها رجحیت داشتند فرار ... اختفاء ... جدائی ... بی خبری .

گفتم : و حال به این نتیجه رسیده ام که باید دست زن و بچه را گرفت و رفت . از ایران باید خارج شد نه اوضاع اقتصادی مساعده نه اوضاع امنیتی ! کسی به کسی نیست چاره ای نداریم باید رفت !

گفت : من هم باشما می آیم ! نه ماهه هیچکس ران دیده ام ! کسی سراغ مرا نگرفته ! مانده ام تنهای تنها ! من هم همراهتان می آیم ، هر چه بادا باد !

از بیابان ورودخانه و جنگل گذشتیم . وطن را گذاشتیم و رسیدیم به گرفتاری ، دلتنگی ، وهم و خیال و ... غمگین است
دیگر کسی زبان حال مارا نمی فهمید که برنامه خواستگاری را باز هم راه بیان سازیم .

کتری سوت میکشید . روی اجاق بی تابی میکنند . آب جوشیده دوباره جوش آمده . چای دم می کنم . از پنجره سرمیکشم . در افق سرخی زده . میخواهد صبح شود . در خانه روبروئی باز میشود . دو زن جوان موبور می آیند بیرون . قد بلند و زیبا . لباسهای رنگارنگ و جذاب . گیسوان بلندشان را مرتب شانه کرده اند . چسب سراغ شهرداری مهنابی رنگ رویشان می تابد و با حال و هوای با مدادمی آمیزد و سوسه ات میکنند .

میشود در خنکای با مدادی ، خسته و دلگرفته در آغوش مهربان
وسپید رنگی فروشد و مردانگی کرد. فاصله امان بیست متر است .
دیشب میگفت : بعضی اوقات طاقم طاق میشود ، تو اتوبوس و قطار
هوس میکنم دست بکشم روی موهاشان ببینم چه مزه‌ای دارد ،
یکی دوبار و سوسه شدم بازویشان را بگیرم ، بزور جلوی خودم را گرفتم!
از سرو وضع زنها پیداست که میروند سرکار . ماهم که بیکسار
بیکاریم . فکر میکنم چطور است جلوی یکی از ایشان را بگیرم و دردم
دل را بگیرم . بگویم ما که زن و بچه داریم از دست شما چه ها که میکشیم
وای بحال این مجردهای غریب ! شاید یکیشان راضی شدوزن رفیق
من شـدا؟

بدفکری نیست . اما اول باید زبانشان را آموخت . خوابم
میگیرد . چای بماند تا سرد شود . برمیگردم توی اطاق . رفیقم ،
مهماندارم همانطور که خوابیده بود خوابیده . به موهای سرش
دقیق میخوم . یک دست سفید شده است .
بی صدا دراز میکشم و در فکر نقشه ای که در سردارم کم کم خوابم
می بـرد .

۸۶/۱۱/۲۷

*
بس کن که :

"کوچکیم ، دشمن قوی است ، راه نیست ."
خاموش باش که :

"داغان شدیم ، وضع خراب است ، چاره نیست !"

*

"ما کوچکیم " ، ولی عزم ما قوی است
"دشمن قوی است " ، ولی ببرکاغذی است ؛
"داغان شدیم" ؟ ، چه باک ،
که سمندر ،

برخیزد عاشقانه از میان آتش خویش .
راه هست ، چاره هست ، جستجوش کن !
برخیز ، گوشه مگیر و خطر کن !
آهنگ رفتن در کام شیر کن !

*

با پافشاری و نهراسیدن از خطر
ما قدریم که "ضعف" را به "قدرت" بدل کنیم ؛
ما قدریم که "کم" را کنیم "بیش" ،
فردای سرخ و روشن را به آغوش درکشیم .

عزم قوی ، سیاست روشن و روبه خلق
اینست "چاره" و این است "راه" ما ؛
با کوله بار تجربه و عزم آهنین
با اتکاء به اسلحه و سازمان خویش ،
بی باک از خطر و در پیشوازم ———— برگ،
باید که پرچم زحمتکشان را نهیم به دوش و ،
با کامهای محکم خود راه بسپریم .
آنگاه است که قادریم
مانیز عزت و شرف را به برکشیم ،
برقله‌ی شرف و افتخار پانهم ،
تاسوی شهرهائی و نور ، پرکشیم

*

پیروزمیشویم رفیق ، قبول کن !
اما اگر اراده کنیم ، اراده رفیق !

**

۶۳/۶/۶

امید

دو شعر از کردستان

...وانسانها همواره برای زندگی ، زنده ماندن و بهتر زیستن مبارزه میکنند مبارزاتی که تنوع و گونه گونی گسترده ای بخود میگیرند ، با سختی و مشقات توأم میگرددند ، ولی علیرغم تمامی این مصائب ، زندگی ها " داده میشود " تا زندگی بهتر بدست آید و در حال حاضر در کنار گوشمان مبارزه ای در جریان است مبارزه ملتی که سالها سرکوب شده و زخم آنرا برگرده خود تا به امروز حمل میکند ، مبارزه ای که چه در حالت تعرض و چه در مقاومت چه در حالت اجتماعی و چه فردیش از قهر گلویش فریاد بر میاورد ؛ می خواهیم آزاد زندگی کنیم ، می خواهیم زندگی در شان انسان داشته باشیم .

شعری که در ذیل میخوانید از یکی از شاعران کرد است . البته او عمدتاً " بزبان مادری خود (کردی) ، یعنی زبانی کــــــــــــه میتواند به بهترین نحو احساسات و عقاید خود را با زگونمــــــــــــاید شعر میگوید .

او پیشنهاد کرده که در میزگرد بزبان کردی نیز مقاله نوشته شود . مشابه این پیشنهاد از هموطنان آذربایجانی نیز انجام گرفته مابه این پیشنهادات لبیک میگوییم و دست همه این رفقا را به گرمی می فشاریم . اما چون متأسفانه امکان تایپ و تصحیح به زبانهای کردی و آذری برایمان یا وجود ندارد و یا خیلی مشکل است ، خوب است این رفقا مقالات خود را تایپ و تصحیح شده برایمان ارسال دارند .

دوستت میسدارم

که کلامت همه شعر
آوایت همه موسیقی
ورفتارت همه رقص است

خوشاروزی

که کس جز به شعر سخن نگوید
و جز موسیقی آوائی نشنود
و جز رقص رفتاری نبیند

و کلام ناهنجار

"ایست"، "آتش" را
جز در موزه ها
سراغ نتوانی گرفت

ریبـــــــــــــــــوار

تنم تبتدار رقصی عاشقانه از آن دست
که قلبی جوان تبتدار دیداری
و شنادرکرانه مرا مرهم تسلای نیست
بببکران وسوسه گر

غوغا را

در درون

شعله ورتتر سرببر آسمان می ساید

و چالاکبب بازوان

بببکران را

وسوسه انگبببتر

می نمایببب.

آه زنجببرهای وهم

تاچنبب تاب خواهببب آورد.

شلاق ببب تاببب آگابهبب

اسب وعببان کربخت را

به تکببب چارنبببب

هببب میکننببب!

(ربببوار)

نظرات در مورد جنگ کومله و حزب دمکرات

اکنون مدت زمانی است که جنگ خانمانسوزی بین دونیسروی کرد "حزب دمکرات کردستان" و "سازمان کردستان حزب کمونیست ایران" همچنان ادامه دارد که نسبت به شرایط مکانی تنهها با زبان اسلحه با یکدیگر سخن گفته و در این مقطع زمانی با سلاحهایی که میبایست بطرف دشمن مشترک نشانه میرفت به جان هم افتاده اند. در این رابطه هر روز خبر در دناک شهادت پیشمرگانی را میشنویم که چیزی جز تا ثروتالم بهمراه ندارد. در این ارتباط سازمانها و نیروهای سیاسی گوناگون با ابراز نظرات مختلف برای پایان دادن به این فاجعه دردناک برخورد نموده که ما برای آگاهی خوانندگان میزگرد در خارج از کشور بدرج این نظرات مبادرت میورزیم. به امید اینکه این جنگ خاتمه پیدا کند و این نیروها بیشتر به فکر خلقهای ایران باشند تا مسائل شانوی.

میزگرد

قطعه نامه مشترک ۶ نیروی سیاسی که بتاریخ
خرداد ۱۳۶۶ منتشر شده است :

قطعه نامه مشترک

حسای و زمبند کسره
کسارکسران و زحمتکسان اهران
اصزاب و سارمانهای انقلابی سراسر جهان

نظر به اینکه اکنون بیش از دو سال است ، در کوریههای شوربسی بین حزب دمکرات کردستان
اهران و سازمان کردستان حزب کمونیست اهران - کومه له در جنبش خلق کرد جریبان داده
و در طول این در کوریهها صد ها تن از بهشمرگان اهرمان کرد به خون در غلطیهده اسده ، واز
رهگذر این در کوریهها جنبش خلق کرد برای خلق نمونه سر نبوت خویش و رهائی از ستم ملی و
طوائفی و انقلاب خلقهای سراسر اهران در پیوند با آن ، منحل لطبات جبران ناپد بری ، شده
است .

نظر به اینکه ادامه این در کوریهها ، جز به ضرر جدبش خلق و زمینده کسرد و جنبش سراسری
ببرده و مانع از آن می کرده که همه تفکها به سری و رژیم ضد انقلابی و ضد خلقی جمهوری اسلامی
نشانه رود .

نظر به اینکه توده های خلق کرد و عموم کارگران و زحمتکسان اهران ، خواهان پایان این
جسک زیانبار هستند .
مسانهردهای سیاسی امضا کننده زیر ، از دو طرف در کور موکد می خواهیم :

- ۱ - جنگ را فوراً قطع ناپند .
 - ۲ - اختلالات خود را به طرق سیاسی حل و فصل کنند .
 - ۳ - به آزادی تبلیغ و ترویج و حق فعالیت سیاسی - نظامی متعهد شوند .
- بر این اساس ما آمادگی کامل خود ، برای هر گونه شرکت فعال ، جهت پایان دادن به این
در کوریهها را اعلام می داریم .

شیخ عزالدین حسینی
چریکهای فدائی خلق
چریکهای فدائی خلق اهران (ارتش رهائی بخش -
خلقهای اهران)
سازمان چریکهای فدائی خلق اهران
دفتر سیاسی سازمان کارگران انقلابی اهران (راه کارگر)
کومه له یکسانی کردستان - اهران

خسرداد ۱۳۶۶

اینهم طرح کومه‌له برای صلح و تنظیم مناسبات
با حزب دمکرات که بتاریخ تیرماه ۱۳۶۴
منتشر شده است .

طرح کومه‌له

برای صلح و تنظیم مناسبات سیاسی با حزب دمکرات

سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه‌له ضمن اینکه برای خاتمه دادن به درگیریهای کنونی پیشنهاد آتش‌بس و مذاکره فوری و بی قید و شرط بین طرفین درگیری را مطرح می‌سازد ، عمیقا معتقد است که :

از آنجا که علت شروع درگیریها و تداوم آنها سیاستهای ضددمکراتیک حزب دمکرات کردستان ایران ، عملکردهای وی در پایمال کردن حقوق و آزادیهای مردم زحمتکش در کردستان و تجاوزات مسلحانه وی به نیروهای کومه‌له میباشد و این سیاستها و تمایلات به روشن‌ترین وجه در شروط طرح شده از جانب رهبری حزب دمکرات کردستان ایران برای آتش‌بس و خاتمه درگیریها نیز خود را نشان میدهند . لذا برای تنظیم و حفظ مناسبات سیاسی و مسالمت‌آمیز بین کومه‌له و حزب دمکرات و جلوگیری از تکرار درگیریهای فی مابین ضروری است که حزب دمکرات موارد زیرین را از ما پذیرفته و اجرای عملی آنها را تعهد نماید :

الف- آزادی کامل فعالیت‌های سیاسی را به رسمیت بشناسد و در عمل مراعات کند .

ب- متعهد شود که درقبال اختلافات سیاسی فی ما بین به اسلحه متوسل نمی شود و از خُلق درگیریهای مسلحانه با کومه‌له خودداری می ورزد .

ج - حق نوده‌های مردم کردستان و آحاد آنها را برای اینکه آزادانه و بنا به اراده خود سرنوشت، راه سیاسی و حزب سیاسی خود را انتخاب کنند به رسمیت بشناسد و قعهد نماید که در این رابطه به زور متوسل نخواهد شد و حقوق و آزادیهای مردم زحمتکش را مراعات خواهند کرد.

بدیهی است که کومه له آماده است توافق نامه‌های لازم را بر مبنای اصول فوق با حزب دمکرات امضاء کند .

کمیته مرکزی کومه له از توده‌های زحمتکش و مبارز کردستان و نیز از همه نیروهای سیاسی طرفدار آزادی و انقلاب می‌خواهد که حزب دمکرات را برای قبول آتش‌بش فوری و بی قید و شرط و نیز برای قبول تعهدات فوق به منظور جلوگیری از درگیری و حفظ دمکراسی و پیش‌دستاوردهای انقلابی توده‌ها در کردستان تحت فشار بگذارند .

پلنوم کمیته مرکزی

سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له

تیرماه ۱۳۶۴

پیروزی باد جنبش انقلابی خلق کرد

"از انتشارات مرکزی کومه له"

گزارشی از خلاصه اقدامات ۶ جریان سیاسی برای پایان دادن به درگیری های حزب دمکرات و کومه له

کارگران و زحمتکشان ایران

خلق رزمنده کرد

در پی تنظیم قطعنامه مشترک ۶ جریان سیاسی برای پایان بخشیدن به درگیری های بین حزب دمکرات و کومه له، که انتشار علنی یافت، اقداماتی از سوی ماموریت گرفته است که در این گزارش مشترک خلاصه ای از آن به اطلاع میرسد.

۶ جریان سیاسی با انتخاب کمیته ای از میان خود نامه های در چهارچوب قطعنامه مشترک به دو طرف درگیر ارسال نمودند و از آنها خواستار پاسخ شدند.
پاسخ دوشنبه و بترتیب زیر بود:

پاسخ کومه له به کمیسیون منتخب ۶ جریان سیاسی

۲/۸/۲۲
۱۶/۸/۲۲

دوستان محترم:

جناب شیخ عزالدین حسینی

جریکهای فدایی خلق ایران

جریکهای فدایی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران)

سازمان جریکهای فدایی خلق ایران

دفتر سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

کومه له یکمائی کردستان - ایران

با درودهای فراوان

نامه مشترک شما را که حاوی پیشنهاد ایشان برای خاتمه جنگ بین دمکرات و کومه له و برقراری صلح بین این دو نیرو بود دریافت کردیم. ما این اقدام را که بگمان ما میتواند بسیار زودتر از این هم صورت بگیرد، تشویق میکنیم و از آن استقبال مینمائیم. راجع به مفاد سه گانه پیشنهاد شما یعنی "خاتمه فوری به جنگ" و "خل و فعل اختلافات به طریق سیاسی" و "آزادی تبلیغ و فعالیت سیاسی" نیز ما موافق بوده هستیم و از جانب خود برای بمورد اجرا گذاشتن آنها - آماده ایم.

مبتنظور که میدانید ما درقبال این دشمنی ها شعار "قطع فوری و بی قید و شرط جنگ بین حزب دمکرات و کومله" بر فراری ملج از طریق مذاکرات سیاسی و برگرداندن لوله همه تنگها بسوی جمهوری اصلاحی را داشته ایم و داریم و برای تحقق آن تلاش میکنیم. چیرا که معتقدیم این امر بنفع مبارزه کارگران و زحمتکشان، بنفع جنبش انقلابی خلق کرد و بنفع کل جنبش انقلابی سراسری ایران علیه جمهوری نلامی است. ما همواره این واقفیم، را که ما جدا از وجود این درگیری ها علیهم توده های انقلابی و به منظور تثبیت خویش بهره بر آری میکند خاطر نشان کرده ایم. اما حزب دمکرات نه فقط مسبب و آغازگر درگیری ها بلکه عامل تا اوم آنها نیز هست. حزب دمکرات معرانه و علمبرفم خواست بی چون و چرا! توده های مردم کردستان و هر لایف نشر تمامی گروه ها و سازمانهای سیاسی مرفقی ایران و بدون کوچکترین احساس مسئولیتی. رقبال جنبش خلق کرد و مبارزات سراسری ایران برتداوم این جنگ پافشاری کرده است. جنگی که زبانیار بودن آن از نقطه نظر مصالح جنبش کردستان و بی حاصل بودن آن برای حزب دمکرات مذبذبه است که برای همه به اثبات رسیده است. ما با این وسیله یکبار دیگر اعلام میکنیم که برای ائتلاف فوری و بی قید و شرط، بسرای آغاز گفتگو با حزب دمکرات و برای تنظیم و اجرای قرار داد ملج با آن آماده ایم. ما معتقدیم که حزب دمکرات و کومله نه فقط باید به جنگ. زمین خود بلافاصله خاتمه دهند بلکه باید قرار دادی را بر اساس:

- ۱- تمهید به حدی توکل بزرگ در مناسبات فرمابین وطن و فعل مسائل از طریق سیاسی و گفتگو.
- ۲- احترام به دمکراسی و آزادیهای سیاسی و به رسمیت شناختن حق مردم و احاد آنها در انتخاب راه سیاسی و سازمان سیاسی خویش و به رسمیت شناختن آزادی فعالیت گروه های سیاسی در کردستان با همه افرسانده و به آن ملتزم شنوند.

با اعتقاد ما برای پیشبرد یک فعالیت شریفتی در راه ملج باید کلیترین نقاط مشترکی را که میتواند مبنای کار قرار گیرند یافت و از آنها بطور حرکت کرد. بنظر ما "امن ضرورت ملج" (ملج بنفع توده های مردم کردستان و جنبش عادلانه آنها و بنفع مبارزه علیه دشمن مشترک یعنی رژیم ۱۰ ج است و بنا بر این ضرورت دارد) و "امن مذاکره و گفتگوی سیاسی" (بمعنای راه رسیدن به این ملج) آن اصولی هستند که مطلقا میتوانند بصورت نقاط مشترک موردتائید قرار گیرند و به مبنایی برای حرکت عملی بسوی ملج تبدیل شوند.

ما معتقدیم که با اتکانه به این اصول روشن مسلم و غیر قابل انکار باید وارد مرحله تلاش عملی برای ملج شد. اما حزب دمکرات علمبرفم ادعاهای ظاهرین در مورد ملج و از هرگونه با- گذارتن در برورد تلاش عملی برای ملج اکیدا اجتنکاب کرده و تمام راه طهای پیشنهادی را نیز بدون بررسی و از قبل رد کرده است. در حالیکه ما معتقدیم که نفس ورود به مرحله تلاش عملی برای ملج برداشتن قدمهای اولیه و ضروری در این راه. و بحث و تبادل نظر بی ارمون شرابط و چگونگی حصول این ملج باید از خود میتواند به امر دستیابی به حوالق تنهایی در باره ملج کمک نماید.

تا آنجا که به نقلی نمایان این جریان بر میگردد ما خواهان تدایم تلاش و شرکت فعالانه شما در فعالیتهای ملج هستیم و در همین حال جدا خواستاریم چنانچه تلاشهای کنونی شما به ثمر ترسند

مسبب فکرم مانند این تلاشها را که مسلما در عمل جز خدمت به جمهوری اسلام و تعمیم و تفرقه زدن به جنبش خلق کرد و ضیاع راه سراسری علیه ج ۱۰ کاری نمیکند به راحت افشا و محکوم کنید و در این رابطه موضع جانبدار بگیرید.

در پایان ما موکدا اعلام میداریم مادام که حزب دمکرات رسما برای ائتلاف و مذاکره بنا گوماله اعلام توافق نکرده و با اعدا و وارد تلاش جدی فرام با حسن نیت برای صلح نشده مسئولیت هرگونه درگیری مطحانه فیما بین شما و منحصر بر عهده حزب دمکرات خواهد بود

باندوهای مجدد - کمیته مرکزی سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له

پاسخ حزب دمکرات کردستان به سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

تاریخ : ۶۶/۸/۱۰

شماره : ۱۵۰۲

دوستان دفتربسیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

با سلام گرم

شما ای از طرف " کمیسیون منتخب ۶ جریان سیاسی " که نام سازمان شما هم در پایان بود دریافت شده.

قبل از هر چیزه از توجه شما به جنبش خلق کرده و تاکید مسؤلانه ای که بر رابطه ایمن جنبش با جنبش سراسری ایران دارید سپاسگزاری می کنیم.

بدینسان که اثرات منفی و زیانبار جنگ تاوانه اور کومه له با حزب دمکرات کردستان ایران بر هیچکس پوشیده نیست. از اینرو حزب ما هر تلاش صمیمانه ای را از جانب شخصیت شما و سازمانهای سیاسی برای خاتمه بخشیدن به این جنگ ارج می نهد و به ان با حسن نیت و بدینصه تقدیر می نگرده. ما چه طی مقالات و گفتارهای ایتعمودینادینویسی و چه در مذاکرات و دیدارهایسیاسی دو با چندجانبه نظرات خویش را در مورد این جنگ ناخوایسته بارها ابراز داشته ایم اما دنگی خود را جهت پایان دادن به ان و ایجاد محیطی که در ان همه تفنگها بسوی رژیم ضدانقلابی و فئدظلی جمهوری اسلامی نشانه رود اعلام نموده ایم. بیجان وجود این ضروری می دانیم که در پاسخ ۳ بند مندرج در نامه شما فعلا بطور مختصر دو نکته را خاطر نشان سازیم :

۱- اگر می پذیرید که آغاز این جنگ تاوانه بار نه یک امر ناگهانی و بدون مقدمه که نقطه اوج اختلافات پنجساله بین دو سازمان بوده است و انگاه تصدیق خواهید نمود که خاتمه بخشیدن فوری به ان شیز بعد از اینهمه خسارات که بر جنبش وارد آمده است بدون بعضی توافقهای اصولی قبلی " مثلا " با واقعیات موجود سازگاری نخواهد داشت و در عمل احتمال بروز مجدد برخوردسیاسی مسلحانه بیوسته در بین خواهد بود ؟ که این وضع یعنی زنجیره برخوردهای متوالی و مستمره نه در توان حزب ما است و نه در خدمت مصالح جنبش ما.

۲- حزب دمکرات کردستان ایران افتخار می کند که امتقاد و تعهد به ازادی تبلیغ و ترویج نظرات و حق فعالیتهای سیاسی و نظامی را بیوسته جزو اصول اساسی خویش داشته و در جریان

هفت سال مبارزه تند و خونی کردستان با همه توان در راه رعایت و پیاده کردن آن مسلاهی ورزیده است .

با اینهمه تمذیق خواهم کرد که بحق فعالیت نظامی تنها انگاه من توان موافقت داشت که این فعالیت علیه رژیم شدیدی اخوندی باشد نه علیه حزب دمکرات یا هر سازمان سیاسی دیگر. دفاع از خویشتن در برابر تسلط طبسی و اعمال زور از ابتدائی ترین حقوق انسانی است و طبعا اگر اعمال زور بشود مسلحانه باشد دفاع در برابر آن هم بناچار درحد توان مسلحانه خواهد بود .

امیدواریم که با رعایت اصل بی طرفی ، انصاف و بیوزوه واقع بینی در کوششهای خود موفق باشید .

دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران

۶ جریان سیاسی پس از دریافت پاسخها کمیونی برای مذاکره با حزب دمکرات پیرامون مراد بخشیدن به پاسخ حزب اعزام نمود . در جریان مذاکرات طوطی کمیون با حزب دمکرات دفتر سیاسی حزب دمکرات سرانجام بینه پیشنهاد الحاقی بعنوان شرط پایان بخشیدن به درگیریها به مفاد قطعنامه افزود و شفاعت^۲ انرا مورد تأیید قرار داد .

متن پیشنهاد الحاقی بخرج زیر است :

۱۱ خرداد ۶۶

در نشست مشترک دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران و کمیون منتخب ۶ جریان سیاسی پیرامون اصول مطرح در قطعنامه مشترک برای پایان بخشیدن به درگیریهای دو نیرو و التزام برای رسیدن به بینه طرح ادامه دار دفتر سیاسی حزب دمکرات ضمن پذیرش این اصول ، پیشنهاد ساده چهارمی را بر اساس مضمون حاکمیت در منطقه آزاد کردستان ارائه می نماید که عبارت است از :

- ۱- تعیین حق حاکمیت مبنی بر ارائه آزاد توندهای خلق کردها در کردستان .
- در شرایط کنونی که امکان انتخابات آزاد وجود ندارد ، مواد ناظر بر این اصل یکسی از دو مورد زیر می باشد :
- الف : توافق روی مبنای قانون واحد برای حل و فصل اجراءات و التزام همه نیروها به تبعیت از آن .

بیا

ب : پذیرش یکی از معیارهای زیر :

۱- تعداد شهدا

۲- تعداد پشمندگان

۳- مراجعه به انتخابات گذشته

۴- وسعت مناطق تحت نفوذ و کنترل هر یک از دو نیرو

۶ جریان سیاسی انگاه برای اطلاع از نظر کومه له درباره پیشنهاد حزب دمکرات کمیونی

برای مذاکره با کومه له: اعزام نمود. هیئت نمایندگی، کومه له پس از مذاکرات، جوابیه کمیسی
خود را بشرح زیر در اختیار کمیسیون قرار داد.

۲/۰۰۰

۶۶/۲/۲۹

دوستان محترم کمیسیون منتخب

با درودهای فراوان *

با توجه به اینکه شما چه در نشست حضوریان و چه از طریق متن کتبی که برای ما تهیه
کرده اید، خاطر نشان نموده اید که مفاد پیشنهاد سه گانه شما برای حلج بین حزب دمکرات و
کومه له مورد توافق حزب دمکرات نیز هست و حزب دمکرات پیشنهاد الحاقی چهارمی هم دارد که
از نظر وی شرط کافی برای حلج محسوب می شود؛ لذا ما لازم می دانیم نظریان را راجع به مفاد
این پیشنهاد الحاقی به اطلاعتان برسانیم:

۱- ما حق حاکمیت در کردستان را حق اینفک مردم کردستان می دانیم و معتقدیم که اراده
ازادانه و انتخاب ازادانه خلق کرد در کردستان باید این حاکمیت را تعیین کند.

۲- در شرایط کنونی که بدلیل سلطه قوای جمهوری اسلامی امکان اعمال اراده و نشان
دادن انتخاب ازادانه مردم کردستان وجود ندارد ما معتقدیم که:

الف: توافق بر روی قوانینی واحد برای حل و فعل اجرائیات بین حزب دمکرات و
کومه له کاملاً مقدور و سفید است *

ب: هر هر موردی که چنین توافقاتی مقدور نشود، نهایتاً بلافاصله انجام نگیرد * باید
مردم را در انتخاب طرف ترجیحی حل و فعل این مسائل مشتار و بغیر نمود.
بطوره ما با توجه به سیر تکتونی جریان معتقدیم که دیگر هیچ مانع امولی نبراه شروع
مذاکره بین دو طرف باقی نیست و اگر هم مسائلی باقی مانده باشد، نکاتی است که می توانند
و باید از طریق خود مذاکرات مستقیم تدقیق شده و با سهولت و دقت بیفتری حل شوند. لذا
پیشنهاد می کنیم که طرفین در محل کمیسیون (یا محلی که کمیسیون تعیین می کند) بانسزد
ساموینا شیخ عزالدین * و با نزد هریک از گروههای تشکیل دهنده کمیسیون * مذاکرات خود را
جهت نیل به توافق نهایی آغاز نمایند.

از طرف کمیته مرکزی سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له

امضاء

۶۶/۲/۲۹

۶ جریان سیاسی پس از دریافت جوابیه کومه له، کمیسونی برای ملاقات و مذاکره با حزب
دمکرات پیرامون جوابیه کومه له به ماده الحاقی * اعزام نمود. هیئت نمایندگی حزب دمکرات
پیشنهاد الحاقی خود را شرط کافی ندانست و پس از مذاکره، پیشنهاد جدیدی را تنظیم نمود
و پاسخ قطعی خود را به تصمیم گیری دفتر سیاسی حزب موکول کرد.

ما ضمن سس ادامه و پیگیری تلاشهای خود انتظار داریم که با توجه به شرایط

همان‌گونه که لطمات و زیانهای عظیم شای از تداوم درگیری بین دو نیرو * پاسخ اصولی
مساعد و مریخ حزب دمکرات به جوابیه کومه له * انعکاسی پایان درگیریها شود.

۶۶ / ۴ ۸۵

شیخ عزالدین حسینی

چریکهای فدائی خلق ایران

چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاشینه‌فشی خلقهای ایران)

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

دفتر سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

کومه له یکسانی کرمان - ایران

ساز: تکثیر از: کمیته کرمان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

سائترپیسیم، آتش بیار معرکه رویزپرونیسیم!

از زمان روی کار آمدن گورباچف و بویژه پس از کنگره ۲۷-حزب
رویزیونیست شوروی، که سوسیال - امپریالیست، برای پیشبرد
اهداف توسعه طلبانه اش، احتیاج به "یخ زدائی" (گلاسنوس)
نوع روسی دارد؛ و "دمکراتیک" کردن جامعه شوروی، نزدیک
شدن به دیگر احزاب رویزیونیست و سوسیال دمکرات بمنظور تشکیل
"جبهه واحد کارگری" و پرداختن به قمار دیپلماتیک در زمین
محدود کردن تسلیحات هسته‌ای آغاز میشود؛ شاخک‌های حساس
سوسیال - امپریالیسم در جهان یعنی احزاب، سازمانها و گروهها
رویزیونیست، با دریافت امواج این "یخ زدائی" به تقلاوتکاپو
افتاده در ظاهر دست از تفرقه افکنی (که ماهیت رویزیونیسم
است) برداشته و در بوق و کرناى خود شروع به سردادن نغمه‌های
"ضرورت همکاری"، "تشکیل جبهه" و "اتحاد عمل" و غیره
در مبارزات ضد امپریالیستی و دمکراتیک مینمایند.

این ترفند رویزیونیستی، که در خدمت نزدیک تروحتی متحد
کردن طیف پراکنده تشکلهای رویزیونیستی - اپورتونیستی
میباشد، اساساً برای جلوگیری از رشد و تعمیق انقلاب، جلوگیری
از رشد نیروهای مارکسیستی - لنینیستی، نفوذ و رخنه در
جنبشهای انقلابی بخاطر منحرف کردن آنها و نهایتاً "کشاندن

این جنبش‌ها به زیرچتر حمایتی سوسیال - امپریالیسم شوروی و اهداف توسعه طلبانه جهانی آنست؛ و اشتباه است اگر تصور شود که رویزیونیست‌ها خواب نماشده و یادست از تفرقه افکنی در صفوف پرولتاریا و نیروهای انقلابی برداشته اند. بعنوان نمونه، میتوان به " یخ زدائی " اخیر رویزیونیستهای وطنی در کردستان نظری افکنده و آنرا مورد بررسی قرار داد تا به واقعیت امر پی ببرد:

در کردستان ایران بیش از دو سال ونیم است که جنگ غیر عادلانه بین دونیروی کرد ("حزب دمکرات کردستان ایران" و "سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومله") جریان دارد. حزب ما پس از رویدادهای مسلحانه ۲۵ آبان و عیمن ۱۳۶۳ در هورامان بین این دونیرو، طی نامه سرگشاده ائی به تاریخ ۱۳۶۳/۱۱/۱۴ به آنها، که رونوشت آن به دیگر تشکلهای سیاسی موجود در کردستان ارائه شد، خواستار آتش بس فوری و حل تضادهای فی مابین از طریق مذاکره شد. سپس در همین ماه ضمن تحلیل علل و ریشه های این درگیری ها و بخاطر جلوگیری از تکرار آنها پیشنهاد تشکیل جلسه ای از نیروهای سیاسی و شخصیتهای دمکرات موجود در کردستان را داد، تا برای تضمین دمکراسی در کردستان چاره اندیشی کرده و به تهیه منشوری دست زنند.

حزب ما در تحقق این پیشنهاد گامهای عملی چندی نیز برداشته و با برخی از احزاب، سازمانها و گروهها، از جمله با حزب دمکرات وارد مذاکره مستقیم شد در حالی که با برخی دیگر نظیر کومله بطور غیر مستقیم و از طریق طرح مسایل با کادرها و اعضای آن کوشید تا راه حلی برای پایان دادن به این جنگ ناروا، پیدا کند. اما پراتیک حزب ما در این زمینه نشان داد که منافعی پشت پرده و با ابعادی گسترده تر از محدوده مبارزه طبقاتی در کردستان ایران عمل کرده و با اندیشه تضعیف، منحرف کردن جنبش ملی

انقلابی خلق کرد و حتی به شکست کشاندن آن ، تلاشهای پایان
دادن به جنگ داخلی در کردستان را خنثی میکند .

کمیته مرکزی حزب ما ، سپس با توجه به رشد اوضاع ، طبعی
قطعنامه ای در پائیز ۱۳۶۴ ، عدم قبول آتش بس بدون قید و شرط
از جانب رهبری حزب دمکرات را محکوم کرده و مسئولیت ادامۀ
جنگ را به عهده این رهبری دانست . همچنین بوجود آوردن جو
ضد کمونیستی توسط این رهبری را مورد تقبیح قرار داد و از رهبری
کومله نیز خواست تا سیاست اصولی ، قاطع ولی نرمش پذیری
را برای پایان دادن به این جنگ ، اتخاذ کند .

این مواضع اصولی ، قاطع و درست حزب ما در درجه اول به مذاق دو
رهبری حزب دمکرات و کومله که خود را " مرکز عالم " تصور میکنند
و در درجه دوم برای شکل های ریز و درشت رویزیونیستی - سانتر-
یستی و اپورتونیستی که یا در صدد بند و بست با دیگر نیروها برای
دوختن کلاهی از این نمد برای خود بودند و یا با رفتن در لاک خویش
و سکوت اختیار کردن نشان میدادند که در عرصه سیاسی به گونه ای
منزوی عمل میکنند ، خوش نیامد ؛ حرکتی جمعی صورت نگرفت
و هرنیروئی خود بطور جداگانه در سطح اعلام موضع ، تغییر موضع
و یا سکوت کارش را پیش برد ، بدون اینکه تاء شیری در تغییری
اوضاع داشته باشد .

اما شروع " یخ زدائی " از جانب مرکز سوسیال - امپریالیسم ،
به جمله رویزیونیست های مدافع آن فهماند که باید سریعاً " دست
بکار " یخ زدائی بشوند . . کمیته مرکزی " راه کارگر " بطور
فعال وارد صحنه شد و دردی ماه ۱۳۶۵ قطعنامه هایی در مورد
" ضرورت تشدید مبارزه برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران "
" جبهه واحد کارگری " و " تاکتیک جبهه واحد دمکراتیک و ضد
امپریالیستی " را تصویب نمود ؛ و متعاقب آن جنب و جوش
رویزیونیستی - سانتریستی بصورت فعالتری آغاز شد !

دعوت ما موستا شیخ عزالدین در فروردین ۱۳۶۶ از نیروهای سیاسی موجود در کردستان (به استثناء حزب دمکرات و کومه له) برای برگزاری اجلاسی جهت مذاکره پیرامون راههای پایان دادن به جنگ داخلی در کردستان، آن تلنگر مناسب اولیه‌ای بود که به این تقلای آنها خصلت عملی داد.

این اجلاس برگزار شد. ولی از ابتدای تشکیل آن کاملاً مشخص بود که رویزیونیست‌ها و سانتریست‌ها با توافقات قبلی وارد جلسه شده اند تا جلسه را هم از نظر محتوا و هم از نظر شکل، به گونه‌ای پیش ببرند که حداکثر بهره برداری را - نه در جهت پایان دادن به جنگ حزب دمکرات و کومه له، بلکه هموار کردن زمینه برای انجام کار "واجب‌تری" که همانا تشکیل "جبهه متحد" با حزب دمکرات است و وضعیت کنونی مانع تحقق آن است از این جلسه بنمایند. لذا آنها از یک سوتلاش کردند با تفرقه اندازی بر جلسه حکم برانند و از سوی دیگر پس از این تفرقه خود را پهلوان پنبه‌های "آشتی خواهی" معرفی کرده و برای خویش در جنبش خلق کسرد و جبهه‌ای دست و پا کنند.

شرکت‌کنندگان در جلسه پس از بحثهای مفصل چهارچوب کلی را به اتفاق مشخص کردند و قرار شد قطعنامه‌ای در این چهارچوبی تهیه بشود. کار جلورفته و وقت بهره برداری رویزیونیستی سانتریستی فرارسیده بود.

در حالی که قطعنامه میبایست از حزب دمکرات و کومه له در خواست میگردید، دمکراسی احترام بگذارند؛ رویزیونیست - سانتریست‌هایی که به این اصل تنها در گفتار و نه در کردار اعتقاد دارند بازیرپا گذاشتن روح حاکم بر جلسه، به بهانه اینکه در رابطه با برخی از تشکلهای شرکت‌کننده در اجلاس از نظر همکاری نکردن "قرار تشکیلاتی" !! دارند، شروع به ایجاد جو غیردمکراتیک در جلسه نمودند. در حالی که فراموش کرده بودند

که علی‌رغم این "قرار"ها، آنها در جلسه تاحدتهیه قطعنامه با دیگران همکاری کرده بودند! "قهرمان" آشکارویی پسرده این آنتی دمکراتیسم را نمایندگان "چریکهای فدائی خلق ایران" تشکیل میداد؛ درحالی که "قهرمان" پنهانی و پشت پرده وگردا- ننده اصلی این آنتی دمکراتیسم، نماینده "راه کارگر" بود. اگر از نان قرض دادن های حقیر "قهرمان" آشکار آنتی دمکراتیسم بگذریم، نشان دادن پراگماتیسم رویزیونیستی "راه کارگر" خالی از حسن نیست. نماینده "راه کارگر" ضمن اعلام اینکسه موافق امضاء جمعی است، در فاصله دو اجلاس اول و دوم طی دیداری با نماینده ای از حزب ما پیشنهاد "خداپسندانه" ای داد دایر بر اینکه به علت پیش آمدن مشکل امضاء جانب ما حسن تفاهم (!) نشان داده و پس از درآمدن قطعنامه از آن پشتیبانی نکنند! و بدین ترتیب، بهانه گیری ضد دمکراتیک جریان فوق را و شیکسه توجیه عمل خود و پیشنهاد کما ملا" حساب شده اش که جهت مشخصی را تعقیب میکرد، قرارداد.

هیات نمایندگی حزب ما با پافشاری روی موضع اصولی اش، کسه همانا ضرورت تلاش متحدانه جمعی و با حرکت از منافع کل جنبش برای خاتمه دادن به جنگ داخلی در کردستان میباید، پیشش کشیده شدن بهانه "قرارتشکیلاتی" را موضع تفرقه اندازانسه دانسته و آنرا مغایر خواست و ایده اصلی تشکیل این جلسه و پیشرفت بعدی آن ذکر کرده و اظهار داشت صرف نظر از توافقی که بر سر نکات مطروحه در قطعنامه باید صورت گیرد و مناظراتی در این زمینسه داریم که بعدا" مطرح خواهیم کرد ولی توافق ما با امضاء جمعی به معنی تایید مواضع این یا آن جریان شرکت کننده در جلسسه نیست و مانیز نسبت به بسیاری از شرکت کنندگان در این جلسسه اختلافات ایدئولوژیک داریم.

هیات نمایندگی حزب ما ضمن اعتراض به رای گیری مخدوش و جو

غیردمکراتیک تحمیل شده به جلسه توسط رویزیونیست - سانتریستها و با اعلام اینکه روند جلسه یکباردیگر ثابت کرد که رویزیونیسم وظیفه تفرقه افکنی در جنبش را دارد، جلسه را ترک کرد. آنچه اتفاق افتاد، امری طبیعی و قابل پیش بینی بود، چراکه از ماهیت تفرقه افکنانه رویزیونیست ها در جنبش ناشی میگردد. مواضع انقلابی اصولی و قاطع مادر بر خورده به معضلات جنبش و بویژه مرزبندی صریح و روشن مادر برابر رویزیونیسم جهانی و سوسیال امپریالیسم شوروی و بلوک امپریالیستی تحت رهبری آن نمیتواند و نباید به مذاق رویزیونیست های وطنی این مدافعین با و بی - جیره سرمایه داری دولتی حاکم در بلوک شرق - خوش بیاید. آنها با پیش کشیدن " قرار تشکیلاتی " بین خود در زمینه عدم همکاری با ما و دوجریان م - ل. دیگر و سپس با تمرکز روی ما، ضمن نشان دادن کینه و عداوت خود با مشعل فروزان م - ل - ا. وفاداری و سرسپردگی خود را به سوسیال امپریالیسم ابراز داشتند. بدین ترتیب وصلت نامیمون رویزیونیسم و سانتریسم در مقابل با مارکسیسم در عمل بار دیگر مهرتایید خورد!

روشن است که امروز پیش از هر موقع دیگر با قطبی تر شدن جامعه ایران، مواضع طبقاتی تشکلهای سیاسی نیز اجباراً به سوی قطبی تر شدن میروند. اگر سانتریست ها در گذشته در مقابل با سولتاریا جاده صاف کن رویزیونیست ها بوده اند، امروز دوا سبه برای همکاری و پیوستن به آنها - البته با حفظ ظاهر - تلاش میکنند و فرصت طلبان متزلزل نیز امروز در عرصه عمل، با کرنش و هم نوائی با رویزیونیست - سانتریستها، در خدمت آنها قرار میگیرند. اما مورد حمله رویزیونیست - سانتریستها قرار گرفتن برای ما " مرخوبی است و نه بد "، زیرا این نشان دهنده ی حقانیت ما و وفاداری ما نسبت به منافع کل جنبش میباشد.

توطئه گری رویزیونیست ها و هموائی سانتریست ها با آنها تنها

ارمغانیکه برایشان ببار آورد صدور قطعنا مه‌ای با امضای عنما-
ینده بود؛ که بیش از آنکه پایان دادن به جنگ داخلی در کرد-
ستان را مدنظر داشته باشد، خوراک تبلیغاتی برای خود آنها
فراهم کرد- روندیکه طی شد؛ این حکم لنینی را، که رویزیونیسیم
چیزی جز تفرقه نیست و سانتریسم در عمل در خدمت راست ق-رار
میگیرد، بار دیگر به اثبات رساند.

در زیر، مجموعه مواضع حزب، در برخورد به جنگ داخلی در کرد-
ستان و چگونگی خاتمه دادن به آنرا جهت اطلاع خوانندگان رنجبر
مجددا نقل میکنیم :

۱- نامه سرگشاده دفتر سیاسی حزب رنجبران ایران-۱۴/۱۱/۱۳۶۳
نامه سرگشاده به کمیته مرکزی کومه‌له و دفتر سیاسی حزب

دمکرات کردستان ایران

رونوشت به احزاب، سازمانها و شخصیت‌های سیاسی مترقی و دمکرا-
تیک در کردستان

با دروده‌های گرم

رویداد ۲۵ آبان‌ماه و ۶ بهمن‌ماه ۱۳۶۳ در هورامانات، که
طی آن قریب ۵۰ نفر از پیشمرگان حزب دمکرات و کومه‌له شهید
شده و بیش از ۲۰ نفر زخمی گشته‌اند، از این نظر که ابعاد وسیعی
بخود گرفته و طرفین درگیر به پیشمرگان خود آماده باش سراسری
برای مقابله بایکدیگر داده‌اند. جنبش خلق کرد و متعاقب آن
جنبش انقلابی در سراسر ایران را در خطر تضعیف جدی قرار داده‌است.
لذا در این موقعیت حساس تاریخی وظیفه خود میدانیم با حرکت از
مصالح عالی طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش در سراسر ایران و بسا
توجه به خواست انقلابی خلق کرد، حادثه فوق را قویا " محکوم کرده
و از طرفین درگیر درخواست کنیم :

۱- مستقل از اینکه بانی این یا آن حادثه چه کسی بوده، تا حد
ممکن با حرکت از منافع کل جنبش، این نوع درگیری را محکوم

کنند و متعهد شوند که از تکرار آن بشدت جلوگیری کنند.

۲- در اسرع وقت در تمام جبهه‌ها دستور آتش بس داده ، از تعقیب یکدیگر دست برداشته و اسیران را آزاد کنند و به جای آن آتش حمله را بطور متمرکز متوجه نیروهای ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی بنمایند .

۳- تبلیغات تحریک آمیز را دیوئی را علیه یکدیگر هر چه زودتر قطع کنند ، از برجسب زنی ، تخطئه کردن یکدیگر و برخوردهای غیر- سیاسی تبلیغاتی جدا " بپرهیزند .

۴- از دست زدن به هرنوع تجاوز به حقوق دمکراتیک دیگر نیروهای سیاسی مبارز امتناع کرده پایبندی خود را به دفاع از دمکراسی اعلام داشته و توافق خود را با تشکیل اجلاسی از کلیه نیروها و شخصیت‌های سیاسی انقلابی و دمکراتیک ، اعلام کنند . بنظر ما دستور این جلسه باید مسائل زیر را شامل شود:

الف- بررسی علل بروز این قبیل حوادث ناگوار و ریشه‌یابی آن *
ب- تهیه توافق نامه ای حول حقوق دمکراتیک مردم و نیروهای سیاسی-

پ - چگونگی تضمین آن توسط نیروهای سیاسی

ت - اعلان آن به توده های مردم و درخواست از آنها برای دفاع از این اصول

فراخوان این جلسه " منوط به توافق طرفین و از طرف آنها می باشد .

۵- مطمئنا " در صورت برخورد اصولی و در عین حال نرمش پذیر و توجه به پیشنهادات و نظریات دیگر نیروهای انقلابی نه تنها به حیثیت آنان لطمه ای وارد نخواهد شد ، بلکه این نشانه پختگی سیاسی و مسئولانه عمل کردن آنها در حل مسائل مهم و بغرنج می باشد و به نفع رشد جنبش ملی- دمکراتیک و انقلابی خلق کرد تمام خواهد شد . دفتر سیاسی حزب رنجبران ایران - ۱۳۶۳/۱۱/۱۴ * ما تحلیل خود

رابزودی در این زمینه ارائه می‌دهیم .

۲- پیشنهاد ما - از جزوه "درباره ریشه ها و علل رویدادهای هورامانات بهمن ۱۳۶۳"

۸- پیشنهاد ما :

ما طی نامه ای سرگشاده به رهبری حزب دمکرات و کومه له

مورخ ۱۴ بهمن ۱۳۶۳ روی نکته مهم زیر تاکید کردیم :

- محکوم کردن فوری برخوردهای مسلحانه ،

- اعلام آتش بس فوری ،

- آزادی فوری اسیران ،

- قطع فوری تبلیغات تحریک آمیز رادیویی ،

- قبول اصل حل اختلاف از طریق مسالمت آمیز و مذاکره .

ما ضمناً " خواست برگزاری نشستی از اهداف و سازمانها

و شخصیت‌های سیاسی جهت تدوین " منشور دمکراسی خلق " و اصول

و نرم‌های مربوط به روابط میان آنها را مطرح نمودیم . اکنون

با ابراز تاسف از اینکه درگیریها همچنان ادامه یافته و اختلافات

عمیق‌تر شده ، بار دیگر از آنها می‌خواهیم به این جنگ داخلی خاتمه

دهند ، چه ادامه این وضع ، بازگشت به همکاری را با زهم

بیشتر مشکل خواهد کرد .

منشور دمکراسی خلق باید نکات اساسی زیر را در برگیرد :

۱- جنبش کنونی خلق کرد در ایران ماهیتاً " ملی - دمکراتیک

است که تنها میتواند و باید تحت رهبری طبقه کارگر باشد . دورنمای

این جنبش نه سرمایه داری بلکه سوسیالیسم است . نیروی عمده

آنها کارگران ، دهقانان و پیشمرگان تشکیل می‌دهند و این جنبش

اساساً " برای کسب حق خودمختاری و حق تعیین سرنوشت بوده و نیرو-

های سیاسی که برای خدمت به این امر فعالیت میکنند باید مورد

حمایت خلق قرار گیرند .

۲- اعمال زور و قهر در حل اختلافات میان احزاب و سازمانهای انقلابی

و دمکراتیک ممنوع است.

- ۳- سیاست انحصار طلبی ، خودمرکزبینی و دیکتاتوری تک حزبی خلاف منافع خلق بوده و باید طرد شود .
- ۴- رعایت آزادی بیان ، مطبوعات ، اجتماعات ، تشکل و معتقدات فردی (مذهبی و غیرمذهبی) در خدمت وحدت خلق و مبارز علیسه حاکمین .
- ۵- آزادی مبارزه ایدئولوژیک و تبلیغ نظرات در صفوف خلق .
- ۶- احترام متقابل و عدم دخالت تشکل ها در امور یکدیگر از جمله خودداری از نفوذ در تشکیلات دیگر احزاب و سازمانها و پرداختن به کار جاسوسی و تفرقه اندازی .
- ۷- همکاری تشکل ها با یکدیگر و حمایت از هم در مقابله با رژیم
- ۸- مبارزه با هرگونه گرایشات ضد کمونیستی ، ضد ترقی و پیشرفت و تفرقه اندازی و وحدت شکنی .
- ۹- مبارزه با گرایش تسلیم طلبی و وادادگی بخاطر مقام و مست و گسترش مبارزه مسلحانه .
- ۱۰- مبارزه برای ایجاد جبهه متحد علیه رژیم جمهوری اسلامی از کلیه طبقات و اقشار ، احزاب و سازمانهای دمکراتیک و انقلابی بخاطر تمرکز نیرو علیه بورژوازی حاکم و حامیان امپریالیستی آنان .
- ۱۱- تشکیل نهستی از نمایندگان کلیه احزاب ، سازمانها و شخصیتهای سیاسی برای تصویب " منشور دمکراسی خلق کرژ " و یافتن راههای مشخص برای تضمین اجرای آن .
- ۱۲ مبارزه برای ایجاد پایگاههای انقلابی و حکومت شورائی در این پایگاهها بخاطر گسترش مبارزه مسلحانه در کردستان و خدمت به رشد مبارزه سراسری در ایران جهت براندازی رژیم جمهوری اسلامی .

زنده باد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش !
پیروز باد جنبش ملی - دمکراتیک ، توده‌ای و انقلابی
خلق کرد !
درو بر پیشمرگان قهرمان خلق کرد !

۳- قطعنامه پلنوم دوم حزب رنجبران ایران - پائیز ۱۳۶۴

قطعنامه درمورد:

جنگ حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان کردستان
حزب کمونیست ایران - کومه له

در شرایطی که پس از یکسال جنگ سراسری بین حزب دمکرات و کومه له و کشته و زخمی شدن صدها پیشمرگه و ایجاد انفعال و سرخوردگی در بین نیروهای طرفین، جنگ داخلی بین این دونیرو همچنان ادامه دارد؛

در شرایطی که علاوه بر نیروهای سیاسی ضد رژیم جمهوری اسلامی، توده های خلق کرد نیز چه مستقیماً و چه از طریق ارسال طومار خواستار قطع فوری این جنگ و حل اختلافات از طریق مذاکرات سیاسی هستند؛ شرایطی که حتی خود طرفین درگیر رسماً اعلام میدارند کسه ادامه این جنگ به ضرر جنبش ملی - دمکراتیک و انقلابی خلق کرد است و طبعاً " ادامه آن به مبارزه طبقه کارگر و خلقهای سراسر ایران در براندازی رژیم جمهوری اسلامی ایران و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق صدمات جدی وارد میسازد؛

در شرایطی که دفتر سیاسی حزب دمکرات و کمیته مرکزی کومه له به نامه سرگشاده حزب ما (مورخ ۱۴ بهمن ۱۳۶۳) برای خاتمه دادن به درگیریهای موجود و حل اختلافات از طریق سیاسی و پیشنهادات ما در اینمورد، جوابی نداده اند و حتی رهبری حزب دمکرات برای استفاده از فرصت بدست آمده جهت تثبیت موقعیت خویش از قبول آتش بس سرباز میزند؛

در شرایطی که رهبری حزب دمکرات شمشیر قدرت نمایی را از روبسته و بجای خدمت به امر بیست و گسترش مبارزه مسلحانه علیه رژیم در کردستان، با "صاحب اختیار" قلمداد کردن خود در کردستان و دادن حق " صدور اجازه برای تردد پیشمرگان دیگر نیروها در کردستان و مبارزه علیه رژیم بخود، سیاست ضد دمکراتیک خلع سلاح کسردن،

تهدید، ضرب و شتم پیشمرگان سایر نیروهای سیاسی رابه موازات پافشاری در ادامه جنگ باکومه له درپیش گرفته و در جستجوی عنوان " انقلابی " برای خودبه کشتار کمونیست‌ها می پردازد؛ و بالاخره در شرایطی که رهبری حزب کمونیست و کومه له دربرخورد به نیروهای شرکت کننده در جنبش ملی - دمکراتیک و انقلابی خلق کرد، قادر به اتخاذ تاکتیکی درست و پرولتری نیست؛ کمیته مرکزی حزب ما اعلام میدارد:

۱- جنگ بین نیروهای پیشمرگه حزب دمکرات و کومه له باید فوراً " و بیدرنگ و بدون هیچ قید و شرطی - ولو برای مدتی محدود قطع گردد تا شرایط برای شروع مذاکرات و حل اختلافات از طریق سیاسی فراهم شود؛

۲- حزب ما عدم قبول آتش بس از جانب رهبری حزب دمکرات را موضعی نادرست و ضد انقلابی ارزیابی میکند و مسئولیت ادامه جنگ کنونی رابه عهده رهبری این حزب میداند؛

۳- ایجاد محدودیت برای نیروهای مبارز ضد رژیم را از جانب رهبری حزب دمکرات، تجاوز آشکار به حقوق مسلم و دمکراتیک این نیروها در جنگیدن علیه رژیم جمهوری اسلامی و تبلیغ مواضع و نقطه نظرهای سیاسی شان، میدانند و آنرا محکوم میکنند؛

۴- اتحاد سیاست ضد کمونیستی توسط رهبری حزب دمکرات، که در لفافه " افشای پولیوتیسم " و دامن زدن به روحیه ضد کمونیستی در صفوف پیشمرگان این حزب صورت میگیرد، بنبغ رویزیونیستها و بورژوازی حاکم تمام شده و مورد استقبال آنان قرار گرفته است. این امر، استقلال مبارزاتی را در جنبش ملی - دمکرات - تیک و انقلابی خلق کرد، به خطر انداخته و تحت هربهانه ای که صورت گیرد، محکوم است؛

۵- عدم اتخاذ سیاست اصولی قاطع اما نرمش پذیر از جانب رهبری کومه له در برخورد به حزب دمکرات که آب به آسیاب سیاستهای

ضدکمونیستی ، ضددمکراتیک و جنگ طلبانه رهبری حزب دمکرات
میریزد، محکوم است ؛

۶- حزب ما معتقد است در شرایط کنونی ، بزرگترین عامل تضمین
کننده برای جلوگیری از ادامه جنگ و احترام به آتش بس ،
وجدان آگاه میلیونها توده زحمتکش خلق کرد است که بتواند ،
هرمتجاوز و جنگ طلبی را که به جنگ داخلی دامن بزند ، افشاء
و طرد نماید .

دعوت به همکاری

جنبش کمونیستی ایران از آغاز تا کنون وبخصوص در دودهه اخیر شهدای بیشماری را در خدمت امر رهایی طبقه کارگر و ساختمان سوسیالیسم فدا نموده است. چه در دوران رژیم ستم شاهی و چه در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، کمونیستها پیگیرترین مدافعین راستین طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان بوده و همواره سمبل اراده و مقاومت خلق بوده اند. لذا میزگرد تصمیم دارد بخاطر زنده نگهداشتن خاطره این عزیزان و همچنین آموزش از آنها از شماره آینده صفحاتی را به شرح زندگی هریک از رفقای شهید اختصاص دهد.

ما در این زمینه از کلیه رفقا و هم میهنان تقاضای کمک و همکاری نموده و آرزو مندیم که ما را در این امر مهم یاری رسانید.

میزگرد

